



مدیریت تحصیلات تکمیلی
گروه زبان و ادبیات فارسی
پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

بررسی تلمیح در اشعار طالب آملی

استاد راهنما:
دکتر حیدرعلی دهمرده

استاد مشاور:
دکتر محمد مجوزی

تهیه و تدوین:
زهرا رجایی مقدم

آذر ۱۳۹۵

تقدیر و تشکر

پاس خداوندی را که سخنوران از ستودن او عاجز، حسابگران از شمارش نعمت های او ناتوان و تلاشگران از ادای حق او در مانده اند، خدایی که انکار شرف اندیش ذات او را درک نمی کنند و دست غواصان دریای علوم به او نخواهد رسید.

از اساتاد بجندم:

جناب آقای دکتر حیدر علی دهمرده که از پنج گلی در این عرصه بر من دریغ ننموده و زحمت را بهمانی این پایان نامه را بر عهده گرفتند کمال تشکر را دارم و صمیمانه ترین پاس های خود را به محضر اساتاد مشاورم جناب آقای دکتر محمد مجوزی که مسئولیت مشاوره اینجانب را بعهده داشته، تقدیم می دارم. در انتها از تمام دوستان و عزیزانی که مراد انجام این مهم بفرمای کردند، تشکر می کنم.

تقدیم به او...

که هر چه هست همه از اوست.

و تقدیم به او...

که جهان در انتظار اوست.

تقدیم به

پدرم که تلاش و صبر و مادرم که مهربانی و چگونگی زیستن را به من آموختند، آنان که نفس خیرشان و دعای روح پرورششان بدرقه

راهم بود.

با سپاس از همسرم

آن انسان بی ریا که با مهر و لطف همراهم بود

چکیده:

تلمیح در اصطلاح علم بدیع به اشاراتی گفته می‌شود که در ضمن کلام به داستان‌ها، آیات، احادیث و امثال صورت می‌گیرد. عنصر تلمیح در مهم‌ترین آثار ادبی جهان بیشترین بار معنایی را برعهده دارد و یکی از برجسته‌ترین عناصر ذوق و خیال شاعر به شمار می‌آید. طالب آملی (طالب‌ا) از جمله شاعران معروف ایرانی است که در سده یازدهم هجری در دیار هند شهرت بسیار داشته، و به کاربرد عنصر تلمیح در کنار سایر صور خیال و عناصر تصویرساز توجه ویژه‌ای داشته است. در این پژوهش با فرض بر این که طالب آملی از تلمیح به جهت حسن تأثیر اشعار خود استفاده کرده، تلاش شده است که به روش توصیفی - تحلیلی، به بررسی انواع تلمیحات، بن‌مایه‌ها و عناصر تلمیح در اشعار طالب آملی پرداخته شود. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که تلمیحات در اشعار طالب آملی قابل تقسیم‌بندی به چهار بخش: اساطیری، تاریخی، دینی و علمی می‌باشد. تلمیحات دینی در اشعار این شاعر از بیشترین کاربرد و تلمیحات علمی از کمترین کاربرد برخوردار بوده است.

واژگان کلیدی: طالب آملی، بلاغت، بدیع، تلمیح.

صفحه	عنوان
------	-------

فصل اول: مقدمه و کلیات

۲	۱-۱- مقدمه.....
۴	۱-۲- طرح و بیان مسئله:.....
۵	۱-۳- فرضیه‌ها.....
۶	۱-۴- اهداف.....
۶	۱-۵- روش کار:.....
۶	۱-۶- پیشینه پژوهش:.....
۹	۱-۷- آشنایی با طالب آملی.....
۱۰	۱-۸- تلمیح، سابقه و معنای آن.....
۱۱	۱-۹- تلمیحات اساطیری.....
۱۱	۱-۱۰- تلمیحات تاریخی.....
۱۱	۱-۱۱- تلمیحات دینی.....
۱۲	۱-۱۲- تلمیحات علمی.....
۱۲	۱-۱۳- بن مایه های تلمیحات.....
۱۲	۱-۱۳-۱- تلمیحات ایرانی.....
۱۳	۱-۱۳-۲- تلمیحات سامی.....
۱۳	۱-۱۴- سیر تلمیح در ادبیات فارسی.....
۱۵	۱-۱۵- فایده تلمیح.....
۱۶	۱-۱۶- واژه‌های تلمیحی.....

فصل دوم: تلمیحات اساطیری

۱۹	۲-۱- تلمیحات و اشارات اساطیری.....
۱۹	۲-۱-۱- آب حیات.....
۲۱	۲-۱-۲- آب حیوان.....
۲۲	۲-۱-۳- آب زندگی.....
۲۳	۲-۱-۴- آئینه اسکندر.....
۲۳	۲-۱-۵- اژدها.....
۲۴	۲-۱-۶- پری.....
۲۵	۲-۱-۷- جمشید.....
۲۶	۲-۱-۸- چشمه حیوان.....
۲۸	۲-۱-۹- رخس.....
۲۸	۲-۱-۱۰- رستم.....

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
۱۱-۱-۲- زال	۲۹
۱۲-۱-۲- سیمرغ	۳۰
۱۳-۱-۲- ضحاک	۳۲
۱۴-۱-۲- عنقا	۳۳
۱۵-۱-۲- فریدون	۳۳
۱۶-۱-۲- کاوس	۳۴
۱۷-۱-۲- کیخسرو	۳۶
۱۸-۱-۲- کیقباد	۳۷
۱۹-۱-۲- نوشدارو	۳۸
۲۰-۱-۲- هما	۳۹
فصل سوم: تلمیحات داستان‌های تاریخی و عاشقانه	
۳-۱- تلمیحات تاریخی	۴۳
۱-۳-۱- ارژنگ	۴۳
۲-۳-۱- ارسطو	۴۳
۳-۳-۱- ارم	۴۴
۴-۳-۱- افلاطون	۴۵
۵-۳-۱- انوشیروان	۴۶
۶-۳-۱- حاتم	۴۷
۷-۳-۱- سدسکندر	۴۸
۸-۳-۱- سکندر	۴۸
۹-۳-۱- قارون	۴۹
۱۰-۳-۱- کسری	۵۰
۱۱-۳-۱- کلک مانی	۵۰
۱۲-۳-۱- منصورحلاج	۵۱
۲-۳- تلمیحات داستانهای عاشقانه	۵۴
۱-۳-۲- خسرو پرویز	۵۴
۳-۳-۲- فرهاد	۵۵
۴-۳-۲- شیرین	۵۵
۵-۳-۲- لیلی	۵۶
۶-۳-۲- مجنون	۵۷

فصل چهارم: تلمیحات دینی

ب

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
۴-۱- پیامبران	۶۰
۴-۱-۱- اسماعیل	۶۰
۴-۱-۲- الیاس	۶۱
۴-۱-۳- ایوب	۶۲
۴-۱-۴- خضر	۶۳
۴-۱-۵- امام رضا	۶۴
۴-۱-۶- سلیمان	۶۵
۴-۱-۷- داود	۶۸
۴-۱-۸- علی (ع)	۶۹
۴-۱-۹- عیسی	۷۰
۴-۱-۱۰- مصطفی (ص)	۷۴
۴-۱-۱۱- موسی	۷۴
۴-۱-۱۲- نوح	۷۷
۴-۱-۱۳- یعقوب	۷۷
۴-۱-۱۴- یوسف	۷۹
۴-۲- اشاره به آیات	۸۴
۴-۳- اشاره به احادیث	۱۰۶
فصل پنجم: تلمیحات علمی (علم نجوم)	
۵-۱- اصطلاحات نجومی	۱۱۷
۵-۱-۱- اسد	۱۱۷
۵-۱-۲- برجیس	۱۱۸
۵-۱-۳- بنات النعش	۱۱۸
۵-۱-۴- پروین	۱۱۹
۵-۱-۵- جوزا	۱۱۹
۵-۱-۶- زحل	۱۲۰
۵-۱-۷- زهره	۱۲۱
۵-۱-۸- سها	۱۲۲
۵-۱-۹- سهیل	۱۲۳
۵-۱-۱۰- عطارد	۱۲۳
۵-۱-۱۱- قاضی فلک	۱۲۵
۵-۱-۱۲- کیوان	۱۲۵

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
۱۳-۱-۵- مشتری	۱۲۶
۱۴-۱-۵- ناهید	۱۲۷
۲-۵- تقسیم‌بندی تلمیحات بر اساس بن مایه	۱۳۱
۱-۲-۵- تلمیحات ایرانی	۱۳۱
۲-۲-۵- تلمیحات اسلامی	۱۳۱
۳-۲-۵- تلمیحات سامی	۱۳۴
۱-۳-۲-۵- سامی عربی	۱۳۴
۲-۳-۲-۵- سامی اسلامی	۱۳۵
۴-۲-۵- تلمیحات یونانی و هندی	۱۳۵
نتیجه‌گیری	۱۳۶
منابع و مآخذ	۱۳۸

فهرست جداول

صفحه	عنوان
۴۰	جدول ۲-۱- بسامد تلمیحات اساطیری در اشعار طالب آملی
۵۳	جدول ۳-۱- بسامد تلمیحات تاریخی در اشعار طالب آملی
۵۷	جدول ۳-۲- بسامد تلمیحات عاشقانه در اشعار طالب آملی
۸۳	جدول ۴-۱- بسامد تلمیحات پیامبران در اشعار طالب آملی
۱۱۴	جدول ۴-۲- بسامد آیات و احادیث در اشعار طالب آملی
۱۲۷	جدول ۵-۱- بسامد و درصد تلمیحات علمی (علم نجوم) در اشعار طالب آملی
۱۲۹	جدول ۵-۲- بسامد و درصد تلمیحات بکار رفته در اشعار طالب آملی
۱۳۰	جدول ۵-۳- بسامد و درصد کل تلمیحات بکار رفته در اشعار طالب آملی

فهرست نمودارها

صفحه	عنوان
۴۱	نمودار ۱-۲- بسامد تلمیحات اساطیری اشعار طالب آملی
۵۳	نمودار ۱-۳- بسامد تلمیحات تاریخی در اشعار طالب آملی
۵۷	نمودار ۲-۳- بسامد تلمیحات عاشقانه در اشعار طالب آملی
۸۴	نمودار ۱-۴- بسامد تلمیحات پیامبران در اشعار طالب آملی
۱۱۵	نمودار ۲-۴- بسامد آیات و احادیث در اشعار طالب آملی
۱۲۸	نمودار ۱-۵- بسامد و درصد تلمیحات علمی (علم نجوم) در اشعار طالب آملی
۱۲۹	نمودار ۲-۵- بسامد و درصد تلمیحات بکار رفته در اشعار طالب آملی
۱۳۰	نمودار ۳-۵- بسامد و درصد کل تلمیحات بکار رفته در اشعار طالب آملی

فصل اول:

مقدمه و کلیات

۱-۱- مقدمه

هر هنرمندی برای ایجاد ارتباط دقیق‌تر با مخاطبان خود، از روش‌ها و تکنیک‌هایی خاص بهره می‌برد. شعر نیز چون دیگر هنرها برای بیان مقاصد خود از تکنیک‌هایی بهره گرفته که ادبای سلف آنها را در سه طبقه معانی، بیان و بدیع گنجانده و مورد بحث قرار داده‌اند.

«تلمیح یکی از تکنیک‌های مطرح در دایره بدیع است و به تعبیر دقیق‌تر از تکنیک‌های بدیع معنوی به شمار می‌رود و مصدر باب تفعیل، از ریشه ثلاثی مجرد: لَمَحَ، يَلْمَحُ، لَمَحًا به معنای به گوشه چشم به چیزی نگریستن است» (محمدی، ۱۳۸۵: ۷).

در قدیمی‌ترین کتب بلاغی سنتی مانند ترجمان البلاغه تألیف محمدبن عمر رادویانی (متوفی ۵۷۳) و حدائق السحر تألیف رشیدالدین وطواط (متوفی ۵۷۳)، عنصر تلمیح ذکر نشده است (وطواط، ۱۳۶۲ و رادویانی، ۱۳۶۲). برای اولین بار شمس الدین محمد قیس رازی نویسنده بزرگ قرن ششم در تعریف تلمیح چنین آورده است: «تلمیح آن است که الفاظ اندک بر معانی بسیار دلالت کند و لمح جستن برق باشد و لمح یک نظر بود و چون شاعر چنان سازد که الفاظ اندک او بر معانی بسیار دلالت کند آن را تلمیح خوانند و این صنعت نزدیک بلغا پسندیده‌تر از اطناب است، و معنی بلاغت آن است که آنچه در ضمیر باشد به لفظ اندکی بی‌آنکه به تمام معنی آن اخلالی راه یابد بیان کند» (قیس رازی، ۱۳۷۳: ۲۷۹).

پس از قرن هفتم، عنصر تلمیح به عنوان یک عنصر بدیعی بر اساس تعریف شمس قیس رازی در کتب صنایع ادبی، وارد گردید و در گذر زمان، معانی این عنصر بدیعی نیز دچار تغییر و تحول گردید. به گونه‌ای که رضا قلی خان هدایت، آن را نمکین کردن کلام به بعضی از اشارات و حکایات دانسته است (هدایت، ۱۳۵۵: ۱۰۱).

« تلمیح در لغت به معنی نگاه سبک کردن به سوی چیزی و به اصطلاح اهل معانی اشارت کردن در کلام یا قصه یا آوردن اصطلاحات نجوم و موسیقی و غیره یا در کلام خود آوردن آیات قران مجید یا احادیث است» (رامپوری، ۱۳۷۵: ۲۲۲).

با توجه به این تعریف، گسترده دلالتی تلمیح تا حدودی روشن می‌شود. اشاره به قصه، اصطلاحات نجومی، موسیقی و آوردن آیات و احادیث جزو عناصر تلمیح به حساب آمده است. البته باید توجه داشت صرف آوردن اصطلاحات نجومی و یا اصطلاحات موسیقی نمی‌تواند، عنصر تلمیحی به حساب آید، اما اگر به برخی از باورها و اعتقادات مردم گذشته اشاره داشته باشد، تلمیح به حساب می‌آید. شاعران با استفاده از عنصر تلمیح و اکتفا کردن به چند واژه که نشانه وسعت اطلاعات و غنای فرهنگی آن هاست، به خلق مضامین دست زده، و تداعی معانی ایجاد می‌کنند و بر لطف و عمق شعر خویش می‌افزایند. برای درک و فهم عبارات یا ابیاتی که در آن تلمیح وجود دارد، اطلاع و آگاهی کامل از داستان، شعر و مثل مورد اشاره ضرورت دارد. زیرا شناخت و آگاهی موجب درک صحیح اثر و دیدگاه شاعر یا نویسنده می‌شود و شیرینی کلام او را دو چندان می‌کند. یکی از گسترده‌ترین و پرمایه‌ترین کتبی که در زمینه آرایه‌های سخن، در حوزه ادبیات فارسی نوشته شده، کتاب بدایع الافکار فی صنایع الاشعار کاشفی سبزواری است. وی در این کتاب، هردو وجه، یعنی هم تلمیح و هم تلمیح را مورد توجه قرار داده است. «تلمیح، نمک بسیار در طعام کردن است و در اصطلاح، آن است که شاعر، مثلی ملیح در شعر خود ایراد کند. بعضی متأخران برآنند که آن را تلمیح گویند به تقدیم لام بر میم و تلمیح، درخشیدن باشد، پس به سبب ظهور مثل، و وضوح او این صنعت را تلمیح گفتند» (کاشفی

سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۲۱)

۲-۱- طرح و بیان مسئله

از جمله صنعت‌های ادبی که در زیبایی و تأثیر گذاری کلام، کاربرد دارد آرایه تلمیح است. تلمیح در لغت عبارت است از: «به چیزی نگرستن یا به چیزی اشاره کردن. در علم بدیع، به آرایه‌ای گفته می‌شود که گوینده در ضمن بیان، به داستان یا رویداد یا آیه‌ای از قرآن کریم یا حدیثی اشاره میکند» (صادقیان، ۱۳۸۸: ۱۵۲). تلمیح اشاره کردن به داستان یا مثلی در کلام است که دو ژرف ساخت تشبیه و تناسب دارد، زیرا اولاً باعث ایجاد رابطه تشبیهی بین مطلب و داستان می‌شود و ثانیاً باعث ایجاد تناسب بین اجزاء داستان می‌شود (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۲۱). تلمیح از جهت سخنوری بسیار مهم و قابل توجه است، زیرا میتواند «معانی بسیار و گسترده را در کمترین کلمات بگنجاند. اهمیت آرایه تلمیح در این است که می‌تواند ظرفیت معنایی سخن را افزایش دهد و به آن نیروی صد چندان ببخشد به این شرط که، سخنگو ذوق و لطافت و توان استفاده از آن را داشته باشد» (محبتی، ۱۳۸۰: ۱۱۲).

با توجه به تعاریفی که گفته شد، می‌توان دریافت که تلمیح اشاره کردن به داستان یا واقعه‌ای است با رعایت ایجاز به گونه‌ای که با کمترین الفاظ بیشترین و گسترده‌ترین معانی را خلق می‌کند و خواننده را با بطن داستان و ماجرا آشنا می‌سازد.

دکتر کزازی به بیانی دیگر تلمیح را چشمزد می‌نامد و در مورد آن این‌گونه نوشته است: «چشمزد یا تلمیح آرایه‌ای است درونی که سخنور بدان، سخت کوتاه از داستانی، داستانی (مثل)، گفته‌ای، و هرچه از این گونه سخن در میان می‌آورد و آن داستان، یا داستان، یا گفته را به یکبارگی در ذهن سخن دوست بر می‌انگیزد» (کزازی، ۱۳۸۵: ۱۱۰). تلمیحات از نظر خاستگاه تاریخی به چند دسته تقسیم می‌شود که عبارتند از: «اسلامی، ایرانی، سامی، هند و اروپایی» (اعلاء، ۱۳۸۹: ۶۰). تلمیح، از نظر نوع، به اساطیری، دینی، علمی، تاریخی قابل بررسی می‌باشد.

«طالب آملی از شاعران معروف ایران در سده یازدهم هجری است» (صفا، ۱۳۷۳، ج ۵: ۱۰۵۶). در این پژوهش، عنصر تلمیح در کلیات اشعار طالب آملی (۱۳۴۶)، به تصحیح شهاب طاهری مورد بررسی قرار می‌گیرد. آملی از جمله شاعران معروف دوران خویش به شمار می‌رود. وی را همه معاصرانش به هوش سرشار و استعداد کم نظیر در سخنوری و وسعت اطلاع ستوده‌اند. او در شمار شاعرانی است که شیوه شاعری را از آنچه دنباله سبک آغاز سده دهم محسوب می‌شده، به جانب یک تحول سریع و تغییر قاطع سوق داده است. توجه به ایراد تشبیه‌ها و استعاره‌هایی که غالباً مرکب و خیالی و وهمی است و مبالغه در ایراد آن‌ها و حتی بی‌مزه شمردن کلامی که خالی از آن‌ها باشد، و به کار بردن ترکیب‌های فراوان تشبیهی و استعاری از اختصاص‌های اصلی شعر طالب است (همان: ۱۰۶۲-۱۰۶۴). نگارنده در این پژوهش درصدد است تا به بررسی عنصر تلمیح در اشعار طالب آملی بپردازد و از آنجایی که، آملی شاعر سبک هندی می‌باشد، تلاش می‌گردد تا با بررسی این اشعار میزان توجه طالب آملی را در به کار بردن تلمیحات هندی دریافت.

با توجه به این که طالب آملی از انواع تلمیح در اشعار خود بهره برده است، در این تحقیق تلاش می‌گردد تا به سؤالات زیر پاسخ داده شود:

۱. بن‌مایه‌های عناصر تلمیحی در شعر طالب آملی شامل چه مواردی می‌شود؟
۲. پرکاربردترین نوع تلمیح در اشعار طالب آملی کدام است؟
۳. عنصر تلمیح چه نقشی در تأثیر گذاری شعر طالب آملی دارد؟

۳-۱- فرضیه‌ها

- ۱- بن‌مایه‌های تلمیحات طالب آملی موضوعاتی چون ایرانی، اسلامی و تاریخی را شامل می‌شود.
- ۲- تلمیحات دینی کاربرد بیشتری در اشعار طالب آملی دارد.

۳- استفاده از تلمیح به عنوان ابزاری مناسب در بدیع معنوی، تأثیر مستقیمی در خیال‌انگیزی شعر

طالب آملی دارد.

۴-۱- اهداف

۱- تعیین بن مایه‌های تلمیحات شعر طالب آملی.

۲- تعیین پرکاربردترین نوع تلمیح در اشعار طالب آملی.

۳- بررسی تأثیر عنصر تلمیح در اشعار طالب آملی.

۵-۱- روش کار:

مبنای این پژوهش، روش توصیف و تحلیل محتوا است. با به کارگیری این شیوه تلمیح در کلیات اشعار طالب آملی (۱۳۴۶)، که شامل ۲۲۹۶۸ بیت از قصیده، غزل، ترکیب، ترجیع، مثنوی، قطعه و رباعی، بررسی و داده‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت. به این ترتیب که ابتدا با مطالعه و یادداشت برداری از کتاب‌هایی که در عرصه تلمیح نوشته شده، به چارچوب نظری تحقیق پرداخته می‌شود، در ادامه تلمیحات در اشعار مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس تحلیل این اشعار با تکیه بر تلمیح انجام می‌شود و نتیجه‌گیری صورت می‌گیرد. با توجه به اینکه ابیات در کلیات اشعار طالب آملی شماره گذاری شده است، لذا شیوه ارجاع ابیات در این پایان نامه بدین صورت است که شماره سمت راست ممیز، مربوط به صفحه و شماره سمت چپ ممیز نشان دهنده شماره بیت می‌باشد.

۶-۱- پیشینه پژوهش:

با توجه به اینکه تاکنون در مورد اشعار طالب آملی تحقیق مستقل و جامعی تحت عنوان تلمیح

صورت نگرفته است، لذا انجام این پژوهش ضروری به نظر می‌رسد.

سابقه و پیشینه این پژوهش به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

- پور آلاشتی (۱۳۹۰)، در مقاله‌ای تحت عنوان «عوامل ابهام معنایی در شعر طالب آملی»، ابهام معنایی در اشعار آملی را مورد بررسی قرار داده و بیان کرده است که، هنجارگریزی‌های ابهام آفرین شعر طالب را باید سرآغاز شکل‌گیری فراز خیال دانست. از آنجا که غالب ابهامات شعری سبک هندی حاصل دست‌کاری‌های زبانی و هنجارگریزی‌های معنایی است که از رهگذر تلاش در کشف روابط تازه و نازک‌ادایی حاصل می‌شود، با ابهامات شعری شاعرانی چون حافظ و مولانا رابطه عکس دارد، چرا که ابهامات شعری این شاعران بیشتر به خاطر فضای شعری و عظمت و بی‌کرانگی معنایی است که از آن سخن می‌گویند.

- حاجی باباییان (۱۳۹۰)، در پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «مقایسه مؤلفه‌های اخلاقی و اجتماعی در دیوان طالب آملی و اشعار امیر پازواری» به روش توصیفی-تطبیقی، مؤلفه‌های اخلاقی و اجتماعی را در دیوان این دو شاعر مورد بررسی قرار داده است و به این نتیجه دست یافته که، اشعار به جا مانده از این دو شاعر بزرگ به عنوان آثاری اخلاقی و اجتماعی منعکس‌کننده باورها و نگرش‌های مضامین یاد شده زمان آن‌ها است

- ایزدی (۱۳۹۲)، در پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «تحلیل درون مایه‌های غزلیات طالب آملی»، به تحلیل درون مایه‌های غزلیات پرداخته که این درون مایه، همان هدف و مقصود اصلی شاعر است. هدفی که گاه ساده و زمانی با صناعات بیانی و بدیعی گوناگون آراسته می‌گردد تا به زیبایی هرچه تمام‌تر به مخاطبان انتقال یابد. عشق، نوستالوژی، مدح، وصف، اخلاق از جمله درون مایه‌های شعری طالب آملی است.

-

- کافی (۱۳۹۲)، در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی گونه‌های فخر در دیوان طالب آملی»، به روش توصیفی-تحلیلی، گونه‌های فخر در دیوان را مورد بررسی قرار داده است. مفاخره که از فروع ادبی حماسه به حساب می‌آید، یکی از بن‌مایه‌های مضمونی شعر فارسی، بلکه ادبیات جهان به شمار می‌رود. نتایج حاکی از آن است که سخن ستایی و فخر به فضایل اخلاقی، از برترین مفاخرات طالب آملی است.

- بوکاتی (۱۳۹۲)، در پایان نامه‌ای تحت عنوان «سبک شناسی ۵۰ غزل از غزلیات دیوان طالب آملی»، ویژگی‌های سبکی پنجاه غزل منتخب از دیوان طالب آملی بر اساس دیدگاه سبک شناسی شمیسا مورد بررسی قرار داده است. و نتایج آن حاکی از آن است که طالب در اشعارش زبانی ساده و به دور از دشواری‌های زبانی و کلامی را برگزیده است.

- اوپسی کهخا (۱۳۹۳)، در پایان نامه‌ای تحت عنوان «بررسی اصطلاحات عرفانی در غزلیات طالب آملی» به روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی اصطلاحات عرفانی پرداخته است. و بعد از بررسی در سه گروه مقامات، حالات و مصطلحات عرفانی بیان شده است که، طالب آملی برای رهایی از سرگردانی و فراموش کردن غم و اندوه حاصله، عرفان را که آخرین سرمنزل مطمئن برای پناه بردن به روح آشفته و بی‌قرار است در پیش گرفته است و با دید دقیق می‌توان دید که استفاده از اصطلاحات عرفانی باعث انسجام و در نتیجه بهتر شدن غزلیات طالب شده است.

- گلزار فشمالی (۱۳۹۳)، در پایان نامه‌ای تحت عنوان «بررسی سبک‌شناسانه غزلیات طالب آملی (بارویکرد صورت‌گرایی) و تأملی بر اثرپذیری غزلیات صائب از او»، به بررسی سبک شناسانه غزلیات آملی پرداخته و به این نتیجه دست یافته است که، هنجارگریزی معنایی و واژگانی بسامد بالاتری نسبت به دیگر انواع هنجارگریزی دارد و وجه غالب شعریش در کنار استعاره‌ها و ترکیبات تازه و هم-چنین سادگی و پیچیده نبودن کلام، مضمون غم و اندوه است و با تأمل‌پذیری صائب تبریزی از

غزلیات آملی به این نتیجه رسیده است که، از وزن و ردیف غزل طالب بیشتر بهره گرفته و تأثیرش در حوزه ترکیبات بسیار محدود است.

- کاظمی و صابری (۱۳۹۵)، در مقاله‌ای تحت عنوان «بازنمود آموزه‌های تعلیمی در شکواییه‌های طالب آملی»، به بررسی شکواییه‌های اشعار آملی پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که، شکایت از مردم در حقیقت شکایت از نابخردی، ظلم، نفاق و یا همه آن چیزی است که با نوع ایدئولوژی و جهان-بینی عرفانی در تضاد است و بیان شکوه نوعی اعتراض و مبارزه است.

۷-۱- آشنایی با طالب آملی

«طالب آملی (طالب‌ا) از شاعران معروف ایران در سده یازدهم هجریست (متوفی ۱۰۳۶)، که در دیار هند شهرت بسیار یافته و در صف اول شاعران عهد خود جای گرفته بود. وی در شعر بنام خود «طالب» تخلص می‌کرد. ولادتش در آمل اتفاق افتاد و همانجا به تحصیل دانش و ادب پرداخت و در آستانهٔ شباب، خیلی زود، زبان به شاعری گشود و از سنی قریب به بیست سالگی مدح حکمران آمل و معاریف دیار خود آغار نمود. بدین‌گونه دوران حیات شاعری که از نوآوران ادب پارسیست، در جوانی به پایان رسید، در حالی که با فرصت کوتاهی که از روزگار یافته بود مجموعه‌ی بزرگ از شعر فراهم آورد. دیوان او را تذکره‌نویسان از نه هزار تا پانزده هزار نوشته‌اند ولی نسخه چاپی آن (تهران، ۱۳۴۶) که به همت طاهری شهاب بطبع رسیده، شامل: ۲۲۹۶۸ بیت از قصیده و ترکیب و ترجیع و مثنوی و غزل و قطعه و رباعی و مفرداتست. قصیده‌ها و ترکیبها و ترجیعاتش در ستایش حاکمان مازندران و میرزا غازی ترخان سروده شده و مقداری از آنها نیز در ستایش امامانست. وی را همهٔ معاصرانش به جودت ذهن و هوش سرشار و استعداد کم نظیر در سخنوری و وسعت اطلاع ستوده‌اند و به حقیقت چنین بود. « (صفا، ۱۳۷۳، ج ۵، بخش ۲: ۱۰۵۶-۱۰۶۲).

۸-۱- تلمیح، سابقه و معنای آن

در مورد تلمیح تعاریف گوناگونی آمده است. مثلاً ذکر گردیده که: «تلمیح را در فرنگ Allusion (اشاره، کنایه) می‌نامند. در لغت به معنای به گوشه چشم اشاره کردن، نگاه و نظر کردن است و در اصطلاح بدیع از جمله آرایه‌های درونی است که به موجب آن در خلال سخن به آیه‌ای شریف و حدیثی معروف یا داستان و واقعه یا مثل و شعری مشهور چنان اشاره شود که کلام با الفاظی اندک بر معانی بسیار دلالت کند» (داد، ۱۳۷۸: ۱۶۳).

در هیچ یک از قدیمی‌ترین کتب بلاغی سنتی مانند ترجمان‌البلاغه تألیف محمد بن عمر الرادویانی (متوفی ۵۷۳)، حدائق‌السحر تألیف رشیدالدین وطواط (متوفی ۵۷۳)، البدیع تألیف عبدالله بن المعتز (متوفی ۲۹۶)، البیان و التبیین تألیف ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ (متوفی ۲۵۵)، العقد‌الفرید تألیف‌احمد بن محمد بن عبدربه الاندلسی (متوفی ۳۲۷)، طبقات الشعر و الشعرا تألیف عبدالله بن مسلم بن قتیبه (متوفی ۲۷۶)، اساس‌البلاغه تألیف زمخشری (متوفی ۵۳۸)، اسرار‌البلاغه تألیف جرجانی (متوفی ۴۷۱)، الکامل تألیف ابوالعباس المبرّد (متوفی ۲۸۶)، از این هنر که یکی از زیباترین هنرهای شعری است و در مایه‌ور کردن شعر، سهمی بسزا دارد، یادی نشده است.

رضا قلی‌خان هدایت به جای تلمیح از تلمیح به تقدیم میم بر لام از ریشه ملح به معنای نمک، سخن گفته است و نوشته است: «تلمیح نمکین کردن کلام است به بعضی اشارات و حکایات و اشارت کردن به وقایعی که در میان مردم و کتب سیر و اخبار، معروف و مشهور است و آن باعث نمک کلام می‌گردد» (هدایت، ۱۳۵۵: ۹۹).

مبنای تقسیم‌بندی در این پایان‌نامه تعریف تلمیح بوده است، یعنی اشاره به داستان، البته داستان خود گونه‌های مختلفی دارد از جمله: داستان‌های اساطیری، مذهبی، عاشقانه، تاریخی، و اشاره به آیه و اشاره به حدیث.

۹-۱- تلمیحات اساطیری

«واژه اسطوره در زبان فارسی واژه‌ای است برگرفته از زبان عربی، «الاسطوره» و «الاسطیره» در زبان عرب به معنای روایت و حدیثی است که اصلی ندارد. این واژه عربی خود، واژه‌ای است از اصل یونانی historia به معنای استفسار، تحقیق، اطلاع، شرح و تاریخ. اسطوره تاریخی مقدس را روایت می‌کند، یعنی واقعه‌ای ازلی که در آغاز زمان انجام گرفته است. همواره نقلی از آفرینش است و از آن سخن می‌گوید که چگونه امری کمال پذیرفته به بودن آغاز کرد» (بهار، ۱۳۸۶: ۳۴۳-۳۶۹).

استفاده طالب آملی از اساطیر در اشعارش، نشانگر آشنایی این شاعر، با شخصیت‌های اسطوره‌ای است. اسطوره‌ها «جزوی از مجموعه یک میراث مشترک دیرینه است که تصویرها، رمزها و مضمون‌های خاص شعر فارسی را هویت می‌بخشد» (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۲۰۰).

۱۰-۱- تلمیحات تاریخی

«تلمیحات تاریخی، تلمیحاتی هستند که به رویدادها، مکانها و شخصیت‌های تاریخی اشاره دارند و شاعران برای باروری اشعار و نشان دادن وسعت آگاهی و پشتوانه عظیم فرهنگی خود از این تلمیحات استفاده کرده‌اند» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۴).

۱۱-۱- تلمیحات دینی

قصه‌های مربوط به زندگی پیامبران، شخصیت‌های مذهبی اسلامی و تلمیحات ادیان مختلف همه جزء تلمیحات دینی هستند.

۱۲-۱- تلمیحات علمی

«در زمینه علم نجوم و احکام آن، بسیاری از قصاید و منظومه‌های شعری رمانتیک یا عاشقانه و عرفانی و نیز حماسی، و گاه برخی از تعذلات، با این مصطلحات، یا با اشارات گوناگون به علوم فلکی، آمیخته شده‌اند. این معنی در شعر دوره سلجوقی و در نظم گویندگانی چون منوچهری و انوری و ظهیر فاریابی و خاقانی و نظامی به وضوح دیده می‌شود. و بسا اتفاق می‌افتد که در یک قصیده وصفی یا مدحی، یا در بخشی از یک منظومه عشقی یا عرفانی، قبل از آنکه آن قصیده یا منظومه به پایان خود نزدیک شود، و گاهی از همان آغاز، تبدیل به نوعی شعر تعلیمی در علم نجوم و بیان موقع ظاهری اشکال فلکی می‌گردد» (مصفی، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۲).

۱۳-۱- بن مایه‌های تلمیحات

«بن مایه‌های تلمیحات یا ایرانی است یا سامی و گاهی به ندرت یونانی و هندی که هر کدام از این-ها را می‌توان به انواعی تقسیم کرد» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۱).

۱۳-۱-۱- تلمیحات ایرانی

«شاعران تلمیحات ایرانی را با مطالعه شاهنامه‌های منظوم و منثور به ویژه شاهنامه فردوسی و حماسه‌های منظوم مختلف از قبیل بهمن‌نامه، برزنامه و گرشاسب‌نامه و... در ادبیات فارسی منعکس کرده‌اند» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۳). مثلاً آملی در بیت زیر از تلمیحات اساطیری شاهنامه استفاده کرده است.

زسهراب بیشم بمیدان کوشش ملامتگر رستم داستانم

(آملی، ۱۳۴۶: ۱۲۹۵/۵۸)

۲-۱۳-۱- تلمیحات سامی

تلمیحات سامی به دونوع اسلامی و عربی قابل تقسیم است:

« تلمیحات سامی عربی ذکر رجال دوره جاهلی عرب است. تلمیحات سامی اسلامی یا مربوط به خود رجال است مانند احوال حضرت ختمی مرتبت و یا مطالب مربوط به تفسیر قرآن (اسرائیلیات) است. اسرائیلیات به آن دسته از داستان‌هایی اطلاق می‌شود که در تفاسیر قرآن وارد شده است اما، بنیان اسلامی ندارد. اسرائیلیات در بیان احوال پیامبران بنی اسرائیل است که به وسیله روایات و مجعولات یهود برای تفسیر برخی از آیات قرآن کریم بین مسلمانان رواج یافته است» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۳).

۳-۱۳-۱- تلمیحات یونانی و هندی

تلمیحات یونانی و هندی بیشتر مربوط به رجال علم است. طالب آملی نیز از تلمیحات یونانی مربوط به رجال علم از جمله افلاطون و ارسطو استفاده کرده است.

گو فـلاطـون بـمـیـر دـر خـم خـاک حـکـمـتـش نـایـب فـلاطـون بـاد

(آملی، ۱۳۴۶: ۳۲/۳۷۳)

شاه نورالدین جهانگیر از سکندر ثانی است وین وزیر اعظم او از ارسطو یادگار

(همان: ۲۰۵۰۹/۱۰۱۱)

۱۴-۱- سیر تلمیح در ادبیات فارسی

«ادبیات هیچ دوره‌ای از تلمیحات و اشارات خالی نیست، اما در هر دوره‌ای وضع خاصی دارد» (شمیسا، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۳). «بعد از ورود اسلام به ایران فرهنگ جدیدی در ایران به وجود آمد که به فرهنگ اسلامی معروف شد. شاعران که قاعدتاً جزو مردمان با فضل بودند، هم خود به تحصیل این فرهنگ پرداختند و هم خود موجب اشاعه این فرهنگ شدند. انعکاس این فرهنگ در ادبیات فارسی از

اواخر قرن چهارم به بعد یعنی از عصر رودکی به بعد است. در آثار شاعران عهد سامانی و حتی اوایل دوره غزنوی (یعنی قبل از قرن پنجم) از قبیل رودکی، شهید بلخی، دقیقی، فردوسی، و امثال ایشان ذکر اساطیر ایرانی بیشتر است تا در آثار شاعران اواخر این قرن و قرن پنجم از قبیل عنصری، فرخی و منوچهری» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۷).

«در آثار شاعران اواخر قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم از قبیل فرخی و عنصری و منوچهری و فخرالدین گرگانی هنوز نسبت اساطیر ایرانی زیاد است اما توجه به قصص اسلامی هم به شدت نضج یافته است. چنانکه در اشعار معدود بازمانده از ابوحنیفه/سکافی این توجه به تلمیحات اسلامی کاملاً مشهود است. در دیوان قطران (متوفی ۴۵۶) بین اساطیر ایرانی و اسلامی تعادل است و در خوار شمردن اساطیر ایرانی کوششی نکرده است. اما در دیوان منوچهری (متوفی ۴۳۲) نسبت تلمیحات اسلامی بیشتر از تلمیحات ایرانی است» (همان: ۱۷-۱۸).

«در قرن ششم که قرن سلطه کامل سلجوقیان بر ایران است، کاملاً آن تعادل نسبی بین اساطیر ایرانی و روایات اسلامی به نفع فرهنگ اسلامی به هم می خورد. در این قرن به علت رواج تحصیلات که عمده آن مبتنی بر تفسیر و مطالب دینی بود، تلمیحات اسلامی رواج تمام یافت و به اوج خود رسید و کار به جایی کشید که مثلاً انوری (ف ۵۸۳) شعر تمام تلمیح و به اصطلاح ما مَلَمَح در مورد سلیمان دارد؛ یعنی شعری که تمام ابیات آن اشاره به قصه‌های سلیمان است. در این قرن (و اصولاً دوره سلجوقی) حتی نوعی ضدیت با اساطیر ایرانی به وجود می آید (شبییه به ضدیت با فلسفه یونانی). چنان که امیر معزی (متوفی حدود ۵۲۰) صریحاً روایات شاهنامه را دروغ و کذب می خواند. در این قرن حتی افسانه‌های غنایی هم کاملاً رنگ عربی می گیرد و معاشیق عرب از قبیل سلمی، عفراء، عَزّه و غیره در شعر مطرح می شوند (برخی از این اسماء قبلاً در شعر منوچهری که جهشی به سوی اساطیر سامی دارد وارد شده بود)» (همان: ۱۸-۱۹).

«اما از قرن ششم به بعد، یعنی در سبک خراسانی اساطیر ایرانی به عقب رانده می‌شود و تلمیحات اسلامی استیلای تمام می‌یابد و این سیر در قرون بعد نیز ادامه می‌یابد. در قرن هفتم مولانا به طور کلی از قصص قرآنی استفاده می‌کند و به ندرت از اساطیر استفاده می‌کند و سعدی در همین قرن و حافظ در قرن بعد فقط تلمیحات اسلامی معروف و مشهور و یا داستانهای عاشقانه معروف چون لیلی و مجنون را مطرح می‌کند و اگر به اساطیر ایرانی اشاره کند به اساطیر و قصص معروف اشاره می‌کند این روند در قرون بعدی نیز کم و بیش ادامه پیدا می‌کند» (همان: ۲۱).

«در سبک هندی تلمیحات رونق می‌یابد به طوری که می‌توان گفت که کمتر شاعری است که مثل صائب تلمیحات داشته باشد، بعضی از تلمیحات مثل افلاطون و خم در دیوان او از هر شاعر دیگری بیشتر است، منتها تلمیحات او محدود است و بیشتر از همان تلمیحات معروف که به وسیله سعدی و حافظ تثبیت شده‌اند سود جسته است. به هر تقدیر صائب و شاعران هم‌سبک او از مهم‌ترین مآخذ برای جمع‌آوری تلمیحات‌اند» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۱).

با رونق گرفتن تلمیحات در سبک هندی، شاعران این دوره با ایجاد غرابت در تلمیحات و همراه کردن آنها با مضامین نو و بدیع، شکل تازه‌ای به تلمیحات بخشیدند که در دوره‌های قبل کمتر سابقه داشته است.

۱۵-۱- فایده تلمیح

در ورای اشارات و تلمیحات پشتوانه عظیمی از اندیشه و ادراک هر قومی نهفته است که در طول سالیان دراز شکل گرفته است و چکیده آن اندیشه‌ها در قالب تلمیحات مورد استفاده شاعران قرار می‌گیرد. بنابراین با درک ابعاد تلمیحات می‌توان به قسمتی از فرهنگ و اعتقادات هر ملتی پی برد. همچنین برای فهم بهتر شعری که در آن تلمیح به کار رفته است، دانستن موضوع هر تلمیح کاملاً ضروری به نظر می‌رسد. «تلمیحات عصاره داستان‌های فرهنگی هستند و با مطالعه آنها می‌توان به

محتوای فرهنگ قومی توجه یافت و نحوه تلقی و برخورد تاریخی اقوام را با جهان و فرا جهان دریافت» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۵۴). از سوی دیگر، مخاطب یا خواننده شعر نیز برای اینکه پیام شاعری را که از آرایه تلمیح استفاده کرده، دریابد، باید با مسائل فرهنگی، تاریخی، اساطیری، دینی و... آشنایی داشته باشد زیرا «لازمه دریافت معنی تلمیح و در نتیجه، زیبایی آن آگاهی و آشنایی شنونده یا خواننده است با اصل داستان و آیه و حدیث و شعر» (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۵: ۶۸).

۱۶-۱- واژه‌های تلمیحی

اسمها و صفتها از بین عناصر دستوری فضاهای تلمیحی بیشتری را به خود اختصاص داده‌اند و اکنون این سوال پیش می‌آید که آیا همه اسمها و صفتها (با بقیه کلماتی که توانایی ایجاد تلمیح را دارند) قدرت ساخت فضاهای تلمیح را دارند یا فقط تعدادی از آنها در شرایطی خاص این عمل را انجام می‌دهند؟ و از طرف دیگر آیا واژه‌ها، خود به خود دارای بار تلمیحی هستند یا کار طور دیگری است؟ در جواب باید گفت که «معمولاً واژه‌ها به خودی خود رنگ تلمیحی ندارند و ایجاد تلمیح نمی‌کنند؛ بلکه قرار گرفتن آنها روی یک محور هم‌نشینی با واژه‌های دیگر سبب می‌شود که آنها، دارای بار تلمیحی شوند به طور مثال وقتی گفته می‌شود: «سلیمان مرد بزرگی است» ممکن است سلیمان نام شخص دیگری غیر از پیامبر باشد، اما زمانی که حافظ می‌گوید: «سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش» هم‌نشینی سلیمان با واژه‌های حشمت و مور، آن را تبدیل به یک واژه تلمیحی می‌کند» (محمدی، ۱۳۸۵: ۳۱-۳۲).

در اشعار طالب آملی داستان‌هایی وجود دارد که قرار گرفتن واژه‌های آن در کنار هم روی یک محور هم‌نشینی آن را تبدیل به واژه‌های تلمیحی کرده است که در زیر به آنها اشاره شده است.

نوح گو غرق عرق شو کو درین قلم چشم زورق هرنگهی نامزد طوفانست (آملی، ۷۱۸۹/۲۹۵)

در این بیت هم‌نشینی نوح با واژه‌های زورق و طوفان آن را تبدیل به یک واژه تلمیحی کرده است.

یا در ابیات دیگر:

یا که شهنشاه شبه حضرت موسی است لمعۀ نوری تو و جهان شجر طور(همان: ۹۵۷/۴۵)

در بیت فوق، هم‌نشینی موسی با واژه طور و شجر آن را تبدیل به یک واژه تلمیحی کرده است.

مده راه نسیم ای پیر کنعانی که عطرافشانی بیت‌الحنن غم را زیان دارد(همان: ۱۰۵۴۲/۴۷۴)

هم‌نشینی پیر کنعانی (یعقوب) با واژه‌های پیراهن و بیت‌الحنن آن را تبدیل به یک واژه تلمیحی

کرده است.

فصل دوم: تلمیحات اساطیری

۱-۲- تلمیحات و اشارات اساطیری

اسطوره در لغت عرب هر چیزی است که قابلیت و شایستگی نوشتن و نگهداری را داشته باشد. اسطوره بر وزن افعوله است برای کثرت و غلبه همچون اعجوبه از عجیب. اسطوره تفاوت ریشه‌ای و بنیادی با رمز به معنای خاص آن ندارد. اسطوره در ذات و خاستگاه با رمز مشترک است. یعنی عموماً هر دو از حوزه‌های ماندگار، مقدس، کلی، چند بعدی و فشرده سخن می‌گویند و ظرفیت تعبیر متفاوت را دارند.

«فرهنگ و ادب فارسی یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌ها و زمینه‌های پرورش اسطوره در ادب جهانی است و از جمله که همیشه ادبیات ایرانی در پیوند با دین بوده است روح اسطوره‌گرایی آن دو چندان شده است. اسطوره‌ها گاه ذهنی هستند مانند قاف و گاه نیمه عینی و تاریخی‌اند مانند جمشید. برخی شاعران و نویسندگان اسطوره پردازند و برخی اسطوره‌ساز اند. از قدما حافظ و فردوسی بهترین نوع نگاه و زیباترین شیوه کاربرد اسطوره را در شعر خویش داشته‌اند» (محبّتی، ۱۳۸۰: ۱۶۹-۱۷۰).

شخصیت‌های اساطیری که در اشعار آملی ذکر شده است، بیانگر آشنایی این شاعر با شخصیت‌های اساطیری ایرانی است از جمله: فریدون، رستم، کیقباد، زال، کاوس، ضحاک، جمشید، کیخسرو.

۱-۱-۲- آب حیات

«آب حیات چشمه ای است در انتهای دنیای مسکون و جایی بسیار تاریک. در ادب فارسی منظور از چشمه آب حیات، چشمه آب حیوان یا آب زندگانی و مانند آن است. در وصیت نامه آدم (ع) آمده است که مر خدای تعالی را چشمه ای است از پس کوه قاف به تاریکی اندره آن چشمه سپیدتر است از شیر و شیرین تر است از انگبین، هر که از آب آن یک شربت بنوشد، تا آنگاه که از خدای تعالی مرگ نخواهد، نمیرد» (راشدمحصل، ۱۳۸۰: ۱۵۴).

طالب آملی ۳۶ بار از آب حیات در اشعارش یاد کرده است که، ۸ بار به صورت آب حیات، ۵ بار به صورت چشمه حیات و ۳ بار به صورت آب زندگی و ۲۰ بار به صورت آب حیوان آمده است که در اینجا به ذکر ۴ مورد از آب حیات بسنده شده است و باقی موارد با ذکر منبع و صفحات مشخص می-گردد.

طالب همه بر شعر تر خویش کند ناز چون خضر که نازش همه بر آب حیات است
(آملی، ۸۰۴۱/۳۴۰)

در این بیت شاعر ضمن چشمزد و اشاره ای به داستان خضر و آب حیات، تشبیه به کار می برد و به گونه ای سخن ستایی و مفاخره می کند

از آب حیات خشک گردد نخلی که ز شعله ریشه دارد
(همان: ۹۹۳۵/۴۴۲)

در بیت فوق شاعر در خصوص آتش عشق خود سخن می گوید که این شعله چنان در وجودش ریشه دوانده که تمام وجودش را خشک می کند حتی اگر از آب حیات هم مایه بگیرد.

شکر کز ظلمت اندیشه نجاتم دادند سینه ای صاف تر از آب حیاتم دادند
(همان: ۱۲۲۷۹/۵۶۷)

در بیت فوق شاعر از نوعی قبض و خوف و یا حالت عرفانی که موجب چنین حالتی در وجود او بوده نجات یافته است.

بود دل ظرف سفالم بلب آب حیات چون لب آلود به می جام جم آمد بیرون
(همان: ۱۷۱۹۶/۸۳۱)

در این بیت شاعر تشبیه به کار برده است و دل را به ظرف سفال تشبیه کرده است و آب حیات در اینجا استعاره از شراب است.

جهت مشاهده سایر نمونه‌ها ارجاع داده می‌شود به (همان: ۱۱۵۹۸/۵۳۰ - ۱۱۶۹۵/۵۳۵ - ۱۸۲۵۹/۸۹ - ۱۸۷۸۸/۹۱۹).

۲-۱-۲- آب حیوان

(← آب حیات).

در اشعار طالب آملی ۲۰ بار به آب حیوان اشاره شده است که در اینجا به ذکر ۳ مورد بسنده شده است و باقی موارد با ذکر منبع و صفحات مشخص می‌گردد.

خضر تیغش چون برون آید ز ظلمات نیام در گلوی تشنه مرگ آب حیوانی کند
(آملی، ۱۳۴۶: ۳۵۶/۱۷)

شاعر خضر را همچون شمشیری می‌داند که از تیزی تیغش از ظلمات و بدی‌ها بیرون می‌آید و مرگ را همچون آدمی می‌داند که گلوی تشنه می‌باشد و خضر آب حیوان را که باعث زنده بودن و جاودانگی می‌شود به آن می‌دهد.

چو آب خضرو وی این مایه امتیاز که او همیشه خون خورد خضر آب حیوانی
(همان: ۳۳۱۴/۱۰۲)

در این بیت مایه امتیاز و برتری خضر را خوردن آب حیوانی دانسته است.

دمی که خضر کفش کلکش در بنان گیرد بروی صفحه زند موج آب حیوانی
(همان: ۳۵۲۰/۱۱۱)

در بیت فوق اغراق به کار برده و بیان کرده است که زمانی خضر قلم در دست بگیرد موجی از آب حیوانی بر روی صفحه قرار می‌گیرد.

جهت مشاهده سایر نمونه‌ها، ارجاع داده می‌شود به (همان: ۱۱۹۷۵/۵۵۰-۱۳۶۶۴/۶۲۵-
 ۱۳۴۸۶/۶۳۱-۱۳۵۴۴/۶۳۴-۱۳۹۸۸/۶۵۹-۱۴۰۴۹/۶۶۲-۱۶۷۹۶/۸۱۰-۱۸۸۷۹/۹۲۴-۲۰۰۸۱/۹۹۲-
 ۳۳۵۰/۱۰۴-۳۳۷۲/۱۰۵-۴۴۵۱/۱۵۷-۵۰۲۴-۱۸۴-۷۲۰۶/۲۹۶-۹۵۷۶/۴۲۳-۷۶۶۳/۳۲۰-
 ۱۰۶۰/۴۴۷).

۳-۱-۲- آب زندگی

(← آب حیات)

۳ بار در اشعار طالب آملی به آب زندگی اشاره شده است.

که گریک خضر آب زندگی داشت هزاران خضر دارد آب لاهور
 (آملی، ۱۳۴۶: ۸۶۲/۴۰)

سرمایه عمر ابد چون گشت آب زندگی گویی بآب زندگی آب دهان آمیختی
 (همان: ۱۸۳۳۰/۸۹۳)

در بیت فوق، شاعر اشاره دارد به اینکه عمر انسان به وسیله آب زندگی ابدی و جاودانه می‌شود.

ز آن می که خمارش چو خمار اجل است یک قطره بآب زندگانی ندهیم
 (همان: ۱۹۴۱۷/۹۵۴)

در این بیت شاعر تأکید می‌کند آب زندگی را که باعث جاودانگی و حیات می‌شود قطره‌ای از آن را به شراب که باعث مرگ و نابودی می‌شود نمی‌دهد.

۴-۱-۲- آیینه اسکندر

(← جمشید)

بقصـرفلک منزلت، قیصری بآیینـه خاطر، اسکندری

(آملی، ۱۳۴۶: ۵۴۴۲/۲۰۴)

برده از دکانچه حسنت نفایس روزگار بهر آیین بستن آیینۀ اسکندری

(آملی، همان: ۱۸۲۸۳/۸۹۰)

شاعر در این دو بیت با تلمیح بسیار روشن و واضح از دو کلمه قیصری و آیینه اسکندری برای مداحی ممدوح خود بهره جسته است.

۵-۱-۲- اژدها

«اژدها، که در فارسی به صورتهای اژدر و اژدرها، و در عربی تنین و ثعبان به کار می‌رود، جانوری است اساطیری به شکل سوسماری عظیم و دارای دو پر، که آتش از دهان می‌افکنده و پاس گنجهای زیر زمین می‌داشته است. چون مار درازی به سی گز رسد دو پر مانند ماهی درآورد و حرکتش سبب موج دریا شود. چون ضررش در جهان شایع شود، خداوند او را به دیار یاجوج و ماجوج فرستد تا خورش ایشان شود» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۷۵). آملی در اشعار خود از اژدها ۹ بار بهره برده است که در اینجا به ذکر ۲ مورد بسنده می‌شود.

اژدها در شعر طالب آملی نماد قدرت پهلوانی می‌باشد که شاعر آن را در شعر خود به خوبی به تصویر کشانده است.

«اژدها را دست گوهربار او از طواف گنج برتابد عنان»

(آملی، ۱۳۴۶: ۲۸۴۱/۸۱)

چون بیینم دم تیغ او روز هیجا شب آید به خواب ازدهای دمانم

(همان: ۲۳۳۹/۶۱)

جهت مشاهده سایر نمونه‌ها ارجاع داده می‌شود به (همان: ۲۳۳۹/۶۱ - ۲۴۶۳/۶۷ - ۸۸ - ۲۹۹۱ -

۱۲۸ - ۳۸۶۳/۱۸۳ - ۵۰۳/۱۸۳ - ۵۰۳/۲۷۵ - ۶۸۲۳/۲۹۸ - ۷۲۴۷/۲۹۸ - ۵۰۹/۵۱۱۹۵).

۶-۱-۲- پری

پری و دیو، نفس اماره، قوای بدنی و مشغولیت های مادی هستند که ممکن است چند روزی

برعقل تلاشگر غلبه کنند، اما برای انسان های مستعد این غلبه دوامی ندارد (راشدمحصل، ۱۳۸۰: ۲۲).

در اشعار طالب آملی پری ۳ بار به کار رفته است.

بگو کز خیل جنی یا پری زاد ملایک دوده یا حور بنیاد

(آملی، ۱۳۴۶: ۵۱۸۳/۱۹۲)

شاعر برای توصیف و زیبایی معشوقش از پری، ملایک و حور بهره جسته است. شاعر زیبایی معشوقش

را با تلمیح به پری و ملایک بیان کرده است.

همه دیو خیزد ز مذهب سرای پری در عزیزخانه مشربست

(همان: ۷۳۱۷/۳۰۲)

نادیده مه روی تو غایب ز نظر گشت دیوانه دل ما مگر از نسل پری بود

(همان: ۱۰۱۳۳/۴۵۲)

در بیت فوق اشاره‌ای به زیبایی چهره معشوقش دارد و بیان می‌کند که چهره معشوقش از نظرش پنهان شده است و شاعر برای بیان بهتر و همین‌طور وصف معشوقش از پری در شعرش بهره برده است.

۷-۱-۲- جمشید

«جمشید یا جم، نخستین پادشاه اساطیری که در سنسکریت «یم» و در گاتها «ییم» تنها و بدون صف و در سایر قسمت‌ها با سه صفت «شید»، دارنده گله‌های خوب، «سریر» توصیف شده است (صفا، ۱۳۷۸: ۴۳۲).

«جمشید لباس دوختن، کشتیرانی و پزشکی را به مردم آموخت. آهن را نرم کرد و از آن سلاح ساخت، و جشن نوروز را او بنا نهاد. جمشید به اشارت ایزدان، وری (باغی) بساخت، از هر طرف چهار طرف به بلندی یک میدان است و در آنجا چارپایان و مرغان و آدمیان و دیگر جانوران بیاورد و برای آنها جایگاهی نیکو بساخت تا از گزند طوفان و برف و سرما در امان باشند» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۱۱).

آیینة اسکندری در حقیقت آیینة اسکندریه است. بنابر افسانه‌ها و اساطیر، اسکندر برای آگاهی از شورش اهل فرنگ، این مناره را بنا کرد. از اغلب روایاتی که در مورد آیینة اسکندر هست، مفهوم دوبینی و جهان‌نگری و دور‌نمایی مستفاد می‌شود؛ یعنی درست همان مفهوی که با صراحت بیشتر در ادبیات و عرفان ایران، به جام جم و آیینة جهان‌نما نسبت داده‌اند (یا حقی، ۱۳۷۵: ۵۵).

آملی ۱۵ بار به داستان جمشید اشاره کرده است واز آن با تعبیر جام جم، جم و خاتم جم یاد کرده است.

به کابل برآراست جشنی بباغ که نوروز جمشید را کرد داغ

(آملی: ۲۰۹/۵۵۷۰)

شاعر در این بیت به عید نوروز که ابداع کننده آن جمشید است اشاره کرده است و همین طور آن - قدر به مدح و وصف شاه خودش پرداخته است که بیان می‌کند که کار جمشید در برابر جهانگیرشاه هیچ بوده است.

در سر هوس افسر جمشید نداریم ارزانی ما باد کلاه نمود ما
(همان: ۵۸۷۵/۲۲۵)

شاعر در این بیت بیان می‌کند که به طبقه عام جامعه زمان خودش قانع بوده است.
صدجم و کی آمد و رفت از جهان طالب ولیک هیچگه دوران بطبع شاه ما شاهی نداشت
(همان: ۶۸۰۵/۲۷۴)

شاعر با لحن اغراق گونه دوران فرمانروایی شاه معاصر خودش را به تصویر می‌کشد و بیان می‌کند که دوران پادشاهی جمشید و کیقباد با اینکه بسیار خوب بوده است به خوبی دوران جهانگیر شاه نبوده است.

جهت مشاهده سایر نمونه‌ها ارجاع داده می‌شود به (همان: ۶۸۰۵/۲۷۴ - ۹۸۰۴/۴۳۵ -

۱۱۶۹۵/۵۳۵ - ۱۱۷۳۶/۵۳۷ - ۱۲۷۷۷/۵۹۴ - ۱۴۰۲۸/۶۶۱ - ۱۷۱۹۶/۸۳۱ - ۱۹۵۳/۹۶۰ - ۲۴۲۵/۶۵ - ۳۹۴۵/۱۳۳ - ۵۴۶۱/۲۰۴ - ۹۴۲۶/۴۱۴).

۸-۱-۲- چشمه حیوان

(← آب حیات)

در اشعار طالب آملی ۵ بار به چشمه حیوان اشاره شده است.

غیر از علم تیغ بدستش که شنیده است کز چشمه حیوان بدمد زهر گیاهی

(أملی، ۱۳۴۶: ۳۲۲۰/۹۸)

شاعر اشاره دارد به چشمه حیوان که باعث جاودانگی است و هیچ‌گاه از آن گیاه تلخ روییده نمی‌شود.

جوشدش از کام ذوق چشمه حیوان آنکه بلب شربت ثنا خورد از ما

(همان: ۶۴۷۵/۲۵۷)

در بیت فوق، اشاره دارد به اینکه کسانی که مدح ممدوح خود را (جهانگیرشاه) می‌کنند شاه به دلیل خرسندی و شادی که دارد زندگانی جاودان به آنها می‌بخشد.

همدم سراغ چشمه حیوان زخضر جوی من شعله مشربم نشناسم که آب چیست

(همان: ۶۹۲۱/۲۸۰)

شاعر خودش را باده‌نوش و شراب‌خوری می‌داند که آب حیوان را نمی‌شناسد.

تشنه لب جان بسپاریم و گلو تر نکنیم لب ما گر به لب چشمه حیوان برسد

(همان: ۹۱۸۸/۴۰۱)

در این بیت شاعر اغراق کرده و بیان کرده است اگر لب ما به چشمه حیوان برسد آب نمی‌خوریم و تشنه جان می‌دهیم.

ای ناچشیده لذت تیغش مگو که هست آبی ز آب چشمه حیوان لذیذتر

(همان: ۱۲۹۸۱/۶۰۴)

در بیت فوق ضمن اشاره به چشمه حیوان، بیان کرده است که هیچ آبی از آب چشمه حیوان لذیذتر نیست و به گونه‌ای اغراق به کار برده است.

۹-۱-۲- رخش

رخش به عنوان اسب رستم، مرکبی اسطوره‌ای است که در داستانها و حوادث مربوط به رستم دارای جایگاه و اهمیت خاصی است.

«رخش، اصلاً در فرهنگها، به معنی سرخ و سپید به یکدیگر آمیخته و نیز قوس و قزح یا کمان رستم (شاید به دلیل رنگهای مختلف) و نیز مطلق اسب آمده است. رخش به خصوص نام اسب شگفت‌آور رستم است که با یک آزمون دشوار از میان گله‌های فراوان اسب برگزیده شد و عمری به درازی خود رستم دارد و سرانجام همراه با خود او به چاه غدر نابردار شغاد در می‌افتد و با سوار خویش جان می‌دهد» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۱۰). بعضی گفته‌اند که رنگ این اسب مرکب از رنگ‌های قرمز و زرد تخم مرغ و سفیدی بوده و گل‌های بسیار کوچک میان زرد و قرمز داشته است (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۲۸). «و اینگونه بنظر می‌رسد که اسب رستم را از حیث درخشندگی او بدین نام نامیده‌اند و وجه تسمیه او را از این طریق معلوم کرده‌اند» (اردلان جوان، ۱۳۸۷: ۸۱). در شاهنامه نیز این صفت درخشندگی و رخشان بودن رخش رستم دیده می‌شود (صفا، ۱۳۸۷: ۵۴۸).

آملی در اشعارش، ابار به «رخش» اشاره کرده و از نماد رخش برای توصیف و اینکه شعرش را بیشتر نمایان و برجسته سازی کند بهره گرفته است.

کدام رخش همان شیر خشم آهو شکل کدام رخش همان دیو زاد حور اندام
(آملی، ۱۳۴۶: ۲۴۹۰/۶۸)

۱۰-۱-۲- رستم

رستم، پهلوان اسطوره‌ای ایران است که در اساطیر، نام او با نام ایران زمین گره خورده است، چرا که در جهت حفظ مرزهای ایران، همیشه آماده جان فشانی بود و در این زمینه از هیچ کوششی فروگذار نبوده است.

«نام رستم، قهرمان ملی ایران، در ادبیات پهلوی رتستخم و رتستهم، (به معنی دارنده بالای زورمند) آمده که تقریباً با واژه «تهمتن» که در فارسی لقب وی نیز هست، هم معنی است. رستم، جهان پهلوان نامور حماسه‌های ایران از پیوند زال، پهلوان سپید موی حماسه ملی، با رودابه، دختر شاه کابل، به وجود آمد» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۱۳).

«ده دایه به رستم شیر می‌دادند و چون وی را از شیر گرفتند خوراک وی، غذای پنج مرد بود» (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ج ۱: ۴۱۳). آملی ۲ بار به داستان رستم اشاره کرده است و هر ۲ بار به صورت رستم آمده است.

زسهراب بیشم بمیدان کوشش ملامتگر رستم داسـتانم
(آملی، ۱۳۴۶: ۱۲۹۵/۵۹)

شاعر در این بیت اشاره می‌کند با اینکه از سهراب هم در میدان جنگ بیشتر و برتر است باز هم رستم دستان او را سرزنش می‌کند.

زهول شیر دلان تو در مقام نبرد روان رستم دستان و سام راشرف است
(همان: ۳۱۲/۱۵)

شاعر جنگجویان و پهلوانان زمان خودش را برتر و بالاتر از دستان و سام می‌داند.

۱۱-۱-۲- زال

فرزند سفید موی سام پهلوان ایرانی است چون سپید موی به دنیا آمد وی را به همین زال (پیر) نامیدند و دستان از آن روی به وی می‌گفتند که پدرش با او دستان و مکر کرده و او را به البرز کوه افکند. اما سیمرغ او را دید و به آشیانه خود برد و همانند فرزندان خویش بزرگ کرد و سرانجام وی را به پدرش باز گرداند.

«در اوستا از این پهلوان نامی نیست. اما معمولاً در متون پهلوی او را داستان نامیده و نام او با رستم همراه آمده است و نیز در اغلب متون کهن او را زال زر نامیده‌اند» (اردلان جوان، ۱۳۸۷: ۶۷).

زال از جانب پدر، پادشاهی سیستان یافت و بر دخترشاه کابل، رودابه دل باخت و به رغم مخالفت پدر و منوچهر شاه با او ازدواج کرد و حاصل این پیوند رستم قهرمان مّلی ایران بود (یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۱). در اشعار طالب آملی ۱ بار از زال یاد شده است که شاعر ضمن چشمزد به زال تشبیهی به کار برده که، زال را به فلک تشبیه کرده است.

طالب نظری که خار گلشن گردد وین زال فلک نام تهمتن گردد
(آملی، ۱۳۴۶: ۱۸۸۸۱/۹۲۴)

۱۲-۱-۲- سیمرغ

سیمرغ پدیده‌ای اسطوره‌ای است. اما با گسترش عرفان و تصوف و انعکاس اندیشه‌های عرفانی در ادبیات فارسی، واژه سیمرغ نیز رنگ و بوی عرفانی به خود گرفته است.

سیمرغ (عنقا، سیرنگ) همان (سین مورو) پهلوی است که (مرغ سین) معنی می‌دهد. سیمرغ در شاهنامه و روایات پهلوی، موجودی خارق‌العاده و شگفت است. پره‌های گسترده اش به ابر فراخی می‌ماند که از آب کوهساران لبریز است و در پرواز خود پهنای کوه را فرو می‌گیرد. از هرطرف چهاربال با رنگهای نیکو، منقارش چون منقار عقاب و صورتش چون صورت آدمیان است، سیمرغ این پرنده شگرف و افسانه‌ای، بدون شک از مهمترین مایه‌های اساطیری است که در فضای فرهنگ ایرانی و پهنه ادب فارسی چنان تجلی بارز یافته که حتی تأمل مختصری در همین معنی اخیر می‌تواند سر به چندین مجلد بزند. در روایات اسلامی، گاهی نام عنقا به سیمرغ اطلاق شده و او را برای آن خوانند که دراز گردن است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۵۰۳-۵۰۵). هنگامی که رستم با افراسیاب جنگید نزدیک بود رستم مغلوب شود از این رو زخمی از صحنه کارزار گریخت. سیمرغ با پر خود به زخم‌های رستم بهبود

بخشید و او را برای جنگ روز بعد آماده ساخت. سیمرغ به رستم آموخت که با تیری از چوب گز چشم اسفندیار را که روئینه نبود نشانه کرده، او را بکشد. رستم هر چند اسفندیار را نصیحت کرد تا از جنگ منصرف کند سودی نبخشید. از این رو به ناچار به دستور سیمرغ عمل کرد (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۰۹).
 «جایگاه سیمرغ یا عنقا در کوه قاف است کوه قاف را با کوه البرز و سیمرغ را با عنقا یکی گرفته‌اند. بنابراین گاهی جایگاه سیمرغ را در کوه البرز گفته‌اند» (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۷۶).

بین زال و سیمرغ دوستی و مودت بود زیرا سیمرغ زال را بر فراز البرز پرورده بود. سیمرغ دوبار در هنگام سختی به فریاد زال می‌رسد یکی در هنگام ولادت رستم و دیگری در جنگ رستم و اسفندیار به رستم یاری رساند و با پر خود زخم‌های او را بهبود بخشید و طریقه کشتن اسفندیار را به رستم آموخت (شمیسا، ۱۳۸۹: ۳۳۴).

طالب آملی در اشعارش ۱۳ بار از بار معنایی اساطیری «سیمرغ، عنقا و قاف» بهره گرفته است که ۴ بار به صورت سیمرغ و ۹ بار به صورت عنقا می‌باشد.

نه زآنسان رفته از دستم که باز آن دلنواز آید
 پر سیمرغ بر آتش نهم شاید که باز آید
 (آملی، ۱۳۴۶: ۱۰۰۹۴/۴۵۰)

چون ذوق گرفتاری من بود بدامش
 سیمرغ گرفتار گرفتاری من شد
 (همان: ۱۸۸۲۸/۵۴۲)

در این بیت شاعر از نماد سیمرغ برای توصیف معشوق خودش بهره برده است و معشوقش را باعث گرفتاری خود می‌داند.

سیمرغ روح شیفته دام کاکلش
 طاووس عقل فاخته طوق غبغبش
 (همان: ۱۳۶۲۶/۶۳۹)

در بیت فوق با بیان تشبیه ممدوح خویش را توصیف می‌کند. در اینجا سیمرغ روح اضافه تشبیهی است؛ روح را به سیمرغ تشبیه کرده که شیفته دام کاکل ممدوح است.

پَر سیمرغ نگویم افسوس کاش بال مگسی داشتمی

(همان: ۱۷۷۵۰/۸۶۱)

۱۳-۱-۲- ضحاک

ضحاک (اژی دهاک، اژدهاک) و بنابر یک اشتقاق عامیانه، ده آک (ده عیب) براساس روایات کهن، نام دیوی بسیار زورمند است که اهریمن وی را با سه دهان و سه سر و شش چشم برای تباهی جهان مادی آفرید. چنان که از اوستا برمی آید ضحاک برای دستیابی بر ایران زمین، ایزد مورد توجه ایرانیان را ستایش کرد و برای ناهید قربانی کرد تا هفت کشور را از انسان تهی سازد که البته کامیاب نشد (یاحقی، ۱۳۸۶: ۵۴۸). «بنا به روایت فردوسی بعهد جمشید در دشت سواران نیزه‌گذار (عربستان) نیکمردی بنام مرداس بود که پسری زشت‌رو و ناپاک اما دلیر و جهانجوی داشت به نام ضحاک که چون ده هزار اسب داشت او را به پهلوی «بیوراسپ» می‌خواندند» (صفا، ۱۳۸۷: ۴۴۱) در اشعار آملی ۴ بار به داستان ضحاک اشاره شده است.

« زعدلش به یک صورت آمد بخاطر هیولای ضحاک و نوشیروانم »

(آملی، ۱۳۴۶: ۲۳۱۸/۶۰)

در بیت فوق شاعر عدل و دادگری انوشیروان را در شعرش لحاظ کرده است و از آن طرف مردم و فرمانروایی که در آن زمان به بدی رفتار می‌کردند را نماد ضحاک قرار داده است.

جهت مشاهده سایر نمونه‌ها ارجاع داده می‌شود به (همان: ۱۰۶/۸/۳۴۰-۱۳۹/۴۰۶۷-۵۴۹/۱۱۹۴۷).

۱۴-۱-۲- عنقا

(←سیمرغ).

ای طایر مراد شوق تو سوختیم	عنقا نه‌ای کجاست خراب آشیانه‌ات
درین جهان دل خرسند کیمیاست مگر	بود بسینه عنقا دلی که خرسندست
وصال او که کم از اخلاط عنقا نیست	غنیمت است نگویی دلها غنیمت‌هاست
غافل به آشیانه عنقا شتافتیم	پنداشتم که منزل او منزل منست

(همان: ۱۳۴۶: ۶۷۶۵/۲۷۲) (همان: ۷۵۱۴/۳۱۲) (همان: ۶۷۴۰/۲۷۱) (همان: ۸۶۸۲/۳۷۵)

در همه ابیات شاعر برای اینکه معشوق خودش را توصیف کند از نماد اسطوره‌ای عنقا بهره برده است و بیان می‌کند که تو مانند عنقا نیستی که آشیانه‌ات ناپیدا باشد و از جایگاه معشوقش سوال می‌کند.

جهت مشاهده سایر نمونه‌ها ارجاع داده می‌شود به (همان: ۱۵۱۸۱/۷۲۳ - ۱۹۰۲۶/۹۳۲ - ۱۹۳۱۰/۹۴۸ - ۱۴۳۴۰/۶۷۸ - ۱۴۵۶۱/۶۹۰).

۱۵-۱-۲- فریدون

نام فریدون در اساطیر به عنوان کسی که با ضحاک جنگید و او را به بند کشید شناخته شده است. حشمت و ظلم ستیزی این پادشاه باعث گردیده تا، مورد توجه شاعران پارسی گوی قرار گیرد.

«نام فریدون در اوستا (ثراتئون) و در ودا (ترای تن) است همین اسم در متون پهلوی (فریتون) با یاء مجهول و در فارسی فریدون شده است» (صفا، ۱۳۷۸: ۴۵۳). فریدون ۵۰۰ سال پادشاهی کرد. او پسر آبتین و فرانک است. پدرش به دست ضحاک کشته شد. از این رومادش او را به مرغزار برد و به

دست گاو داری سپرد و او با شیر گاوی (پرمايون) بزرگ شد. فریدون در ۱۶ سالگی از کوه پایین آمد و شرح احوال و نسب خود را از مادرش پرسید. چون کاوه آهنگر برضحاک شورید فریدون را به شاهی خواند. فریدون به کمک کاوه، ضحاک را در هم شکست و در کوه دماوند زندانی کرد و در روز جشن مهرگان به تخت پادشاهی نشست (شمیسا، ۱۳۷۸: ۵۰۲-۵۰۴). فریدون سه پسر به نام های تور، سلم و ایرج داشت و کشور خود را بین آنان تقسیم کرد ایران را به ایرج، توران را به تور و روم را به سلم داد. «در اوستا موجود، به این داستان اشاره ای نرفته است اما ظاهراً در یکی از نسخه های مفقود اوستا چنین اشاره ای از تقسیم ممالک فریدون میان سه پسرش «سرم»، «توچ» و «ارچ» یاد شده است» (صفا، ۱۳۸۷: ۴۵۷). طالب آملی ۲ بار به فریدون جهت توصیف ممدوحش اشاره نموده است.

دریغ کاش فریدون در این زمان بودی که در زمان تو دیدی زمان زمان نوروز

(آملی، ۱۳۴۶: ۱۳۱۵۷/۶۱۴)

اکثر لباسیان فریدون قبای را پیچان بگردن افعی ضحاک دیده ام

(همان: ۴۰۶۷/۱۳۹)

۱۶-۱-۲- کاوس

دوره پادشاهی کیکاوس از مهمترین دوره های حماسه ملی ما ایرانیان می باشد. کیکاوس در روزگاری سلطنت کرد که در شاهنامه به دوره پهلوانی مشهور است.

«کاوس یا کیکاوس پسرکیقباد از شاهان کیانی است» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۵۲۱). نام کاوس در اوستا

«کوی/وسن» آمده است. معنی این نام را می توان آرزومند یا بنا به تفسیرهای پهلوی خردسندی

دانست. نام کاوس در فارسی و در بعضی از متون پهلوی از صورت اصلی خود خارج شده است و در

زبان پهلوی تبدیل به «کی اوس» شده است و در فارسی یک بار دیگر کلمه کی بر این اسم اضافه

شده است (صفا، ۱۳۸۷: ۴۸۵). کاوس دومین شاه کیانی و مشهورترین فرد این سلسله و نوه کیقباد

است که در اوستا، زورمند و بسیار توانا و دارندهٔ فرّ توصیف شده است و چنان که از یشت پنجم بر می آید صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای اردوی سور آناهیتا قربانی کرد و از او خواست که تواناترین شهریار زمین گردد و بر دیوان و پریان چیره شود. فدیۀ او در یکی از قصور هفتگانه اش بر بلندای البرز عملی شد که بنا بر «سوتکرنسک» یکی از آنها طلا، دو تا از نقره، و دو تا از بلور ساخته شده بود و در آن، دیوان مازندرلن را حبس کرد تا از شرارت آنها جلوگیری کند. کاوس در شاهنامه پادشاه خیره سر و بی خردی است و رستم بارها به او کمک کرده وی به جنگ شاه هاماوران رفت و عاشق دختر او (سودابه) شد و با او به زندان افتاد. سرانجام رستم ایشان را نجات داد و به ایران آورد. وی همچنین علی رغم میل لشکریانش و پند زال برای فتح مازندران به جنگ دیوان رفت، و در این جنگ به دست دیو سپید اسیر شد اما رستم برای نجات وی به مازندران رفت و در خوان هفتم دیو سپید را از بین برد و کاوس را نجات داد. (شمیسا، ۱۳۷۸: ۴۶۲-۴۶۱) در اشعار طالب آملی ۲ بار از کاوس یاد شده است.

باده بدنامیست طالب برلقای او مناز غیرازاین کو یادگاری از جم و کاوس ماند

(آملی، ۱۳۴۶: ۱۱۷۳۶/۵۳۷)

در این بیت شاعر طی گریزی به داستان کاوس و جمشید، به خودش نهیب می زند که آرزوی دیدار پادشاهی را مکن همانطور که از این دو پادشاه چیزی به یادگار نمانده است از تو نیز چیزی باقی نمی ماند.

کریمیم خلۀ خاطرست ورنه ز چیست هوای افسر کسری و تاج کاوسم

(همان: ۱۴۳۳۸/۶۷۸)

۱۷-۱-۲- کیخسرو

کیخسرو پسر سیاوش و نوه کاووس از باقرترین پادشاهان کیانی است که بنا بر روایات کهن عمر خود را وقف انتقام خون پدر کرده است. کیخسرو بر خلاف بسیاری از پادشاهان بدنام و دژخوی، نه تنها پادشاه کامل بلکه انسان کامل نیز هست. او چون جمشید دارای جام جهان ناست که با چشمهای همه بین خورشید و با بینش رازدان خدا، عین بینایی و دل آگاهی است، با دلی که آیینۀ گیتی ناست. هم این آیینۀ را به او نسبت داده که هفت کشور در آن پدید بود و بیژن را به یاری همین آیینۀ گیتی نما در سرزمین توران یافتند. نام کیخسرو در ادبیات فارسی، به هیچ وجه به اندازه روایات کهن، بلند آوازه نیست و بیشتر از او به عنوان عظمتی بر باد رفته یاد می شود (یاحقی، ۱۳۸۶: ۶۸۱-۶۸۳).

«جام جم از جمشید و دارا به کیخسرو به ارث رسیده بود و کیخسرو گرفتاری بیژن را در چاهی در توران از مشاهده در جام دریافته بود» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۴۷۷).

صدجم و کی آمدورفت از جهان «طالب» ولیک هیچگه دوران بطبع شاه ما شاهی نداشت
(آملی، ۱۳۴۶: ۶۸۰۵/۲۷۴)

شاعر بیان می کند که دوران پادشاهی جمشید و کیقباد با اینکه بسیار خوب بوده است به خوبی دوران جهانگیر شاه نبوده است.

طالب غبارغم بنشان کین سبوی می در چشم من عزیزتر از افسر کی است
(همان: ۸۲۴۶/۳۵۱)

در بیت فوق شاعر قصد زدودن غم و اندوه خود را دارد و می گوید که غم و اندوه را از چهره خود دزدای و جام شراب را برتر و بهتر از تاج پادشاهی می داند.

۱۸-۱-۲- کیقباد

نام کیقباد در اوستا «کوات» با لقب کوی و در زبان پهلوی «گوات» با لقب کی ذکر شده و در تازی و در فارسی «قباد» است (صفا، ۱۳۸۷: ۴۸۰). اما در اوستا ذکری از چگونگی به سلطنت رسیدن کیقباد در میان نیست، ولی «در بندهشن آمده است که قباد را، که کودکی نوزاد بود، در جعبه ای نهادند و در آب رها کردند، تا از آب گرفته شد و به سلطنت رسید» (بهار، ۱۳۸۶: ۱۱۷). در اشعار طالب آملی از کیقباد ۳ بار یاد شده است که یکبار به صورت کیقباد و دوبار به صورت قباد می‌باشد. در بیت زیر شاعر، با چشمزدی به دوران پادشاهی جهانگیرشاه، دوران حکومت او را همانند دوران حکومت کیقباد و جمشید پرشکوه می‌داند.

بتاجی خوش از حشمت کیقباد بجامی ز میراث جمشید یاد
(آملی، ۱۳۴۶: ۵۴۶۱/۲۰۴)

اشاره به دوران فرمانروایی جهانگیرشاه دارد و شاعر در این بیت دوران حکومت و پادشاهی جهانگیرشاه را همانند دوران حکومت کیقباد و جمشید پر حشمت و پرشکوه می‌داند.

شهر طایر فقرست سپهر آنکه ز فخر زینت افسر کسری و قباد تو ازوست
(همان: ۶۹۱۷/۲۸۰)

عجب که تاج کی و افسر قباد کند علاج ناکسیم سایه هما که نکرد
(همان: ۹۸۶۳/۴۳۸)

۱۹-۱-۲- نوشدارو

سهراب پهلوانی ایرانی است که در سرزمین سمنگان از یک عشق ساده میان رستم و ته‌مینه پدید آمد. او در غیاب پدر به دنیا آمد و بزرگ شد. در جنگی پدر و پسر، ناشناس در برابر هم ایستادند و پهلوی پسر، به دست پدر دریده شد. سهراب قاتل خویش را در دم مرگ، از انتقام رستم بیم داد وقتی رستم فهمید که او پسرش است که کار از کار گذشته بود. رستم با خشم گودرز را برای گرفتن نوشدارو نزد کاووس فرستاد اما وی از دادن نوشدارو سر باز زد. رستم خود رفت اما در راه بود که سهراب جان سپرد و مثل (نوشدارو بعد از مرگ سهراب) از اینجاست. حکایت پهلوانی و جوانمردی سهراب در ادبیات فارسی هم انعکاس یافته است (باحقی، ۱۳۸۶: ۴۹۱-۴۹۲). نوشدارو بعد از مرگ سهراب که ریشه در یک حکایت ادبی-اسطوره‌ای دارد، خود کنایه‌ای است از رسیدن چاره و علاج پس از گذشتن موقع آن.

در اشعار طالب آملی ۳ بار از نوشدارو یاد شده است.

عیش طالب تلخ شد ز آنکه گر آسودگان نوشدارو بر لبش ریزند و رو در هم کشند

(آملی، ۱۳۴۶: ۹۲۳۱/۴۰۴)

لذت فقرم دهان بر شهد استغنا نمود نوشدارو را مذاق تلخ من رسوا نمود

(همان: ۱۰۱۷۷/۴۵۵)

ای طیب عقل بهر طالب افتاده کار شربتی ناز از نصیحت نوشدارویی ز پند

(همان: ۱۰۷۵۲/۴۸۵)

در بیت فوق شاعر اغراق کرده و تلخی مذاق خودش را علت رسوایی و بی فایده بودن نوشدارو می‌داند.

۲۰-۱-۲-هما

هما مرغی افسانه ای همانند سیمرغ است که فرخنده فال و پیک سعادت پنداشته می شد، و به همین دلیل به مرغ سعادت نیز معروف است. قدما معتقدند که مرغی است استخوان خوار که جانوری را نیاز دارد و هرگاه بر سر کسی نشیند، او را پادشاه کند. این خصوصیات در واقع، به عنوان پیشینهٔ هما، به نحو وسیعی در ایران معروف بوده تا آنجا که به موجب این افسانه ها، برای رسیدن به پادشاهی کافی بوده است سایهٔ هما بر سر کسی بیفتد (یا حقی، ۱۳۸۶: ۸۸۸).

« جغد یا بوم یا کوف یا بوف پرنده‌ای است که در خرابه‌ها یا گورستان زندگی می‌کند و به شومی معروف است (در تاریخ پیش از اسلام این پرندۀ میمونی است). عرب معتقد بود که روح پس از مرگ به صوت جغد (الهام)، از جمجمهٔ مرده بیرون می‌آید» (شمیسا، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۱۰-۳۱۱).

در اشعار طالب آملی ۱۸ بار به هما اشاره شده است و هما را با بار معنایی مثبت به کار برده است.

دامن سـایبان اقبالست همچو بال هما همایون باد
(آملی، ۱۳۴۶: ۶۳۵/۳۰)

شاعر از پرندۀ افسانه‌ای هما که نماد فرخندگی و پیک سعادت می‌باشد در شعرش بهره جسته است. او در بیت فوق به حکومت و فرمانروایی جهانگیرشاه اشاره می‌کند که همچون بال هما سعادت‌مند و فرخنده می‌باشد با اشارهٔ تلمیح‌گونه برای فرخندگی دوران فرمانروایی پادشاه از پرندۀ هما بهره جسته است.

همای اوج عزت کرده بود از آشیان پرواز بتکلیف سعادت باز سوی آشیان آمد
(همان: ۶۹۰/۳۳)

شاعر بیان می‌کند که همای سعادت و خوشبختی از خانه و کاشانه پرواز کرده اما دوباره این فرجام خوش و سعادت به شاه که ممدوحش است روی آورده.

تبدیل خاصیت نشود گر هزار سال پیوند پر خاد بیال هما کنند

(همان: ۳۸۹۹/۱۳۰)

سبک بر جلوه گاه خویش جا کرد زمین را بال گسر هما کرد

(همان: ۵۱۷۸/۱۹۲)

به طور کلی در این ابیات شاعر از نماد فرخنده بودن و پیک سعادت هما بهره برده است.

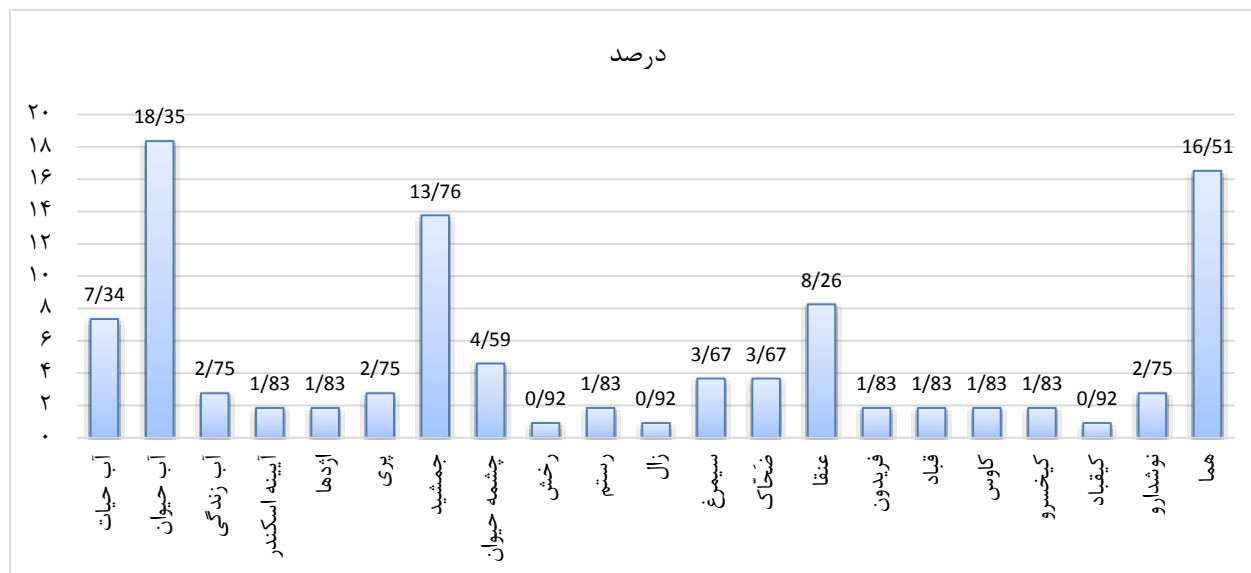
جهت مشاهده سایر نمونه‌ها، ارجاع داده می‌شود به (همان: ۹۲۲۶/۴۰۳-۹۸۶۳/۴۳۸)

۱۲۸۹۹/۶۰۰-۱۳۲۶۷/۶۲۰-۱۴۳۵۷/۶۷۹-۱۸۰۵۰/۸۷۸-۲۰۶۰۲/۱۰۱۵-۷۴۱۲/۳۰۷-۹۲۳۵/۴۰۴

۷۲۴۱/۲۹۸-۹۵۹۳/۴۲۳-۹۶۲۳/۴۲۵-۱۰۸۸۶/۴۹۲-۱۱۵۶۰/۵۲۸.

جدول ۱-۲- بسامد تلمیحات اساطیری در اشعار طالب آملی

تلمیحات اساطیری								
عنوان	تعداد	درصد	عنوان	تعداد	درصد	عنوان	تعداد	درصد
آب حیات	۸	۷/۳۴	رخش	۱	۰/۹۲	کاوس	۲	۱/۸۳
آب حیوان	۲۰	۱۸/۳۵	رستم	۲	۱/۸۳	کیخسرو	۲	۱/۸۳
آب زندگی	۳	۲/۷۵	زال	۱	۰/۹۲	کیقباد	۱	۰/۹۲
آیینه اسکندر	۲	۱/۸۳	سیمرغ	۴	۳/۶۷	نوشدارو	۳	۲/۷۵
اژدها	۲	۱/۸۳	ضَحاک	۴	۳/۶۷	هما	۱۸	۱۶/۵۱
پری	۳	۲/۷۵	عنقا	۹	۸/۲۶			
جمشید	۱۵	۱۳/۷۶	فریدون	۲	۱/۸۳			
چشمه حیوان	۵	۴/۵۹	قباد	۲	۱/۸۳			
جمع کل	۱۰۹							



نمودار ۱-۲- بسامد تلمیحات اساطیری اشعار طالب آملی

تلمیحات اساطیری در اشعار طالب آملی ۱۰۹ مورد از تلمیحات را به خود اختصاص داده است. در بین تلمیحات اساطیری آب حیوان با بسامد ۲۰ مورد ۱۸/۳۵ درصد را از این تلمیحات شامل می‌شود و پس از آن هما با بسامد ۱۸ مورد به میزان ۱۶/۵۱ درصد از کل تلمیحات اساطیری را شامل شده است.

فصل سوم:

تلمیحات داستان‌های

تاریخی و عاشقانه

بخش اول:

۳-۱- تلمیحات تاریخی

تاریخ مایه سرگرمی نیست، بلکه نوعی پل ارتباطی میان نسل های متوالی بشر برای دستیابی به تجربه ها و اندوخته های پیشینیان است مطالعه تحلیلی تمدن های گوناگون کوشش برای یافتن رابطه ای علی میان حوادث زنجیره ای است که به تاریخ یاری می رساند. افزون بر این، بررسی تاریخ پاسخ به آرزوهای همیشگی انسان است که اصرار دارد از خود و دیگران آگاهی کسب کند (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۹). و علل و انگیزه ظهور و سقوط تمدن را بشناسد، حق را از باطل تمیز دهد و با راه تکامل و نیکبختی دنیوی و اخروی خود آشنا شود. طالب آملی با اشاره به شخصیت های تاریخی، به زیبایی- آفرینی ادبی پرداخته است.

۳-۱-۱- ارژنگ

(←مانی)

تا یک شکن ز سنبل زلفت رقم زند صدجای نوک خامه ارژنگ بشکند
(آملی، ۱۳۴۶: ۴۰۷/۹۳۰۰)

۳-۱-۲- ارسطو

ارسطو موسوم به معلم اول از شاگردان افلاطون که مدت قریب به دوهزار سال نظریات او بدون هیچ شک و تردید بین دانشمندان مطرح بود و هیچ کس نسبت به آن اصول شک نداشت. ارسطو حکیمی بوده خوش محضر و همگان می توانستند در جلسات بحث او شرکت کنند (زنجانی، ۱۳۷۲: ۵۷).

«در ادبیات فارسی ارسطو معلم اسکندر است و اسکندر پس از رسیدن به سلطنت او را وزیر خود می-

کند و ثروتی فراوان می‌بخشد. اما در تاریخ، ارسطو فقط مربی اسکندر است» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۲۸).

طالب آملی در اشعارش ۲ بار از ارسطو یاد کرده است و آن هم در ابیات زیر:

شاه نورالدین جهانگیر از سکندر ثانی است وین وزیر اعظم او از ارسطو یادگار

(آملی، ۱۳۴۶: ۱۰۱۱/۲۰۵۰۹)

زشه روح سکندر شاد از آنست که دستورش ارسطوی زمانست

(همان: ۲۰۱۵۸/۹۹۶)

۳-۱-۳- ارم

ارم، باغی معروف است که آن را شداد، بنابر توصیفاتى که از بهشت شنیده بود ساخت. «آورده‌اند

که شداد پسر عاد، پادشاهی جبار بود که در جنوب جزیره العرب فرمان می‌راند. او که در وصف بهشت

و زیباییهای آن بسیار شنیده بود، بر آن شد تا شهری در زمین بنا کند که اوصاف بهشت را دارا باشد،

بهشتی زمینی که «ارم ذات العماد» نام گرفت. وی دستور داد تا بهترین جای را در یمن انتخاب کرده

از اقصی نقاط کشورش طلا و نقره بدانجا آورند و شهری عظیم بنا نهند. خداوند برای تمام کردن حجت

بر وی، هود(ع) را به رسالت برانگیخت. هود(ع) شداد را به توحید، ایمان و توبه فراخواند و چون او

دعوت پیامبر را نپذیرفت، به عذاب الهی وعید داده شد» (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۷:

۶۷۲).

در اشعار طالب آملی ۲ بار به باغ ارم اشاره شده است.

دانه عیش نروید ز گلستان ارم ور بدوزخ فکنی تخم الم سبز نشود

(آملی، ۱۳۴۶: ۴۲۶/۹۴۶۰)

روی تو بهین نسخه باغ ارم است لعل تو می چکیده از جام جم است

(همان: ۱۸۷۲۹/۹۱۵)

شاعر در بیت فوق به وصف و مدح معشوق پرداخته است.

۴-۱-۳- افلاطون

افلاطون فیلسوف یونانی است و به انواع دانش معروف است، یکی از علوم او طب است. در ادبیات فارسی افلاطون و دیوژن خلط کرده و خم نشینی دیوجانس را به افلاطون نسبت داده اند. افلاطون بر اثر همین خم نشینی موفق به اختراع ارغنون شد (شمیسا، ۱۳۷۸ : ۱۳۱). « معنی افلاطون به لغت یونانی عام منفعت و بسیار علم بود. پدر و مادرش از اشراف یونان و از فرزندان اسکلیپیوس بودند و از زمان صبی الی عهد جوانی به تعلیم علم لغت و قواعد شاعری روزگار می گذرانید چنانچه در آن شیوه مهارتی تمام و شهرتی مالاکلام حاصل کرد. مدت پنج سال متوالی ملازمت خدمت سقرط می نمود و اکتساب علوم حکمی پرداخت» (میرخواند، ۱۳۸۵، ج ۲: ۷۹۹).

در اشعار طالب آملی ۱۰ بار از افلاطون یاد شده است که ضمن اشاره به خود شاعر چشمزدی به افلاطون دارد. در زیر به ذکر ۲ مورد بسنده می شود.

اشراقیان صحیفه نسازند پرنگار لوح مرا بکلک فلاطون نوشته اند

(آملی: ۱۰۱۲۲/۴۵۲)

نه من زینجهانم تعجب مکن گر فلاطونی از روسـتایی برآید

(همان: ۹۵۹۸/۴۲۴)

شاعر در بیت فوق ضمن اشاره به افلاطون اشاره ای به روستازادگی خود می نماید.

سایر موارد ارجاع داده می شود به (همان : ۱۳۱۶۳/۶۱۴ - ۱۳۲۹۳/۶۲۱ - ۱۴۱۴۹/۶۶۷ -

۱۹۱۴۲/۹۳۹ - ۲۰۰۵۳/۹۹۱ - ۶۷۳/۳۲ - ۱۱۴۱/۵۲۱ - ۱۲۰۷۲/۵۵۶).

۵-۱-۳- انوشیروان

خسرو اول پسر قباد و پدر هرمز از شاهان ساسانی است که در متون عربی از او به اسم کسری یاد شده است. در زمان او شطرنج را از هند به ایران آوردند. انوشیروان نابود کننده مزدکیان است. اسم وزیر او بزرگمهر است که به حکمت معروف است. انوشیروان در ادبیات فارسی نمونه دادگری است. پیغمبر اسلام در زمان انوشیروان ولادت یافت. بر تاج انوشیروان نصایح او درج شده بود. ابن مقفع آن نصایح را به عربی ترجمه کرده است (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۳۸-۱۳۹).

طالب آملی در ۶ بیت از انوشیروان یاد کرده است که در اینجا به ذکر ۲ مورد بسنده می شود و مابقی با ذکر منبع و صفحات ارجاع داده می شود.

عجب نبود از غیرت کیخسرو عدلش اگر برهم زن هنگامه نوشیروان آمد

(آملی، ۱۳۴۶: ۷۳۹/۳۵)

ز عدلش بیک صورت آمد بخاطر هیولای ضحاک و نوشیروانم

(همان: ۲۳۱۸/۶۰)

ابیات فوق اشاره به عدالت انوشیروان و آوازه او در عدالت گری دارد.

جهت مشاهد سایر نمونه ها ارجاع داده می شود به (همان: ۳۰۱۹/۸۹ - ۴۳۵۸/۱۵۲ - ۵۴۴۸/۲۰۴ -

۲۰۳۴۲/۱۰۰۴).

۶-۱-۳- حاتم

« حاتم بن عبدالله بن سعد طائی مکنی به ابوسفانه از قبیله طى، در دوره جاهلیت، مردی جوانمرد و بخشنده بود و عرب در سخا و کرم به او مثل میزدند» (معین، ۱۳۶۴، ج ۵: ۴۴۸).

«جوانمرد و بخشنده عرب از قبیله طى که در نجد بین مدینه و شام ولادت یافت و همان جاهم درگذشت» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۲۹).

گراو نبودی در عرصه دودمان کرم بمرگ حاتم پذیرفته بود استیصال
(آملی، ۱۳۴۶: ۱۱۲۰/۵۲)

بخل سپهرو ظلم کواکب ترا بس است عدل و کرم ز حاتم و نوشیروان مخواه
(همان: ۳۰۱۹/۸۹)

فیض صبح می‌رود از کف بیکدو جام هرکس خمار ما شکند حاتم طى است
(همان: ۸۷۴۰/۳۷۸)

بوی می بشنیدو شد طالب بخاصیت مرید گربنوشد جرعه‌یی از حاتم طى بگذرد
(همان: ۱۲۲۱۷/۵۶۳)

کی بنان ما گدا طبعان گشاید چشم سیر آنکه آب از کوزه حاتم بصد منت خورد
(همان: ۱۲۳۶۳/۵۷۲)

موضوع تمام این اشعار، اشاره دارد به سخاوت و گشاده‌دستی و فروتنی حاتم طائی و عدالت

انوشیروان.

۷-۱-۳- سدسکندر

اسکندر مقدونی پسر فیلیپ مقدونی است. سرگذشت او با ذوالقرنین در هم آمیخته است. در راه باختر، مردم از آزار آدمیان یا جانورانی به نام یاجوج و ماجوج به اسکندر شکایت کردند. اسکندر با گروهی از دانشمندان به گذرگاه یاجوج و ماجوج رفت. به فرمان او از آهن و سنگ و گچ و قیر در مقابل مهاجمات یاجوج و ماجوج در دربند قفقاز دیوارهای بلندی از آهن بنا کردند. اسکندر با ساختن این سد مردم را از شر یاجوج و ماجوج باز رهاوند. در سوره کُهِف از آیه ۹۴ تا ۹۷ در مورد ساختن این سد به دست ذوالقرنین سخن رفته است (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۱۷).

یاجوج وار هریک با تیشه زبانه آورده اند رخنه به سدسکندری
(آملی، ۱۳۴۶: ۱۰۹/۳۴۶۰)

کثرت ضعف بین که طالب را مژده سدسکندرست بچشم
(همان: ۱۴۰۹۳/۶۶۴)

شاعر با تلمیح به یاجوج و سد سکندر خواهان بهتر بیان کردن محتوای شعر است، به گونه ای که با استناد به داستان اسکندر و ساختن سد توسط آن، از مردم که شعر را با زبان تند و تیز هجو می کردند و خواهان ایجاد خلل در شعر بودند گلایه دارد.

۸-۱-۳- سکندر

اسکندر مقدونی پسر فیلیپ مقدوسی است. اسکندری که روایات و قصص معرفی می کنند و در ادبیات فارسی هم داستان او مطرح است، به کلی با آنچه تاریخ مدعی است تفاوت دارد و چون در بسیاری از مدارک اسلامی سرگذشت او با ذوالقرنین در هم آمیخته، از آن دو، به عنوان شخصیتی واحدی به نام «سکندرنو/قرنین» یاد شده است. که سد یاجوج و ماجوج را می سازد (یا حقی، ۱۳۸۶:

(۱۲۵). اسکندر همراه خضر در طلب آب حیات به ظلمات رفت، اما هنگامی که خواست از آن بنوشد، چشمه از نظر او ناپدید شد (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۱۴). «روایات مربوط به سرگذشت اسکندر، به خصوص ضمن خلط با داستان ذوالقرنین در ادبیات فارسی مطرح است و با الهام از آن مضامین متنوع و بکری بر قلم شاعران گذشته است» (یا حقی، ۱۳۸۶: ۱۲۵-۱۲۶).

در ۸ مورد از اسکندر یاد شده است که در اینجا به ذکر ۲ مورد بسنده می شود و مابقی با ذکر منبع و صفحات ارجاع داده می شود.

نسبت لعل تو شیرین ساختش در جام خضر ورنه چون کام سکندر آب حیوان تلخ بود
(آملی: ۱۱۹۷۵/۵۵۰)

شاعر در این بیت با گونه ای اغراق، لب معشوق را مایه شیرین و گوارا شدن آب حیوان می داند.
زشه روح سکندر شاد از آنست که دستورش ارسطوی زمانست
(همان: ۲۰۱۵۸/۹۹۶)

جهت مشاهده سایر نمونه ها ارجاع داده می شود به (همان: ۸۶۱/۴۰ - ۲۸۵۲/۸۲ - ۸۸۳۲/۳۸۳ - ۹۶۶۵/۴۲۷ - ۱۲۲۷۹/۵۶۷ - ۱۸۷۸۸/۹۱۹).

۹-۱-۳- قارون

قارون در ادب فارسی نماد ثروت اندوزی است. «او قارون بن یصهر بن قاهت پسرعموی موسی بن عمران بن قاهت بود. و گویند عمومی موسی بود ولی آن گفته نخست درست تر است. او دارایی های فراوان و گنج های بی کران داشت. گویند: کلیدهای گنج خانه های او بر چهل استر برده می شد او از راه دارایی های فراوان بر مردم خود ستم می کرد که او را اندرز دادند و از کردار بد باز داشتند» (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۳۱). «قارون در حالی که بر گنج خود نشسته بود، به دعای موسی در اعماق زمین فرو

رفت. گنج قارون پیوسته در درون زمین حرکت می کند یا فرو می رود از این رو آن را گنج روان گفته-
اند» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۴۵۴).

آملی در این بیت اشاره به مال اندوزی و حریص گری قارون کرده است.

حرص را چشم از نثار گریه گردید سیر سیم اشک آنمایه افشاندم که قارون گفت بس
(آملی، ۱۳۴۷: ۳۲۹۵/۶۲۱)

۱۰-۱-۳- کسری

(← انوشیروان)

من و تارک طرازی هم بخاک پای او چه ذوق از افسر کسری چه حظ از تاج جمشیدم
(آملی، ۱۳۴۶: ۲۴۲۵/۶۵)

کشید دست جلالش شکوه کسری را بر ابروی قدم عهد و ستم تجرید
(همان: ۳۹۴۱/۱۳۲)

شهر طایر فقرست سپهر آنکه ز فقر زینت افسر کسری و قباد ازوست
(همان: ۶۹۱۷/۲۸۰)

۱۱-۱-۳- کلک مانی

مانی نقاش زمان اردشیر یا شاپور ساسانی است که مادرش از نجبای ایران و به قولی از شاهزادگان
اشکانی و پدرش فاتک، از مردم همدان بود. مانی هنر نقاشی را چنان فرا گرفت که سرآمد نقاشی روم و
چی شد و در زمان شاپور به ایران آمد و کتاب خود را که در آن صورت های عجیب بود نشان داد و
دعوی پیغمبری کرد. معروفترین کتابی که به دلیل داشتن تصاویر زیبا و شگفت انگیز، از مانی در ادب
فارسی شناخته شده و اصلاً شهرت او بیشتر به خاطر آن کتاب است، یک جلد آلبوم تصاویر است به

نام ارژنگ که در شعر فارسی تجلی یافته و در ارتباط با آن اصلاحات و کنایات و ترکیبات زیادی در عرصه شعر شاعران پیدا شده اند (یاحقی، ۱۳۸۶: ۷۴۱-۷۴۲).

مانی برای آماده سازی این کتاب «مدت یک سال به نقاشی مشغول بود تا کارنامه ای بساخت که آدمی در آن حیران می ماند» (تقی زاده، ۱۳۸۳: ۱۸۸).

«مانی را به صلیب کشیدند و برای تکمیل عذاب قتل، پوستش را کنده به گاه انباشتند و بر یکی از دروازه های گندیشاپور آویختند» (کریستین سن، ۱۳۸۶: ۱۰۵).

در اشعار طالب آملی ۳ بار به داستان مانی اشاره شده است که ۲ بار به نام مانی و ۱ بار به نام کتاب او یعنی ارژنگ اشاره شده است. آملی در اشعارش از عباراتی همچون: کلک مانی، قلم مانی خامه ارژنگ بهره برده است.

گیرم بکف پرنودی وز کلک مانوی صد نقش تازه طرح بهر تار آن کنم
(آملی، ۱۳۴۶: ۲۵۶۶/۶۹)

۱۲-۱-۳- منصور حلاج

حلاج در ادبیات عرفانی فارسی از جایگاه و اهمیت خاصی برخوردار است. این عارف بزرگ، با صراحت، عقاید خد را بیان کرد و تا پای جان از باورهایش دست برداشت و در این راه جانش را از دست داد. «نامش ابوعبدالله الحسین بن منصور حلاج بود و کنیت او ابوالمغیث. حلاج به سال ۲۳۴ هجری (۸۵۸ میلادی) در قریه نور، دهکده ای در گوشه شمال شرق بیضا، در هفت فرسنگی شیراز متولد شد» (نوربخش، ۳۸۰: ۹-۱۰). اهل هند او را ابوالمغیث نوشتندی و اهل چین ابوالمعین و اهل خراسان ابوالمهر و اهل فارس ابوعبدالله و اهل خوزستان حلاج الاسرار و در بغداد مصطلم می خواندند. و در بصره مخبر. پس اقاویل در وی بسیار گشت او را حلاج از آن گفتند که یک بار به انبار پنبه

برگذشت. اشارتی کرد، در حال دانه از پنبه بیرون آمد و خلق متحیر شدند (عطار، ۱۳۷۹: ۵۸۶). «
جمله بر قتل او اتفاق کردند، از آن که می گفت: «اناالحق» (همان: ۵۸۹).

طالب آملی در اشعارش توجه خاصی به داستان منصور حلاج نموده است به گونه‌ای که ۱۱ بار به او اشاره کرده است. در اینجا به ذکر ۳ مورد بسنده می‌شود و مابقی با ذکر منبع و صفحات ارجاع داده می‌شود.

نغمه منصوریت جوش زد از مو به موی ایدل وحدت شعار منتظر دار باش
(آملی، ۱۳۴۶: ۱۰۱۲/۴۸)

در هر طورت هزار موسی بر هر دارت هزار منصور
(همان: ۴۴۵۹/۱۵۷)

در چمن بلبل اناالحق گوی بهر انتقام صدسر منصور در هر گوشه بردار از گلست
(همان: ۸۰۶۷/۳۴۲)

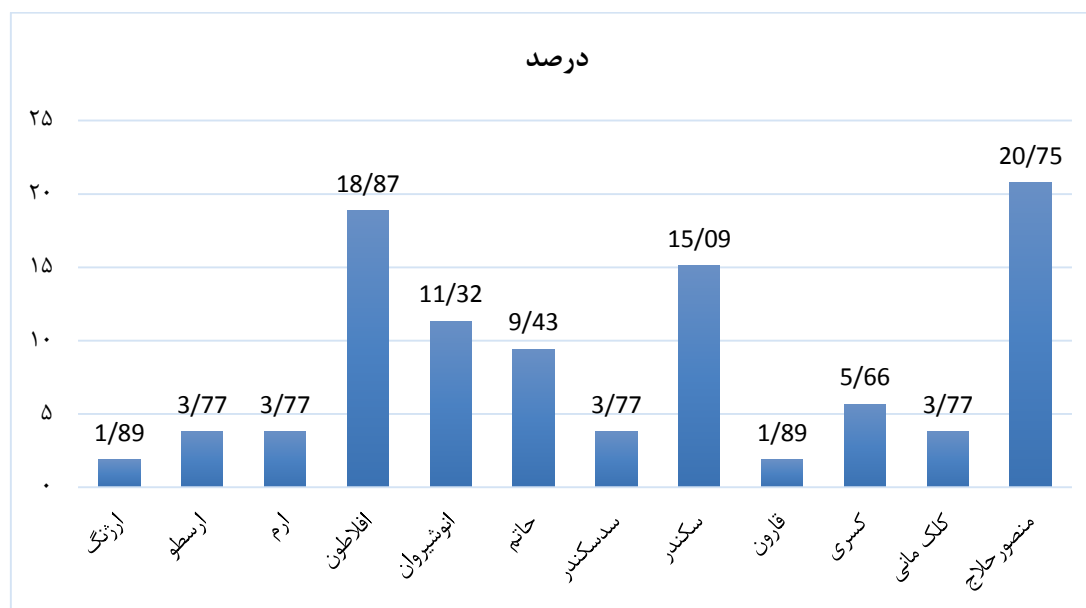
تمام ابیاتی که به کار رفته است اشاره دارد به داستان دار زدن منصورین حلاج که یکی از غم-
انگیزترین و مشهورترین پیام اسرار را در تاریخ عرفان دارد.

جهت مشاهده سایر ابیات ارجاع داده می‌شود به (همان: ۷۰۱۶/۲۵۸ - ۸۱۶۹/۳۴۷ - ۸۳۱۲/۳۵۵ -

۱۰۹۱۰/۴۹۴ - ۱۱۵۸۴/۵۲۹ - ۱۲۰۹۹/۵۵۷ - ۱۴۲۵۹/۶۷۴ - ۲۰۱۷۹/۹۹۷).

جدول ۱-۳- بسامد تلمیحات تاریخی در اشعار طالب آملی

تلمیحات تاریخی								
عنوان	تعداد	درصد	عنوان	تعداد	درصد	عنوان	تعداد	درصد
ارژنگ	۱	۱/۸۹	حاتم	۵	۹/۴۳	کلک مانی	۲	۳/۷۷
ارسطو	۲	۳/۷۷	سدسکندر	۲	۳/۷۷	منصورحلاج	۱۱	۲۰/۷۵
ارم	۲	۳/۷۷	سکندر	۸	۱۵/۰۹			
افلاطون	۱۰	۱۸/۸۷	قارون	۱	۱/۸۹			
انوشیروان	۶	۱۱/۳۲	کسری	۳	۵/۶۶			
جمع کل				۵۳				



نمودار ۱-۳- بسامد تلمیحات تاریخی در اشعار طالب آملی

بخش دوم:

۲-۳- تلمیحات داستان‌های عاشقانه

تلمیحات و اشارات داستان‌های عاشقانه همان‌گونه که از نام آنها پیداست، به تلمیحاتی اطلاق می‌شود که در خصوص مسائل عاشقانه است. تلمیح به داستان‌های عاشقانه معمولاً با ذکر شخصیت‌های مشهور، واژه‌ها و کلماتی از یک داستان در نظم و نثر اطلاق می‌شود که سبب تداعی کل داستان در ذهن مخاطب می‌شود و این مسأله برای خواننده بسیار لذت بخش و شیرین است. طالب آملی نیز از تلمیحات عاشقانه به ویژه داستان‌های لیلی و مجنون، خسرو و شیرین و فرهاد استفاده کرده است.

۱-۲-۳- خسرو پرویز

داستان خسرو و شیرین در اواخر عصر ساسانی به وجود آمده و در دوره اسلامی شکل گرفته است. موضوع آن عشق بازی خسرو پرویز بیست و سومین پادشاه ساسانی با شیرین شاهزاده خانم ارمنی است (اردلان‌جوان، ۱۳۸۷: ۱۳۸). «داستان خسرو و شیرین در کتاب‌های المحاسن و الاضداد جاحظ و غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی آمده است اما با این تفاوت که شیرین کنیزک ارمنی است» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۷۶). خسرو در عشق شیرین رقیبی به نام فرهاد داشت که در متون تاریخی اشاره‌ای به وجود او نشده است و فقط در برخی از کتاب‌های قدیم، به عنوان فرهاد حکیم که مهندس بود و کار ساختن بعضی نقوش در بناهای عهد خسرو پرویز به او منسوب است از او سخن رفته است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۶۳). وقتی خسرو پرویز فرهاد را در عشق شیرین پایدار می‌بیند پیرزنی را مأمور می‌کند و به نزد فرهاد می‌فرستد تا به دروغ خبر مرگ شیرین را به او برساند. وقتی فرهاد از این واقعه آگاه می‌شود تیشه خود را بر فرق سر می‌کوبد و خود را از بالای کوه به پایین پرت می‌کند (محمدی، ۱۳۸۵: ۳۴۲).

در اشعار طالب آملی ۱۳ بار به داستان عشق خسرو پرویز به شیرین اشاره شده است که در ۵ مورد از شیرین و در ۸ مورد از خسرو پرویز یاد کرده است. که به ذکر ۳ مورد بسنده می‌شود و مابقی با ذکر منبع و صفحات ارجاع داده می‌شود.

شور شیرین نشد از خاطر پرویز و هنوز رنگ خون از رخ این اشک جگرزاد نرفت
(آملی: ۶۷۰۷/۲۶۹)

بوالهوس را زور عاشق نیست در بازار سعی نشأه فرهاد در آب و گل پرویز نیست
(همان: ۸۸۱۶/۳۸۲)

فرهاد را بسینه خدنگیست جانگداز شیرین عنایتی که بیرویز می‌کند
(همان: ۱۰۴۸۷/۴۷۱)

ابیات فوق اشاره به عشق خسرو پرویز نسبت به شیرین شاهزاده ارمنی و همچنین رقابت خسرو پرویز و فرهاد در عشق به شیرین دارد.

سایر نمونه‌ها ارجاع داده می‌شود به (همان: ۱۱۶۵۳/۵۳۳ - ۱۱۸۰۹/۵۴۱ - ۱۱۹۳۹/۵۴۸ -

۱۲۳۰۹/۵۶۹ - ۱۳۳۹۳/۶۲۶ - ۱۴۶۳۶/۶۹۴ - ۴۴۳/۲۱ - ۵۳۸۹/۲۰۱ - ۶۶۶۸/۲۶۷ - ۶۶۲۲/۲۶۹ -

۹۰۶۰/۳۹۵).

۲-۲-۳- فرهاد

(← خسرو)

۳-۲-۳- شیرین

(← خسرو)

۴-۲-۳- لیلی

«لیلی معشوقه معروف مجنون است که در ادب فارسی مظهر کامل عشق و عشق کل و نماینده نام معشوق شاعران شده است. او دختر مهدی بن سعد یا مهدبن ربیعہ بود و مجنون عاشق او شد. در ادب فارسی، لیلی مظهر عشق ربانی و الهی است» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۷۳۲).

«لیلی بنت سعد از قبیله بنی عام از کوچکی، معشوق قیس بن عامه (قیس بن عامر) یکی از افراد قبله خود بود» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۵۷۳). داستان دلدادگی آنها و عشق بی قرار مجنون نسبت به لیلی زبانزد عربها بوده و بعداً به زبان فارسی نیز سرایت کرده است. عشق آن دو مظهر عشق دو جانبه و کشش و کوشش و پاکبازی بوده است. خصوصاً مرگ آن دو که به طرز با شکوهی، نمودار عشق پاک و خدایی است (اشرف زاده، ۱۳۷۳: ۲۵۷). «مجنون به معنای دیوانه است و قیس از آنجا که در عشق لیلی رفتاری چون دیوانگان داشت به این نام معروف شد» (محمدی، ۱۳۸۵: ۳۹۳). از داستان عشقی این دو دل داده شاید پیش از هر داستان عشقی دیگری، در ادب فارسی سخن گفته شده است و لیلی در ادب فارسی مظهر کامل عشق کل است و سرآغاز آنها تقریباً لیلی و مجنون نظامی است.

در ۸ مورد داستان عشق و دل باختگی لیلی و مجنون در اشعار طالب آملی دیده می شود که در زیر به ۲ مورد اشاره می شود.

سرو را باز بدل شوخی لیلی جا کرد بید را باز بسر شورش مجنون آمد

(آملی، ۱۳۴۶: ۴۷۴۷/۱۷۱)

عشق چون گلگونه بر رخساره لیلی کشید گوید این خونبست کز دامان مجنون می چکد

(همان: ۹۲۸۹/۴۰۷)

اشاره به عشق لیلی و مجنون و فراگیر شدن عشق آنها دارد.

سایر ابیات ارجاع داده می شود به (همان): ۹۳۳۷/۴۱۰ - ۱۲۸۹۳/۶۰۰ - ۱۷۹۹۴/۸۷۵ - ۱۸۹۴۰/۹۲۷ -

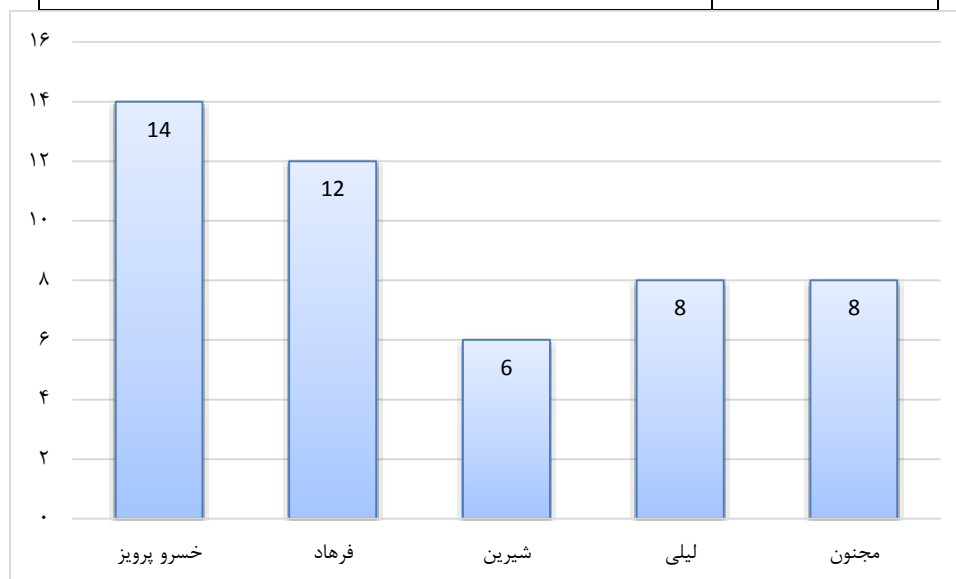
(۸۱۱۸/۳۴۴ - ۷۶۰۰/۳۱۷).

۵-۲-۳- مجنون

(← لیلی)

جدول ۲-۳- بسامد تلمیحات عاشقانه در اشعار طالب آملی

تلمیحات عاشقانه					
عنوان	تعداد	درصد	عنوان	تعداد	درصد
خسرو پرویز	۸	۱۹/۵۱	لیلی	۸	۱۹/۵۱
فرهاد	۱۲	۲۹/۲۶	مجنون	۸	۱۹/۵۱
شیرین	۵	۱۲/۱۹			
جمع کل	۴۱				



نمودار ۲-۳- بسامد تلمیحات عاشقانه در اشعار طالب آملی

طالاب آملی در اشعار خود از تلمیحات تاریخی و عاشقانه استفاده نموده که، در میان تلمیحات تاریخی بیشترین بسامد مربوط به منصور حلاج با ۱۱ مورد ۲۰/۷۵ درصد و افلاطون با ۱۰ مورد ۱۸/۸۷ درصد می باشد و از میان تلمیحات عاشقانه بیشترین بسامد مربوط به فرهاد با ۱۲ مورد ۲۹/۲۶ درصد می باشد.

فصل چهارم: تلمیحات دینی

۴-۱- پیامبران

فرهنگ اسلامی یکی از ارجمندترین دستمایه‌های سخنوران ما بوده و بازار این سکه چنان رایج که در هر پهنه از آفرینش هنری و ادبی به کار گرفته می‌شده و از اینجاست که «در همه گونه‌های سخن از نظم و نثر، رنگ و بوی فرهنگ اسلامی به ویژه قصص قرآن را می‌توان دید» (انزایی‌نژاد، ۱۳۵۵: ۲۰۹). از میان آن همه مسائل که با آگاهی از آن‌ها می‌توان دُرَدانه‌های پنهان سخن را از بند الهام بیرون کشید و پرده از چهره عروس معنی برافکند، آنچه برگرفته از قرآن است بیش از همه است و در این میان نیز بیش‌ترین بخش از اثربخشی به قصص قرآن و سرگذشت پیامبران اختصاص دارد. «البته تبلور این قصه‌ها به همان صافی و اختصار که در کلام خدا آمده در ادب پارسی نیامده بلکه با لایه‌های بسیاری از اندیشه انسان‌ها و افسانه‌ها در آمیخته است» (همان: ۲۱۳).

طالب آملی در دیوان خود چشمزدی به پیامبران داشته است. در زیر پیامبران و ماجراهایی که طالب آملی به آن‌ها اشاره داشته است با ذکر بسامد ذکر شده است.

۴-۱-۱- اسماعیل

در دیوان طالب آملی نام حضرت اسماعیل ۱ بار آمده است. و آن هم اشاره به ماجرای ذبح اسماعیل توسط پدرش دارد.

روح اسماعیل در پرواز شوق گرد هر بسمل‌گهی تسبیح‌خوان

(آملی، ۱۳۴۶: ۲۷۹۰/۷۹)

۲-۱-۴- الیاس

نام الیاس فقط دو مرتبه در قرآن کریم در آیه ۸۵ سوره انعام و آیات ۱۲۳ تا ۱۳۲ سوره صافات ذکر شده است. ویژگی‌های الیاس علیه السلام در قرآن به ترتیب زیر می‌باشد:

۱. از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام بوده؛
۲. از هدایت ویژه خداوند برخوردار شده؛
۳. علاوه بر مقام نبوت و رسالت، در زهد و بی‌اعتنایی نسبت به دنیا نمونه بوده؛
(طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۵: ۳۳۰).
۴. دارای کتاب بوده؛
۵. دارای منصب قضاوت بوده؛
۶. دارای مقام نبوت بوده؛
۷. یکی از عبادت‌کنندگان بوده؛
۸. سلام خداوند و ملائکه و انس و جن بر الیاس علیه السلام تعلق گرفته است (تفسیر المنیر، ج ۲۳، ص ۱۳۵).

در دیوان طالب آملی نام الیاس ۱ بار مطرح شده است.

در بیت زیر طالب آملی نام خضر و الیاس را با یکدیگر در یک بیت عنوان نموده است و آن به سبب مشابهت خضر و الیاس است. «یکی از موارد مشترک و مشابه در شخصیت این دو دست یافتن آنان به چشمه زندگانی و آب حیات است که از این طریق هر دو عمر جاویدان یافته‌اند، و دیگر اینکه نجات گمراهان به دست آن دو است. معمولاً نجات مردم از خشکی بر عهده الیاس و نجات گمشدگان دریا بر عهده خضر گذاشته شده است». (پورنامداریان، ۱۳۸۵: ۲۷۱). اما طالب در بیت زیر هدایت‌گری در مکان خاص (خشکی و دریا) را نفی می‌کند:

وه چه بحری که ز شوق گهرت کشتی خویش خضر و الیاس به موج خطر انداخته‌اند

(همان: ۱۱۳۴۰/۵۱۷)

۳-۱-۴- ایوب

در دیوان طالب آملی نام ایوب ۲ بار آمده است. و هر دو بیت اشاره به صبر ایوب دارد. طالب در رباعی زیر ایوب را در مقابل یعقوب به کار می‌برد. از آن روی که ماجرای هر دو شبیه به یکدیگر است. این دو پس از تحمل رنج و مصیبت، عاقبت به خوشنودی و راحت می‌رسند: یکی با دیدار مجدد یوسف و دیگری با فرورفتن در چشمه آب پاک و خنک.

عشقم چو عنان دهد دل آشوبی را آتش زند اضطراب یعقوبی را

صبرم چو زند بر در سیل آشامی خس پوش کند شهرت ایوبی را

(همان: ۱۸۴۵۶/۹۰۰)

در میان پیامبران الهی که هر یک ویژگی خاصی از فضایل اخلاقی را (به صورت درخشانتر) دارا بودند، حضرت ایوب علیه السلام به عنوان پیامبر صبور شناخته می‌شود. او الگوی «صبر» و مقاومت در برابر مشکلات بود، در بیت زیر طالب آملی صبر ایوب را در برابر آن همه مشکلات بیان نموده است:

منزل عشق است ای دل خاک شو ایمن مباش تو به محنت ده مقام صبر ایوبست این

(همان: ۱۶۸۹۸/۸۱۶)

۴-۱-۴- خضر

در قرآن نام خضر نیامده است. در اینکه آیا حضرت خضر(ع) پیامبری از پیامبران یا بنده‌ای از بندگان صالح خدا بوده، بحث و گفت و گوست. در بعضی اخبار آمده است که خضر و ذوالقرنین پیامبر نبوده؛ بلکه هر دو عالم بودند.

اما بسیاری از علما به استناد برخی آیات و روایات معتقدند که حضرت خضر(ع) پیامبری از پیامبران خدا بوده است.

علامه طریحی می گوید:

بسیاری از علما می گویند، وی پیامبر بوده و استدلال کرده‌اند به اینکه به موسی گفت: «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي؛ هرگز این کارها را از پیش خود انجام ندادم.» (طریحی

علامه طباطبایی پس از آنکه مسئله عالم بودن خضر را مطرح می کند، می گوید:

لیکن آیات نازل شده در قصه خضر و موسی ظاهر در این است که وی پیامبر بوده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۳: ۵۰۵)

گویند «نام خضر با خُضره (سرسبزی) هم‌ریشه است؛ و این از آن است که هر جا - به ویژه بر زمین خشک - که می‌نشست یا می‌گذشت آن موضع سرسبز می‌شد (گل و گیاه از آن می‌روید)، یا از آن است که بر سجاده سبز نماز می‌گزارد.» (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۵۳۳). در بیت زیر شاعر، مخاطب را به تلاش و کوشش تشویق و ترغیب می‌کند و معتقد است که راه رسیدن خضر به چشمه آب زندگانی تلاش بوده از این روی وی را مظهر و الگوی تلاش قرار می‌دهد. در دیوان طالب آملی نام خضر ۵۹ بار آمده است و آنچه درباره وی آمده پیرامون چشمه آب حیات و جاودانگی وی است.

به کوشش توان شد هم‌آغوش کام طلب خضر سر چشمه مطلبست

(همان: ۷۳۱۵/۳۰۲)

به عمر خضر ترا مزدهای سکندر وقت که آب حکم تو در جوی عدل در گذار است

(همان: ۸۸۳۲/۳۸۳)

جهت مشاهده سایر ابیات ارجاع داده می‌شود به (همان):

۷۷۱۷/۳۲۳ - ۷۶۷۷/۳۲۱ - ۸۳۴۷/۳۰۳ - ۷۳۱۵/۳۰۲ - ۸۰۴۱/۳۴۰ - ۸۰۲۵/۳۳۹ - ۷۹۳۹/۳۳۵ -
 ۷۸۴۴/۳۳۰ - ۹۰۴۳/۳۹۴ - ۵۸۲۴/۲۲۲ - ۶۹۲۱/۲۸۰ - ۸۸۳۲/۳۸۳ - ۹۴۰۸/۴۱۳ - ۲۰۵۶۵/۱۰۱۳ -
 ۱۱۳۴۰/۵۱۷ - ۱۰۲۵۲/۴۵۹ - ۶۷۵۹/۲۷۲ - ۱۳۵۴۴/۶۳۴ - ۱۳۷۵۴/۶۴۶ - ۱۷۸۱۶/۸۶۵ -
 ۱۴۰۴۹/۶۶۲ - ۱۳۴۸۶/۶۳۱ - ۱۴۷۰۹/۶۹۸ - ۱۴۴۲۹/۶۸۳ - ۱۴۱۸۲/۶۶۹ - ۱۶۷۹۶/۸۱۰ -
 ۱۶۷۳۶/۸۰۷ - ۱۵۱۵۳/۷۲۲ - ۱۴۸۴۷/۷۰۵ - ۱۸۳۱۵/۸۹۲ - ۱۸۱۱۳/۸۸۱ - ۱۷۲۵۹/۸۳۷ -
 ۱۱۴۷۳/۵۲۴ - ۱۹۹۷۴/۹۸۸ - ۱۹۸۷۱/۹۷۹ - ۵۹۳۲/۲۲۸ - ۹۳۴۷-۹۳۴۴/۴۱۰ - ۱۲۲۷۹/۵۶۷ -
 ۶۷۳۵/۲۷۰ - ۶۶۶۶/۲۶۷ - ۶۶۶۰/۲۶۶ - ۳۵۶/۱۷ - ۴۵۶/۲۲ - ۵۰۳۸/۱۸۵ - ۳۰۲۶/۸۹ - ۹۱۱/۴۳ -
 ۶۲۶۱/۴۰ - ۳۲۳۸/۹۹ - ۳۲۳۹ - ۲۶۶۳/۷۳ - ۲۴۱۴/۶۵ - ۳۵۲۰/۱۱۱ - ۳۳۱۳/۱۰۲ - ۳۳۱۴ -
 ۸۲۷۴/۳۵۳ - ۵۷۸۹/۲۲۰ - ۵۷۷۴/۲۱۹ - ۳۷۱۴/۱۲۰ - ۹۹۷۳/۴۴۴).

۵-۱-۴- امام رضا(ع)

در دیوان طالب آملی در مدح حضرت ثامن الحج علی بن موسی‌الرضا نیز بیتي مشاهده شد:

من کیم خاکبوس درگاهی جبهه‌سای در شهنشاهی

درگه پادشاه ملک صفا نقد حیدر علی بن موسی

(همان: ۷۱۵۵/۳۴۰)

۶-۱-۴- سلیمان

سلیمان پادشاه و پیامبر پرشوکت و جلال بنی اسرائیل که پس از پدرش داود بر کرسی شاهی و پیامبری نشست. اشارات مربوط به داستان سلیمان در قران کریم بیش تر در سوره نمل ضمن آیات ۸-۱۵، ۳۰، ۳۶، ۴۴ آمده است.

نام سلیمان در دیوان طالب آملی در ۹ بیت ذکر شده است. طالب آملی در این ۹ بیت به ماجراهایی، ثروت و شوکت سلیمان، انگشتی سلیمان و ربوده شدن آن توسط ابلیس و سرزمین سبا و ملکه آن اشاره داشته است.

«خداوند تعالی آدم(ع) را در بهشت آورد، خاتم عزّاز بهر وی بیافرید، و گفت: «یا آدم» این نگینه عزّ است، از بهر تو آفریدم و این خلعت من تو راست تا آن وقت که عهد من فراموش نکنی. اگر تو عهد و فرمان من به جای مانی، من این از تو بازستانم و به کسی دهم از فرزندان تو. گفت: «یا رب، آن کدام فرزند باشد از آن من؟ گفت بنده من سلیمان که از کبر سلامت یافته باشد، یعنی متکبر نباشد. آدم(ع) آن انگشتیره اندر انگشت آورد و نوری از آن بتافتی چون نور آفتاب، چنانکه همه درختانم بهشت از آن نورانی گشتی و دیوارهای بهشت پنداشتی که از آن نور می‌بخندند، تا آن وقت که از آدم آن ذلت موجود آمد آن انگشتیره از انگشت او بپرید تا خویشان را اندر رکنی از رکن‌های عرش افکند و گفت یارب آدم مرا بگذاشت. ندا آمد که این جا قرار گیر که تو را به بنده‌ایی خواهم داد که او را ملکی خواهم داد چنان که از پس او نیز کسی را ندهم. چون ایزد تعالی سلیمان را برگزید، عزّ او را اندر آن انگشتیره نهاد. جبرئیل(ع) بفرستاد به روز عاشورا، روز آدینه، با انگشتیره، و سلیمان اندر نماز بود با دوازده سبط بنی اسرائیل. هر سبطی دوازده هزار مرد از علما و... و سلیمان اندر خواندن زبور بود که انگشتیره در انگشت او کرد، و گفت یا سلیمان بگیر این هدیه خداوند به توست این انگشتی سلیمان توسط دیوی ربوده شد و چندی به جای سلیمان سلطنت کرد» (رواقی، ۱۳۸۵: ۴۴-۴۳).

سلیمان کزین کوچگه بست بار باو داد انگشتری یادگار

(همان: ۵۴۶۰/۲۰۴)

خط به جادو صفتی مهره لعلت بر بود همچو آن دیو که خاتم ز سلیمان زد و برد

(همان: ۱۱۶۱۳/۵۳۱)

شاعر تنها نگرانی حضرت سلیمان را گم شدن انگشتری وی می‌داند: (منظور درد دیگری در زندگی نداشته و تنها غصه وی همین گم شدن انگشتری بوده).

مه خرمن آصفی که فلک خوشه چین اوست داغ دل سلیمان مهر نگین اوست

(همان: ۴۶۲۳/۱۶۵)

در بیت زیر شاعر آرزو می‌کند اگر سلیمان مانند حضرت آدم مرتکب خطا شود. انگشتری از او نیز ساقط می‌گردد:

ور سلیمان خطا اندیشد از کف انگشتریش بیرون باد

(همان: ۳۲۸۲/۳۲)

در بیت زیر شاعر از انگشتری سلیمان به نگین سلامت تعبیر می‌کند اما می‌گوید این انگشتری تمامش ملامت است و از این روی تأکید می‌کند از تاج و تخت سلیمان بگذر و آن را بر دیوان حلال و واگذار کن:

دلا بگذر از تاج و تخت سلیمان به دیوان بحل کن نگین سلامت

(همان: ۷۹۱۲/۳۳۳)

در قصیده‌ای که در مدح نورمحل بیگم عیال جهانگیر پادشاه هند سروده جهان را برابر با سرزمین سبا و خود او را برابر با ملکه سبا دانسته است: (شاعر در وصف ممدوحان خویش از نام سلیمان بهره برده و آنان را همسان را با سلیمان دانسته است)

هست جهان گلشن سبا و تو بلقیس شاه سلیمان و کاینات صف مور
(همان: ۹۵۶/۴۵)

طالب آملی بخشش، فیض و کرم میرزا غازی را همسان با تشبیه تفضیلی برتر از سلیمان می‌داند و از او می‌خواهد ادعای سلیمانی کند:

من و سپهر و کواکب گواه قول توایم بیا بکن به خدا دعوت سلیمانی
اگر سلیمان در فیض ابر نیسان بود تو خود به فیض دو بالای ابرنسانی
(همان: ۳۲۸۲/۱۰۱-۳۲۸۱)

در بیت زیر نیز ممدوح خود میرزا غازی را مانند سلیمان دانسته است:

ساقی انگشتر به کف همچو سلیمان از قدح می نگین و موج بر وی صورت نقش نگین
(همان: ۲۷۶۵/۷۸)

یا در قصیده‌ای که در مدح جهانگیر پادشاه مغولی هند سروده است جلال و شوکت وی را همسان با حضرت سلیمان می‌داند:

رسید مزده که اینک ز پیش طاق جلال فروغ چتر سلیمان به بارگاه رسید
(همان: ۴۶۷/۲۱)

۷-۱-۴- داود

نام داود شانزده بار در قرآن مجید در ضمن سوره‌های اسراء/۵۵؛ بقره/۲۵۱؛ نساء/۱۶۳؛ مائده/۷۸؛

انعام/۸۴؛ انبیاء/۷۸-۷۹-۸۰؛ نمل/۱۵، ص ۱۷، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۱، سباء ۱۰ آمده است.

در دیوان طالب آملی ۹ بار ذکر شده است و این ۹ بیت پیرامون صوت خوش داود و کتاب زبور وی است.

از جمله معجزات حضرت داود صوت خوش اوست.

خار در جیب گلستان فکند گلخن ما دسته بر نغمه داود زند شیون ما

(همان: ۵۷۸۲/۲۲۰)

به گوش وهم زند نغمه‌های داوودی به چشم عقل کشد سرمه سلیمانی

(همان: ۳۵۲۵/۱۱۱)

قرآن مجید حضرت داود را در جمله رسل شمرده ولی به نبوت وی تصریح نکرده است (خزائلی، ۱۳۷۸:

۳۰۳). در قرآن به اختصاص داشتن کتاب زبور به داود اشاره شده است. در آیه ۱۰۵ سوره انبیاء «لَقَدْ

كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» و در آیه ۱۶۱ سوره نساء «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» آمده

است.

دم سریر نمکسود رشک تحریرش به زخم نغمه داود در ادای زبور

(همان: ۴۰۲۷/۱۳۷)

جهت مشاهده سایر ابیات ارجاع داده می‌شود به (همان: ۶۸۴۴/۲۷۶ - ۶۴۸۴/۲۵۷ - ۶۲۱۰/۲۴۲ -

۶۹۱۱/۲۸۰ - ۷۰۰۴/۲۸۵ - ۱۳۲۷۶/۶۲۰).

۸-۱-۴- علی (ع)

نام حضرت علی (ع) در دیوان طالب آملی در ضمن ۳ بیت آمده است.

در یک بیت شخصیت امام علی (ع) مظهر شجاعت و عدالت بوده است:

علی ولی آن که از ضربت تیغش تن خصم چون فرقدان اوفتاده

(همان: ۳۱۲۰/۹۳)

و در بیتی دیگر به علم و دانش علی (ع) اشاره شده و طالب وی را ناصیه دین معرفی نموده است.

رسول اکرم (ص) که سر منشأ سلسله امکان و به ساخت قرب حق از همه نزدیک تر است، مسلماً علمی

بیشتر از جانب خداوند به او افاضه شده است و آن حضرت به رمز وجود و اسرار کائنات بیش از هر

کسی آگاه بوده است و علم امام علی (ع) هم مقتبس از علوم و حکم آن جانب است؛ زیرا همان طور که

رسول خدا (ص) می فرماید: «أنا مدينة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأت بابي» (ابن اثیر، بی تا؛

ج ۴: ۲۲) و ابن طفیل می گوید: «علی را دیدم در حالی که می فرمود: «سلونی فولله لا تسألونی عن

شیء إلا أخبرتکم و سلونی عن کتاب الله، والله ما من آیه إلا و أنا أعلم أبلیل نزلت أم بنهار أم فی سهل

أم فی جبل» ترجمه: «از من بپرسید پس به خدا قسم، از من چیزی را نمی پرسید مگر این که شما را

از آن آگاه می کنم. از من در مورد کتاب خدا بپرسید؛ پس به خدا قسم آیه ای نیست جز این که

می دانم، آیا در شب نازل شده است یا در روز، در بیابان یا در کوه» (الطبری، ۱۴۲۸: ۸۳).

ضیای دیده دانش صفای سینۀ عقل فروغ ناصیه دین علی ولی الله

(همان: ۳۱۶۲/۹۵)

و در بیتی به صفت صفدر و حیدر علی (ع) اشاره دارد.

گل سرخ شهادت حیدر صفدر که در فردوس نبود مثل رویش ورد حمراپی

(همان: ۴۱۳۲/۱۰۵)

۹-۱-۴- عیسی

عیسی (ع) یکی از پیامبران اولوالعزم است که در قرآن نام او ۲۵ بار آمده و آیات مربوط به او و حوادث زندگی و چگونگی پایان کار وی ضمن ۱۰ سوره از جمله مریم، بقره، آل عمران، نساء، و توبه آمده است. چهرهٔ مسیح در ادبیات فارسی، با اساطیر و رمز و رازهای بسیاری آمیخته است. مسیح منجی که مژده آمدنش و انفاس خوشش زنده کن جان‌های فرسوده است و یا عیسانی، در جمع یاران دوازده‌گانه‌اش، نماد شهادت و عصمت و تبرک بوده است. بسیاری از لغات و اصطلاحات خاص آیین او در نظم و نثر فارسی و اقوال و نوشته‌های صوفیه، بر سبیل تمثیل و مجاز و برای بیان منظوره‌های عرفانی و چه بسا مقاصد سیاسی و حکمی در ترتیبی از رندی به کار رفته اند. زنده کردن مردگان، شفا دادن بیماران، بینا کردن کوران از دیگر صفات عیسوی است که ادبیات فارسی به سبیل کنایه و تمثیل به آن بسیاری پرداخته است. از القاب بسیار مشهور حضرت عیسی، واژه «مسیح» است. زنده کردن مردگان غالباً با دمیدن دم نجات بخش عیسی است که همهٔ شاعران به مناسب در شعر خود استفاده کرده‌اند. طالب آملی در دیوان خود در ضمن ۱۶ بیت از حضرت عیسی (ع) یاد نموده و در آن‌ها اشاره به زنده کردن مردگان، مادر عیسی حضرت مریم و آسمان چهارم و عدم عروج عیسی به بالاتر اشاره شده است: «عیسی به فرمان خدای تعالی کور و پیس را شفا می‌داد و مرده را زنده می‌کرد. در انجیل صیوت (کودکی) هست که طفلی را در بازی می‌کشند و گناه را به گردن عیسی می‌گذارند. طفل مرده به فرمان عیسی برخاست و به بی‌گناهی مسیح گواهی داد. چهار روز پس از مرگ شخصی به نام العازر، عیسی بر سر گور او رفت و با دم مسیحایی خویش او را زنده کرد ازین جهت نفس عیسی و دم مسیحا به عنوان معجزاتی که به کار بهبود بخشیدن بیماران و زنده کردن مردگان می‌آمد مورد استفاده شعرای فارسی‌زبان برای ساختن مضامین بدیع واقع شده است» (یاحق، ۱۳۶۹: ۳۱۱).

در بیت زیر که شاعر در مدح جهانگیر پادشاه سروده است. انتشار دم عیسوی را سبب بروز بیماری می‌داند:

دم عیسی به کشور خصمت مایه انتشار طاعون باد
(همان: ۶۸۳/۳۲)

در بیتی خاطر نشان می‌کند که از بوی گل به یاد نکهت عیسی می‌افتد:

گل از کدام چمن چیده‌ای بغل بگشای که باز نکهت عیسی کنیم استشمام
(همان: ۲۴۲۸/۶۵)

طالب آملی معتقد است تا زمانی که حضرت عیسی در قلبها نفوذ دارد دل‌های مرده و فسرده قابلیت زیستن دارند. یعنی با داشتن عشق به پیامبران می‌توان دلی شاد و روحی آزاد داشت:

تا چون مسیح به زندان سینه‌هاست دل‌های مرده را کند احیا گریستن
(همان: ۲۶۷۹/۷۴)

شاعر، دل، ضمیر و فکر و درونش را همچون مریم، مادر عیسی بکر معرفی می‌کند:

ابکار خاطر همه مریم طبیعت‌اند عیسی به مهدشان در، بی‌نگ شوهری
(همان: ۳۴۳۳/۱۰۷)

در شعری که در مدح دخترش سروده است نفس او را برابر با نفس مسیح می‌داند:

در طبابت چو عیسی است ولی مریم روح پرورست مرا
در مداوای دهر هر نفسش به مسیحی برابرست مرا
(همان: ۳۷۸۳-۳۷۸۲/۱۲۳)

در بیتی شاعر خطاب به حضرت عیسی می‌گوید که از زنده کردن مردگان افتخار مکن زیرا آنچه سبب افتخار است زنده کردن وفاست:

مکن تفاخر از احیای خلق ای عیسی که زنده کردن نام وفا مسیحاییست

(همان: ۷۷۲۰/۳۲۳)

طالب دم مسیحایی حضرت عیسی را همسان و برابر با معالج چهارپایان می‌داند. به گونه‌ای می‌توان گفت شاعر از نام مسیح استفاده سیاسی و اجتماعی نموده است:

دکان بر بند عیسی کاندیرین عهد مسیحایی کم از بیطارئی نیست

(همان: ۶۷۹۰/۲۷۳)

جایگاه عیسی آسمان است. آن‌گاه که عیسی را فرا بردند؛ در آسمان چهارم او را باز جستند؛ سوزنی در جامه وی یافتند؛ چون از گیتی و جهان فرودین سوزنی را به همراه آورده بود، او را از رفتن در آسمان‌ها باز داشتند؛ پس عیسی در آسمان چهارم ماند و همخانه خورشید شد (کزازی، ۱۳۸۶: ۱۹). شاعر در بیت زیر یادآور همین نکته است.

خواستم کز چرخ چارم دوش بر دوش مسیح بگذرم سرینجه خورشید دامن گیر شد

(همان: ۱۰۰۷۴/۴۴۹)

تویی که رشته عمر مسیح و خضر همی لباس عمر ترا کرده پودی و تاری

(همان: ۳۷۱۴/۱۲۰)

در بیتی خاصیت تیغ و شمشیر ممدوح خود را همچون دم عیسی برشمرده است:

کشته گر زنده تیغ تو شود جا دارد که دم تیغ تو فیض دم عیسی دارد

(همان: ۱۲۰۲۳/۵۵۳)

طالب نسیم بستان را جست و جوگر دم عیسوی می‌داند:

سحر که غنچه گشاید گره ز پیشانی زند دم از دم عیسی نسیم بستانی

(همان: ۳۴۸۷/۱۱۰)

بیت زیر امیدواری شاعر بر نفس عیسوی را مزده می‌دهد:

ما در دل بر رخ انفاس عیسی بسته‌ایم برگ ریزان دواکم دیده باغ درد ما

(همان: ۵۸۴۶/۲۲۳)

طالب از دیدن ظلم و جور زمانه به ستوه آمده و عیسی را مخاطب خویش خوانده و از او می‌خواهد در

زمانه‌ای که ظلم و ستم بیداد می‌کند به جای آب و تیمم از خون استفاده کند:

آب در چشمه خورشید نماند ای عیسی خون بدست آر که با خاک تیمم کفر است

(همان: ۶۹۴۴/۲۸۱)

شاعر جان بخشی عیسی را هر لحظه استشمام می‌کند و وصال خویش را در گرو همراهی با عیسی

می‌داند:

گلچین باغ وصلم از آن چون دم مسیح هر لحظه بوی جان زندم بر مشام است

(همان: ۸۷۴۷)

شاعر از عیسی مرهم زخم خویش را خواهان است:

زخم کاوش طلبم سینه گشود ای عیسی به گریانش تهی ساز نمکدانی چند

(همان: ۹۳۲۹/۴۰۹)

عیسی تکلماً به ثنای تو آب خضر در کسوت حروف به دفتر فرو چکد

(همان: ۶۰۷/۲۹)

۱۰-۱-۴- مصطفی (ص)

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم، پیامبر اسلام و آخرین فرستادهٔ پروردگار است. نام مبارک ایشان، چهار بار در قرآن مجید در سوره‌های آل عمران، احزاب، محمد و فتح آمده است. در دیوان طالب آملی نام حضرت محمد(ص) در ضمن ۲ بیت آمده است.

در بیت زیر شاعر گویا قصد توبه و بازگشت به جانب دین محمد را دارد:

زبوله‌ب کده دهر با عساکر شوم سوی طواف گه مصطفی برون تازم

(همان: ۱۵۳۶۹/۷۳۳)

طالب آملی رمز مؤفقیّت همهٔ ائمه (ع) و سایر پیامبران(ع) دیگر را همراهی حضرت محمد (ص) دانسته است. پیامبر هم در جهاد و هم در خطبه شمشیر به دست می‌گرفته است و طالب به این مضمون اشاره داشته است:

چه در جهاد و چه در خطبه چون عصای کلیم نمود همراهی دست مصطفی شمشیر

(همان: ۲۰۵۶۶/۱۰۱۳)

۱۱-۱-۴- موسی

موسی علیه السلام یکی از پنج پیغمبر اولوالعزم است، که آنان سادات انبیاء بودند، و کتاب و شریعت داشتند، و خدای تعالی در آیه شریفه «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ، وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً» ترجمه: «تو زمانی که گرفتیم ما از پیامبران تعهدهایشان را، و از تو، و از حضرت نوحو حضرت ابراهیمو حضرت موسیو حضرت عیسی بن مریم و گرفتیم از تو میثاقی شدید» (سوره احزاب/ آیه ۷) و نیز فرموده: «وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» ترجمه «خدا با موسی به نحوی که شما نمی دانید، هم سخن شد» (سوره نساء/ آیه ۱۶۴). در شعر

عزیزی امام حسین (ع) را وسیله برای کشف کوه طور معرفی شده است، ایشان در آگاهی بخشی به اهداف متعالی همانند کوه کلیم الله است که آدمی را به راه درست و مشخص رهنمود می‌کند. در دیوان طالب آملی نام حضرت موسی در ضمن ۷ بیت آمده است و آن هم اشاره به ید بیضا، کوه طور و صفت کلیم وی دارد.

ملقب به کلیم‌الله از بزرگ‌ترین پیامبران بنی‌اسرائیل که بین قرن‌های ۱۵ تا ۱۳ قبل از میلاد ظهور کرده است. در بیت زیر شاعر از لفظ کلیم بهره برده است:

ابر از شعاع رای تو در بوستان کند دست کلیم تعبیه بر پیکر چنار

(همان: ۸۳۶/۳۹)

شرح سوانح عمر و رسالت او بیش از هر پیامبر دیگری در قرآن مجید یاد شده. نام او ۱۳۶ بار در قرآن آمده. فرعون چون از کثرت بنی‌اسرائیل -یا به قولی دیگر طبق پیش‌بینی کاهنی از پدید آمدن کسی که سلطنت او را براندازد- هراسان بود دستور داده بود که فرزندان ذکور را به هنگام تولد بکشند. مادر موسی، موسی (ع) را از بیم کشته شدن به الهام الهی در سبد یا صندوقی نهاده در رود نیل به آب داد. آسیه همسر فرعون که بر کرانه نیل تفرج می‌کرد او را دید و از آب برگرفت. موسای نوزاد به امر و الهام الهی هیچ پستانی به دهان نمی‌گرفت تا مریم خواهر موسی (ع) -که به دنبال نوزاد تا کاخ فرعون رد گرفته و راه یافته بود- مادر موسی (ع) را به عنوان دایگی به خاندان فرعون معرفی کرد. بدین ترتیب موسی (ع) در خاندان فرعون یا به قولی در خانه مادر خود، در دامن تربیت و توجه مادر تربیت شد. در سن رشد روزی بر حسب حادثه‌ای به هنگام دفاع از یکی از عبرانیان، یک قبلی را به ضرب مشت کشت. سپس از مصر به مدین (میان حجاز و شام) گریخت و در آنجا داماد شعیب نبی شد و در ازاء کابین همسرش ده سال اجیر شعیب گردید. پس از به پایان رسیدن این مهلت، موسی (ع) با همسرش صفورا عازم مصر شد. و در وادی طوی در شبی سرد و ظلمانی که راه گم کرده بودند به طلب آتش

برآمد. و در دامنه کوهی دید که درختی فروزان است... و ندایی از سوی درخت برآمد که همانا من پروردگار جهانیانم (خرمشاهی، ۱۳۷۱، ۱۸۷).

یا که شهنشاه شبه حضرت موسی است لمعة نوری تو و جهان شجر طور
(همان: ۹۵۷/۴۵)

در هر طورت هزار موسی بر هر دارت هزار منصور
(همان: ۴۴۵۹/۱۵۷)

یکی دیگر از معجزات حضرت موسی ید بیضای اوست. ید بیضا معجزه موسی است که چون وی دست خود را در گریبانش برد و بیرون آورد مثل ستاره درخشید که در ضمن سوره طه آیه ۲۲ آمده است: «
وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِّنْ غَيْرِ سَوْءِ آيَةِ الْآخِرَىٰ» (طه/۲۲).

شاعر در ابیات زیر دست ممدوح خود را با دست کلیم یکی می‌داند:

چو دیدم دست او گفتی ید بیضاست منظوم چو دیدم کلک او گفتی نهال طور را دیدم
(همان: ۱۴۹۰۴/۷۰۸)

کلیم عالم نوریم در سراچه خاک زیارت ید بیضای ما شگون دارد
(همان: ۱۱۶۸۷/۵۳۵)

نیست طوطی لیک در طی لسان معنوی کلک او در آستین دارد ید بیضای نطق
(همان: ۱۰۵۱/۴۹)

و در بیتی فقط نام حضرت موسی ذکر شده که دیدار موسی موجب سلب آرامش او شده است:

ور شوق تو آرام نمیبرد ز موسی در یوزه گر نعمت دیدار نمی‌گشت
(همان: ۷۸۴۳/۳۳۰)

۱۲-۱-۴- نوح

داستان نوح از جمله داستان‌های قرآن کریم است که به صورت زیبا و متنوعی در اشعار فارسی نمود یافته است. داستان نوح در قرآن به اختصار ولی در قصص و تفاسیر به تفصیل بیان شده است. طالب آملی در ۲ بیت از نوح یاد کرده است که به ماجرای طوفان نوح اشاره دارد.

دل از ضعف آن‌چنان در ورطهٔ نوح تن از افسردگی زانسان سبکروح
(همان: ۵۱۳۷/۱۹۰)

نوح گو غرق عرق شو کو درین قلزم چشم زورق هرنگه‌ی نامزد طوفانست
(همان: ۷۱۸۹/۲۹۵)

۱۳-۱-۴- یعقوب

یعقوب پسر اسحاق و پدر یوسف از پیامبران بنی اسرائیل است. او ساکن کنعان یکی از شهرهای قدیم فلسطین بود (شمیسا، ۱۳۶۶: ۶۲۱).

در دیوان طالب آملی در ۶ بیت از یعقوب نام برده شده است و آن هم پیرامون گریهٔ یعقوب در فراق یوسف است که در نهایت با استشمام بوی پیراهن وی به حل تمامی غم و اندوه می‌رسد. «یعقوب از فراق یوسف در بیت الاحزان شد و روی به دیوار غمان آورد و بر سر اندوهای خود شد. چندان بگریست که چشم او سپید شد و شب و روز به خدای می‌نالید» (سورآبادی، ۱۳۵۲: ۶۵).

دوست می‌جویی دو چشم انتظارت کن سفید یوسفی بر طاق معراج یعقوبست این
(همان: ۱۶۸۹۸/۸۱۶)

با من حدیث گریهٔ یعقوب می‌کنند یاران نکرده‌اند تماشای گریستن
(همان: ۲۶۴۸/۷۳)

یعقوب که از غم دوری یوسف نابینا شده بود، ده پسر خویش را بفرستاد تا از مصر گندم بیاورند و بنیامین را به یادگار نزد خویش نگاه داشت (یاحقی، ۱۳۶۹: ۴۶۷). برادران یوسف برای تهیه غله از کنعان به مصر آمدند و یوسف خواسته‌شان را برآورد و حتی برای استمالت، نقدینه‌شان را نهانی در میان کالاهایشان گذاشت. سپس از آنان خواست که در سفر بعد برادر دیگرشان بنیامین را نیز همراه بیاورند و آوردند و یوسف دستور داد تا پیمانۀ خاصش را نهانی در باردان او بگذارند تا به این بهانه دستگیرش کنند و نزد او بماند. اندوه یعقوب - که از سرنوشت یوسف بی‌خبر بود - بالا گرفت. برادران تهدیدست یوسف، بار دیگر برای تهیه غله نزد او رفتند و او این بار خود را به آنان شناسانید و برادران گفتند همانا خداوند به تو برتری و سروری بخشیده و ما خطاکار بودیم. یوسف از راه فتوت گفت گذشته‌ها گذشته است و بر شما سرزنشی نیست. پیراهن مرا با خود ببرید و بر روی پدرمان بیفکنید تا بینائی‌اش را بازیابد و بازیافت. به درخواست یوسف پدر و برادران و خانواده‌هایشان به مصر کوچیدند و سرانجام یوسف و یعقوب دیدار کردند و یوسف پدر و برادران را گرامی داشت (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۸۲۷ - ۸۲۸).

چه گل‌ها بشکفتد یعقوب را از باغ بی‌تابی چه بوی شوق او با بوی پیراهن درآمیزد
(همان: ۱۲۲۰۰/۵۶۲)

مده راه نسیم پیرهن ای پیرکنعانی که عطرافشانی بیت الحزن غم را زیان دارد
(همان: ۱۰۵۴۲/۴۷۴)

سحر که مژده بران صبا به تحفه برند نسیم یوسف مصری بد پیر کنعانی
(همان: ۳۴۹۲/۱۱۰)

سینه و دیده یوسف و یعقوب دارای یک غم است:

در سینه نفس یوسف زندان غم است در دیده نگاه پیر کنعان غم است

(همان: ۱۸۴۸۹/۹۰۲)

انعکاس تشابه برابری یعقوب و ایوب در غم و اندوه فراوان و پایان نیک هر دو:

عشقم چو عنان دهد دل آشوبی را آتش زند اضطراب یعقوبی را
صبرم چو زند بر در سیل آشامی خس پوش کند شهرت ایوبی را

(همان: ۱۸۴۵۶/۹۰۰)

۱۴-۱-۴- یوسف

داستان حضرت یوسف (ع) به تفصیل در سوره «یوسف» آمده است. این قصه که در قرآن مجید «احسن القصص» نام گرفته است، تنها داستانی است که به طور پیوسته در یک سوره از قرآن بیان شده است. به گفته امام محمد غزالی از آن جهت احسن القصص است که اسرار محبت را باز می‌نماید. داستان یوسف داستانی است پر شور که در عین باز نمودن شراره‌های عشق، شعله‌های خشم و غضب الهی را در نظر جلوه‌گر می‌سازد و نشان می‌دهد که چگونه انسان می‌تواند عفت، تقوی، و فضایل اخلاقی را بر شهوات و هوی و هوس‌های خود برتری دهد. به ما می‌آموزد که چگونه در برابر اغواهای گمشدگان وادی شهوت نه‌راسیم و از راه حق منحرف نشویم و قدمی بر خلاف عفت اخلاقی بر نداریم. این داستان شعله امید را در دل زنده می‌دارد و فاصله میان قعر چاه و سریر عزت را کوتاه می‌سازد. فرجام نیک پرهیزگاران را آشکار می‌کند و رسوایی و ناکامی خطاکاران را بر ملا می‌گرداند. لذت عفو و خویشتن داری را بر نوع بشر می‌شناساند.

در دوره‌ای که طالب آملی می‌زیسته فرهنگ اسلامی در گسترده‌ترین دوره خویش بوده است و برداشت شاعر از قصص اسلامی و سامی در بسیاری از تصاویر شعر او پیدا است. در دیوان طالب آملی در ضمن ۲۳ بیت از یوسف یاد شده است. و این ابیات پیرامون درچاه افکندن یوسف توسط برادران، فروختن یوسف به کاروان مصری و دریدن پیراهن یوسف توسط زلیخا است.

آمده است که برادران یوسف همه بر آن بودند که یوسف را بکشند. یهودا گفت: من با شما گفتم که به کشتن او رضا ندهم و نگذارم شما او را بکشید؛ در پیش او بایستم و تا در تن من جان است از او دفع خطر کنم. گفتند: پس چگونه کنیم؟ گفت در راه مصر چاهی است بر گذر کاروان او را در آن چاه افکنید تا مگر کسی او را از آن چاه بر کشد و با خود ببرد تا ما از او برهیم و خون او بر گردن ما نیاید. پس یوسف را به سر چاه بردند و جامه از او بیرون کشیدند. یوسف گفت: ای برادران، پیراهن من به من دهید تا در این چاه خود را بدان بیوشم. گفتند همان ماه و آفتاب و ستارگان که تو را سجده کردند بگو تا تو را بیوشند. پس یوسف را بدان چاه فرو گذاشته. چون نیمه چاه رسید رسن را ببریدند تا در قعر چاه افتد (سورآبادی، ۱۳۵۲: ۱۴).

طالب آملی از چاهی که یوسف در آن افکنده شده بود به چاه بیژن تعبیر می‌کند:

دل به زخندان یار گشته مقید یوسف ما اوفتاده در چه بیژن

(همان: ۸۳/۲۸۸۸)

لبه سطحش قدسیان عرش خرگاه نمودی فوجیوسف در دل چاه

(همان: ۵۱۰۹/۱۸۹)

شاعر رویش سنبل در چاهی که یوسف در آن انداخته شده را همانند طره و گیسوی یوسف تشبیه کرده است:

با فیض حسن‌خیزی کنعان خلق او سنبل به شکل طره یوسف دمد زچاه

(همان: ۴۶۴۴/۱۶۶)

در بیت زیر شاعر غفلت آدمیان را متذکر شده است:

جان بسته دل به خال زخندان آن نگار هرگز خیال یوسفو چاهش نمی‌کند

(همان: ۱۱۹۰۷/۵۴۷)

شاعر در اسلوب معادله‌ای نبودن یوسف در روی چمن و زمین را همانند تصوّر صحرای سبز مانند مار سیاه دانسته است:

بی‌یوسفی چمن بن چاهست در نظر صحرای سبز مار سیاهست در نظر
(همان: ۱۳۰۶۵/۶۰۹)

طالب آملی حضرت یوسف را شهنشاه خطاب کرده است:

دلو است ترازو و شهنشه یوسف لیک آن یوسف، که دشمنش در چاهست
(همان: ۱۸۸۰۲/۹۲۰)

قلب یوسف چراغ روشنایی بُن چاه است:

همانکه یوسف رأیش چو پرتو اندازد به سینه‌ای که دهد تیرگی به سینه چاه
(همان: ۳۱۶۵/۹۵)

اگر از ماه خواهد یوسف امید یاری من زبخت نامساعد ماه به روی چاه می‌گردد
(همان: ۱۱۴۷۵/۵۲۴)

در اخبار آمده است که هفت سال یوسف در خانه زلیخا بود، وی را می‌آراستی و موی وی شانه می‌کردی و هر روز او را لباس دیگرگون می‌پوشانیدی و وی را می‌نواختی و دل و جان بر دیدار وی می‌باختی و یوسف را در پیش وی سر از پیش بر نیاوردی و زلیخا از عشق او می‌گداختی تا در تن وی اثر آن تمام پدید آمد. روزی دایه وی او را گفت: تو را چه می‌بود که چنین همی‌گدازی، مگر تو را علّتی یا بیماری می‌بود؟ از من چرا پنهان همی‌داری؟ گفت من هرگز راز خویش را از تو پنهان نداشته‌ام، فرا تو بگویم. گفت: مرا همه دل در این غلام کنعانی بسته است و وی البتّه در من همی‌ننگرد «سورآبادی، ۱۳۵۲: ۳۷». در این میان زلیخا بر او دل باخت و وی را به خویشتن فرا خواند.

یوسف امتناع کرد و از پیش او بگریخت و زن از پس او همی دوید و جامه او بگرفت و از پشت بدرید که ناگاه شویش از راه رسید و هر دو خجل شدند (همان).

در بیت زیر انعکاس همین ماجرا دیده می‌شود:

فتنه حسن چو پیراهن یوسف بدرید عشق طرح دل یعقوب ز خاکش برداشت

(همان: ۷۲۲۰/۲۹۷)

فرعون مصر خوابی دید و چون خوابگزاران در تعبیرش فروماندند و یوسف به تعبیر رؤیا شهرت یافته بود یوسف را از زندان فرا خواند و چون یوسف طبق آن خواب، پیش‌بینی قحط سال می‌کرد، تصدی خزائن و ارزاق مصر به او واگذار شد (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۸۲۷). از آن پس یوسف خزینه دار ملک بود و گندم در سال‌های قحط می‌فروخت و به عزیز مصر بدل گشت.

در بیت زیر طالب آملی با تشبیه تلمیحی یوسف بخت یاد آور به عزت رسیدن یوسف از چاه به ماه است.

یوسف بختم بحمدالله برون آمد زچاه کوکب طالع به مصر عزتم بنمود راه

(همان: ۴۹۷۶/۱۸۲)

قحط مصر خوبی آمد یاد ایامی که حسن کم زصد یوسف نهان در هر بن چاهی نداشت

(همان: ۶۸۰۴/۲۷۴)

یوسف شبی یازده ستاره و ماه و خورشید را به خواب دید که او را سجده می‌کردند. یعقوب خواب وی را تعبیر کرد و از او خواست که برای برادران نقل نکند. اما برادران سرانجام بر وی و بر محبت پدر به او حسد بردند و به حيله او را به صحرا برده، در چاه انداختند و پیراهن خون‌آلود او را برای پدر آورده، اظهار داشتند که یوسف را گرگ دریده است. کاروانی که عازم مصر بود و از آن حوالی می‌گذشت، وی

را از چاه برکشید و به مصر برد و در معرض فروش گذاشت (یاحقی، ۱۳۶۹: ۴۶۶). و در بیت زیر فروش یوسف به کاروان انعکاس یافته است:

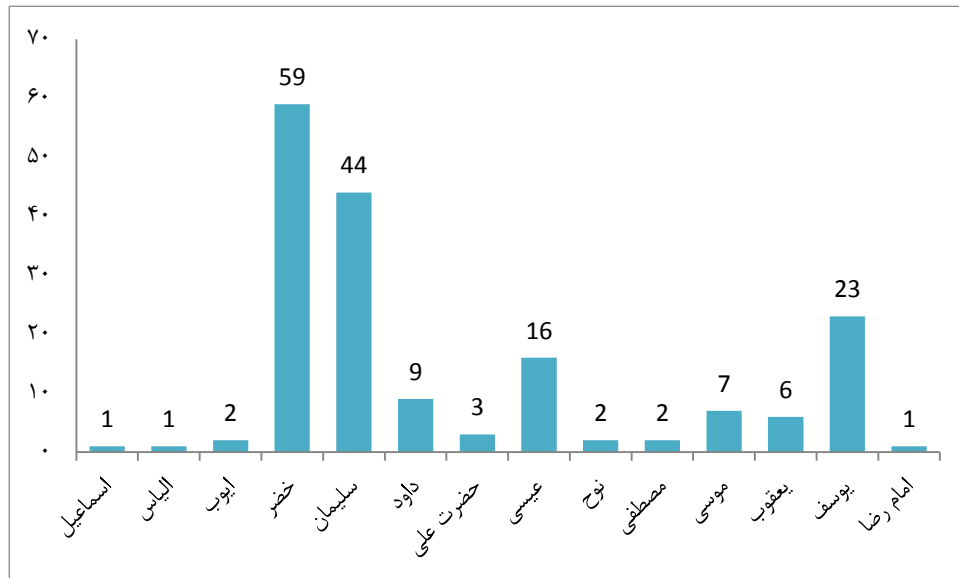
یوسفی در کاروان دارم که صد مصرش بهاست وای ای گرگان اگر بر کاروان من زنید
(همان: ۱۱۷۲۱/۵۳۶)

یوسفی سرنرند از مصر ملاحظت که پدر دل صد قافله دل در سرکارش بشکست
(همان: ۸۱۷۷/۳۴۸)

جهت مشاهده سایر ابیات ارجاع داده می‌شود به (همان: ۳۲۸/۱۶ - ۹۰۸/۴۲ - ۹۸۰۸/۴۳۵ - ۱۰۵۰۶/۴۷۲ - ۱۰۶۶۲/۴۸۱ - ۱۱۲۴۸/۵۱۲).

جدول ۱-۴- بسامد تلمیحات پیامبران در اشعار طالب آملی

تلمیحات تاریخی								
عنوان	تعداد	درصد	عنوان	تعداد	درصد	عنوان	تعداد	درصد
اسماعیل	۱	۰/۵۷	داود	۹	۵/۱۱	یعقوب	۶	۳/۴۱
الیاس	۱	۰/۵۷	علی	۳	۱/۷۰	یوسف	۲۳	۱۷/۰۷
ایوب	۲	۱/۱۴	عیسی	۱۶	۹/۰۹			
خضر	۵۹	۳۳/۵۲	مصطفی	۲	۱/۱۴			
امام رضا	۱	۰/۵۷	موسی	۷	۳/۹۸			
سلیمان	۴۴	۲۵	نوح	۲	۱/۱۴			
جمع کل				۱۷۶				



نمودار ۱-۴- بسامد تلمیحات پیامبران در اشعار طالب آملی

در بخش تلمیحات دینی پیامبران کاربرد بیش تر را خضر و سلیمان به خود اختصاص داده‌اند از آن روی که شاعر در مدح ممدوحان خود شوکت و جلال آنان را به حضرت سلیمان مانند کرده است و یا آنان را به جست و جوی آب حیات همانند خضر تشویق و ترغیب نموده است.

۲-۴- اشاره به آیات

«قرآن معیار فصاحت و بلاغت است و شاعران و نویسندگان با استفاده از آیات توانایی خود را در کاربرد لفظها، عبارتها و مضمون‌های دینی نشان می‌دهند و هم با استشهاد از آن، تأثیر سخن خویش را افزونی می‌بخشند زیرا در همه موارد این استشهادها و تضمین‌ها اگر قانع کننده نباشد ساکت کننده است.» (راشدمحصل، ۱۳۸۰: ۱۵-۱۹).

شاعران و نویسندگان هم علاوه بر این که دریافت معانی قرآن و حدیث و اطلاع بر مضمون آنها، از شرایط کارشان بوده است، ناگزیر بوده‌اند برای پذیرش سخن خود در دربارها و تقریبات به شاهان،

مضمون‌های بکر و بدیعی بجویند که از جنبه‌های مختلف بتوانند ممدوحان را تحت تأثیر قرار دهند تا بر مراتب و مواجب آنان بیفزایند. آگاهیهای شاعران و آشنایی آنها با قرآن هم هرچه ادب پیشرفت کرده بیشتر شده است (همان: ۲۰).

در آید روح اسمعیل در تن گوسفندان را که خونین جامه از دست مسیحای زمان پوشد
(آملی، ۱۳۴۶: ۲۵/۵۲۴)

فَبَشِّرْهُ بِبُحْرَانٍ حَلِيمٍ / فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ
يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ / فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ / وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ
/ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ / إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ / وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ
(صافات/۱۰۷-۱۰۱)

خداوند متعال به پدرش ابراهیم علیه السلام فرمان داد که او را ذبح نماید، او همانند پدر در برابر فرمان خدا تسلیم شد و خود را برای ذبح شدن آماده کرد، اما خداوند متعال ذبح عظیمی را فدای او گردانید.

کَلک صنم گرت چو دهد جلوه نقش خویش آب از دهان تیشۀ آزر فرو چکد
(آملی، ۱۳۴۶: ۲۸/۵۸۸)

در قرآن مجید آمده است: **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ . (انعام/۷۴)**
زمانی که ابراهیم به پدرش آزر (شخصی که بنا بر روایات اهل بیت علیه السلام، پدرخوانده یا عمویش بود) گفت: آیا بت‌هایی را به عنوان معبود خود انتخاب می‌کنی؟

گر ندیدی عیس معجز بیان را در سخن	بر لب او چشم دل بگشای در اثنای نطق (آملی، ۱۳۴۶: ۱۰/۶)
لب از برگ گل وام گیرد مسیحا	که بوسد بوقت تکلم دهانم (همان: ۱۰۴۸/۴۹)
مسیحا نفس طالب نکته سنجم	که نبود قسم عقل را جز بجانم (همان: ۱۲۶۶/۵۸)
تا چون دم مسیح بزندان سینه‌هاست	دل‌های مرده را کند احیا گریستن (همان: ۱۲۷۶/۵۹)
در طبابت چو عیسی است ولی	میریم روح پرورست مرا (همان: ۲۶۷۹/۷۴)
در پیش نوشخند تو بوسند خاک عجز	عیسی دمان که دعوی روح الهی کنند (همان: ۱۲۳/۳۷۸۲)
صد کشته زنده کرده بهر سو عجب مدار	گر تیغ یار دعوی عیسی دمی کند (همان: ۱۰۰۱۰/۴۴۶)
کشته گر زنده تیغ تو شود جا دارد	که دم تیغ تو فیض دم عیسی دارد (همان: ۱۰۸۵۴/۴۹۱)
چشم مست تو که بیمار مسیحا نفس است	نیست وقتی که مرا زهر به معجون نکند

(همان: ۱۲۰۲۳/۵۵۳)

طالب فیض نفس می بینمت ای خسته دل نیست آن جنسم رو از عیسی مریم وام گیر

(همان: ۱۲۰۷۳/۵۵۶)

عیسی تکلمای بثنای تو آب خضر در کسوت حرور بدفتر فرو چکد

(همان: ۱۲۷۶۷/۵۹۳)

دم عیسی بکشور خصمت مایه انتشار طاعون باد

(همان: ۶۰۷/۲۹)

می نکند چون سهیل رعد شکوهش باد مسیحا علاج گوش کران را

(همان: ۶۸۳/۲۳)

وَ إِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (زخرف / ۶۱)

و عیسی (با ولادتی که ویژه او بود، و با معجزاتی چون شفا دادن کور مادر زاد و درمان نمودن بیماری

برص و زنده کردن مردگان و دمیدن روح در مجسمه گلی) سبب یقین قیامت است. پس هرگز در

وقوع آن تردید مکنید و از من پیروی نمایید که این است راه راست.

ابکار خاطرهمه مریم طبیعتند عیسی بمهدشان در، بی ننگ شوهری

(آملی، ۱۳۴۶: ۳۴۳۳/۱۰۷)

وآن عیسیان نادره هر یک به معجزی در مهد مادری زده کوس پیمبری

(همان: ۳۴۳۴/۱۰۸)

لبی با مریم جان در تکلم مسیحش طفل آغوش تبسم

(همان: ۵۱۵۲/۱۹۱)

وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ (آل عمران/۴۶)

و با مردم در گهواره (به صورت کاری خارق العاده) و در میان سالی (با زبان وحی) سخن می گوید و از شایستگان است.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ إِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (مائده/۱۱۰)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم؛ زمانی که تو را با روح القدس تقویت کرد که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می گفتی و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم؛ و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی به صورت پرنده می ساختی و در آن می دمیدی و به فرمان من، پرنده ای می شد و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من شفا می دادی و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می کردی و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندنبه تو باز داشتم در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی، ولی جمعی از کافران آنها گفتند: «اینها جز سحر آشکار نیست.»

هست جهان گلشن سبا و تو بلقیس شاه سلیمان و کاینات صف مور

(آملی، ۱۳۴۶: ۹۵۶/۴۵)

گر مرا موری بزیر پا در آید از سرش دست همت بر نگیرم تا سلیمانش کنم

(همان: ۱۴۵۴۶/۶۸۹)

مورم ولی اگر رسدم فیض تربیت بال و پری به عهد سلیمان برآورم

(همان: ۱۴۷۴۲/۷۰۰)

تو بر سریر سلیمان روزگاری و ما ز بار یافته موران در پناه توایم

(همان: ۱۵۶۶۲/۷۴۹)

چون گردباد ماندم از توسنش که نتوان با مرکب سلیمان رفتن به پای موران

(همان: ۱۷۰۴۷/۸۲۴)

بدانه ئی دو سه چون قانعست مور ز خرمن چرا بعهد سایمان تنعمی ننماید

(همان: ۱۰۰۵/۴۴۶)

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (نمل/۱۸)

پس حرکت کردند تا به وادی مورچگان درآمدند مورچه‌ای گفت: ای مورچگان! به خانه‌هایتان درآیید تا سلیمان و سپاهیان‌ش ناآگاهانه شما را پایمال نکنند.

از وسعت غمت که فزون باد هر زمان ملک دلم ز ملک سلیمان گرو برد

(آملی، ۱۳۴۶: ۱۰۷۸۶/۴۸۷)

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (ص/۳۵)

گفت: ای پروردگار من مرا بیامرزد و حکومتی به من ببخش که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد یقیناً تو بسیار بخشنده‌ای.

فرش ها گویی دم تخمیر قدس طایران بال طاوسی در او افشاند جبریل امین

(آملی، ۱۳۴۶: ۲۷۶۱/۷۸)

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بَشْرًا لِلْمُؤْمِنِينَ

(بقره/۹۷)

بگو هر که دشمن جبرئیل است (دشمن خداست) زیرا او قرآن را به فرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است، در حالی که تصدیق کننده کتاب‌های بیش از خود و هدایت و بشارت برای مومنان است.

مکن کبر کز شومی کبر شیطان به تحت الثری ز آسمان اوفتاده

(آملی، ۱۳۴۶: ۳۰۷۲/۹۱)

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (بقره/ ۳۴)

هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس که نپذیرفت و تکبر ورزید و از کافران شد.

داشت طالب گر ز یک طوفان خبر دیوار نوح دارد از تاریخ صد طوفان خبر دیوار من

(آملی، ۱۳۴۶: ۳۲۴۳/۹۹)

بموج خیز کنارم ز پارهای جگر هزار کشتی نوح است جمله طوفانی

(همان: ۱۷۱۳۸/۸۲۸)

نوح و قتم لیک از طوفان ندارم بهره‌ای انتظار گریه بی‌اختیاری می‌کشم

(همان: ۱۵۷۷۰/۷۵۴)

بس که طوفان اشک ما زده موج کشتی نوح گاهواره شدست

(همان: ۷۸۳۷/۳۳۰)

چسان رسد همه را بر کنار رخت نجات هزار نوح در این ورطه و سفینه یکیست

(همان: ۸۶۳۰/۳۷۲)

کند به طعنه دل آب خضر چون طالب سرشک من که ز طوفان خبر به نوح دهد

(همان: ۱۲۶۶۴/۵۸۷)

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ
(عنکبوت/۱۴)

فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (عنکبوت/۱۵)

همانا نوح را میان قومش فرستادیم پس نهصد و پنجاه سال در میانشان درنگ کرد(ولی بیشتر مردم به او ایمان نیاوردند)، سرانجام طوفان آنان را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت.

پس او واهل کشتی را نجات بخشیدیم و آن حادثه را عبرتی بسیار مهم برای جهانیان قرار دادیم.

تبارک الله از آن معجز آفرین قلمت که آب خضر دهد جلوه در لباس مداد
(آملی، ۱۳۴۶: ۴۲۴/۲۰)

تبارک الله ز اندیشه فلک سیرت که اوست اول سیارگان و مه ثانی
(همان: ۳۳۰۵/۱۰۲)

تبارک الله از آن اشهب ستاره خرام که در حقیقت صبحی است ماه پیشانی
(همان: ۳۳۱۸/۱۰۲)

تبارک الله زین گردش آفرین قلمت که برده آب رخ پیچمان طره حور
(همان: ۴۰۲۵/۱۳۷)

تبارک الله ز اندیشه فلک سیرت که اوست اول سیارگان و مه ثانی

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا
آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (مومنون/۱۴)

آن‌گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی در آوردیم، و آن پاره گوشت را استخوان‌هایی ساختیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم، همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

ستاره‌ئی که بر او آفتاب حلم تو تافت چراغ خانه قارون شد از گرانباری

(آملی، ۱۳۴۶: ۳۷۲۵/۱۲۰)

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (قصص/۷۶)

همانا قارون از قوم موسی بود که بر آنان تعدی و تجاوز کرد و از گنجینه‌های مال و ثروت آن اندازه به او دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی نیرومند دشوار می‌آمد. (یاد کن) هنگامی که قومش به او گفتند: (متکبرانه و مغرورانه) شادی مکن قطعاً خدا شادمانان (متکبر و مغرور) را دوست ندارد.

دل بذوق نغمه داود می نالد مرا تار پیراهن چه تار عود می نالد مرا

(آملی، ۲۵۹: ۶۴۸۴/۱۳۴۶)

بلبل صغیر و من دم پر دود می کشم اما بذوق نغمه داود می کشم

(همان: ۱۶۷۲۶/۸۰۶)

بگوش وهم زند نغمه‌های داوودی بچشم عقل کشد سرمه سلیمانی

(همان: ۳۵۲۵/۱۱۱)

در سوره سبا آیه ۱۰ نوشته شده است: وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ (سبا/۱۰)

همانا به داود از سوی خود فضلی بزرگ عطا کردیم (و گفتیم) ای کوه‌ها و ای پرندگان (در تسبیح خدا) با او هم صدا شوید و آهن را برای او نرم کردیم.

تو را که دامن امید مغفرت بکف است دلیر شو به گنه توبه از مناهی چیست

(آملی، ۸۳۶۷/۳۵۸)

ز مهربانی عفو تو ناامید نه ایم اگر چه بنده پر جرم پر گناه تو ایم

(همان: ۱۵۶۶۹/۷۴۹)

پشیمانی ز جرمم رهنمای توبه شد آری نباشد چون ندامت عاصیان را توبه فرمائی

(همان: ۳۶۲۴/۱۱۶)

وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (يوسف / ۸۷)

از رحمت خدا مأیوس نباشید؛ زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی‌شوند.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ

الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (زمر / ۵۳)

بگو ای بندگان من که (با ارتکاب گناه) بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً

خدا همه گناهان را می‌آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

آن گنه کارم که ثبت دفتر اعمال من رعشه بر دست کرام الکاتبین می‌افکند

(آملی، ۱۳۴۶: ۱۰۱۹۷/۴۵۶)

نه دنیا بود منظورم نه دین در طاعت عصیان کرام الکاتبین را خواستم بیکار نگذارم

(همان: ۱۴۶۸۹/۶۹۷)

ز آن زحمت فرشته دهم کز علو جرم شرم آیدم که کاتب اعمال خود شوم

(همان: ۱۵۲۰۹/۷۲۴)

كَرَامًا كَاتِبِينَ (انفطار / ۱۱)

بی تردید بر شما نگهبانانی گماشته‌اند.

دلیم کز نور دانش طور معنی در نظر دارم زبانم کز تکلم دست موسی در کمر دارم

(آملی، ۱۳۴۶: ۱۴۴۸۰/۶۸۶)

خلق بگشاید مرا هر جا که گویا آتش است موسی وقتم زبانم را سخن با آتش است

(همان: ۷۵۲/۳۱۳)

آیه ی شریفه چنین است: « وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ

تَرَانِي وَ لَكِنِ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى

صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ - (أعراف/۱۴)

یا که شهنشاه شبه حضرت موسی است لمعه نوری تو جهان شجر طور

(آملی، ۱۳۴۶: ۹۵۷/۴۵)

در هر طورت هزار موسی بر هر دارت هزار منصور

(همان: ۴۴۵۹/۱۵۷)

از برق تجلی تو بر طور دلیم هر ذره شوق موسی مدهوشی است

(همان: ۱۸۲۴۶/۹۱۱)

فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي

آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ (. قصص / ۲۹)

چون موسی آن مدت را به پایان برد و با خانواده اش رهسپار (مصر) شد، از جانب (کوه) طور آتشی دید

به خانواده اش گفت: درنگ کنید که من آتشی دیدم، (میروم) شاید خبری از آن برای شما بیاورم یا

پاره ای از آتش را می آورم تا گرم شوید.

خود ازدر و احشای درونت همه مار است شک نیست که موسای بنان را تو عصایی

(آملی، ۱۳۴۶: ۳۶۰۸/۱۱۵)

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (اعراف/ ۱۰۷)

پس موسی عصایش را انداخت، به ناگاه اژدهایی آشکار شد.

چشم سفید گشته ز غم تا کلیم وار بنموده ز آستین ید بیضا گریستن

(آملی، ۱۳۴۶: ۲۶۶۰/۷۳)

چون ید بیضای فقرم بر سر آرد ز آستین پنجه خورشید جاهش بر فلک پوشد زمین

(همان: ۲۷۳۵/۷۷)

نیست طوطی لیک در طی لسان معنوی کلک او در آستین دارد ید بیضای نطق

(همان: ۱۰۵۱/۴۹)

بر هندسه و منطق و بر هیئت و حکمت دستیست مراکش ید بیضا ز عبادست

(همان: ۱۰/۱۹۴)

کلیم عالم نوریم در سراچه خاک زیارت ید بیضای ما شگون دارد

(همان: ۱۱۶۸۷/۵۳۵)

چو دیدم دست او گفتی ید بیضاست منظوم چو دیدم کلک او گفتی نهال طور را دیدم

(همان: ۱۴۹۰۴/۷۰۸)

نیستم موسی ولیکن چون ید بیضا مرا می نماید جلوه صد شاخ چمن در آستین

(همان: ۲۲۹۱۰/۱۱۳)

ابر از شعاع رای تو در بوستان کند دست کلیم تعبیه بر پیکر چنار

(همان: ۸۳۶/۳۹)

شخص دانش اعتمادالادوله کز لطف کلام می نهد دست کلیمش کفش پیش پای نطق

(همان: ۱۰۴۷/۴۹)

و نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (اعراف / ۱۰۸)

و دستش را از گریبانش بیرون کشید که ناگاه دست برای بینندگان سپید و درخشان گشت.

اسْلُكُ يَدِكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ وَ اضْمَمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (قصص / ۳۲)

دستت را در گریبانت ببر تا بدون هیچ عیبی سفید و درخشان بیرون آید، و برای (از بین رفتن) ترسی که دچارش شده‌ای دو دستت را بر سینه بگذار، یقیناً این دو معجزه از ناحیه پروردگار تو به سوی فرعون و اشراف و سران قومش می باشد که همواره مردمی بدکار و نافرمان هستند.

وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النَّجْمَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ إِيَّانَا فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (نحل / ۱۲)

و شب و روز و خورشید و ماه را نیز مسخر شما قرار داد، و ستارگان هم به فرمانش مسخر شده‌اند؛ قطعاً در این (حقایق) نشانه‌هایی است (بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا) برای گروهی که تعقل می‌کنند.

كَلِمَاتٍ اللَّهُ دَانِشْمَ بِي تَكْلِيْفِ كَلَامِ اللَّهِ نَطَقَ نَازِلَ بِشَانِمِ

(آملی، ۱۳۴۶: ۱۲۵۷/۵۸)

ثَنَا سَنَجَ نَطَقَ تَوَامَ چُونِ نَبَاشِدَ بَه غِيْرَتِ كَلِيْمِ اللَّهِ اَز تَرْجَمَانِمِ

(همان: ۲۳۶۴/۶۲)

وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (نسا ۱۶۴)

و به پیامرانی (وحی کردیم) که سرگذشت آنان را پیش از این برای تو گفتیم و پیامبرانی (را برانگیختیم) که سرگذشتشان را برای تو حکایت نکرده‌ایم و خدا با موسی به صورتی ویژه و بی‌واسطه سخن گفت.

عالم اجساد را زینت ازیشان بداد هر جسدی را به روح ساخت به خلعت قرین
(آملی، ۱۳۴۶: ۲۱۲۷۹/۱۰۴۴)

اشاره به آیه: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (حجر/۲۹)
و از روح خود در او بدمم.

میخ زمین قدرتش ساخت ز ارکان کوه بحر بر اطراف خاک ساخت تمکن کزین
(همان: ۲۱۲۸۷/۱۰۴۲)

در سوره نبا آیه ۷ نیز اشاره شده است: که کوه‌ها میخ‌های زمین هستند که این آیه نیز بسیار درست است زیرا مانع از تکان خوردن زمین می‌شوند اگر کوه‌ها وجود نداشتند لایه‌های زمین به آسانی حرکت می‌کردند و زمین بسیار ناپایدار بود.

وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا (نبا/۷)

یا رب از منزلت خویش کن آگاه مرا بنما هادی من شو بکرم راه مرا
(آملی، ۱۰۶۹: ۲۱۸۰۹/۱۳۴۶)

اهدنا الصراط المستقیم سوره (حمد/۶)

ما را به راه راست هدایت کن.

چون بر افروزیم از غیرت ملایم تر شویم خلق ابراهیم دارد آتش نمرود ما

(همان: ۶۲۱۲/۲۴۳)

بر آتش دل خلیل عشقم

من شهر جبرئیل عشقم

(همان: ۴۵۰۵/۱۵۹)

ز آنسان که گل از آتش نمرود بر آمد

طالب نفسی تازه دمید از دل گرمم

(همان: ۱۱۰۷/۵۰۵)

گر بگلزار جهان فال شکفتن زده ایم

زده ایم آتش نمرود بسامان خلیل

(همان: ۱۴۵۳۴/۶۸۹)

لیک در هجران یاران جمله گلها آتش است

طالب از گلزار آتش چیده چون گلها خلیل

(همان: ۷۵۳۰/۳۱۳)

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ (انبیاء/۶۹)

گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش!

آنچه مادر هجر با پیراهن خود کرده ایم

با لباس یوسف گل کی کند گرگ نسیم

(همان: ۱۵۶۴۲/۷۴۸)

گیتی دهان گرگ گلوگاه چه شده

تا یوسف مراد بخواری شود هلاک

(همان: ۱۷۵۳۳/۸۵۰)

چون گرگ ببوی پیرهن می‌آیم

هر جا که نشان یوسفی می‌شنوم

(همان: ۱۹۶۲۵/۹۶۵)

گرگ دهن آلوده یوسف ندیده

قصه نه مستیم نه هشیار بلائیست

(همان: ۴۲۹۱/۱۴۹)

اگر گویی سواد چشم یعقوبم چه شد اشکت وگر لافی که یوسف را گریبانم عبیرت کو

(همان: ۱۷۲۳۷/۸۳۴)

یاد می کن گاهی از بی تابی یعقوب نیز ای که چون ایوب بر صبر و سکون چسبیده

(همان: ۱۷۶۶۴/۸۵۷)

به یک لبخنده زآن با یوسفم در غم پرستیها حسد بر های های ساکن بیت الحزن دارم

(همان: ۱۴۳۰۰/۶۷۶)

گر ز باغ خلق او عطری وزد بر تره زار حله یوسف شود پیراهن بد بوی سیر

(همان: ۹۰۸ / ۴۲)

هر زمان از لباس یعقوبی عطر بر کاروان بیفشانی

(همان: ۴۳۵۵ / ۱۵۲)

بشعر ناقص خود زآن بود توجه طالب که طفل زشت چو یوسف بدیده پدر آید

(همان: ۹۶۵۲ / ۴۲۷)

هان اهل نظر وقت وداع دل و دینست یوسف بخیرد آمد در قافله ما

(همان: ۵۹۳۵ / ۲۲۸)

یوسفی در کاروان دارم که صد مصرش بهاست وای ای گرگان اگر بر کاروان من زنید

(همان: ۱۱۷۲۱ / ۵۳۶)

دریغ عمر که در کاروان غفلت رفت کرا خبر که چنین یوسفی بقافله بود

(همان: ۱۲۵۴۰ / ۵۸۱)

- این ندامت بس زلیخا را که در کنج فراق خوابد او تنها و یوسف را ببر زندان کشد
(همان: ۹۸۳۸ / ۴۳۶)
- بجنس دوستی از بی کسی در نالشم ور نه کسی کو یوسفی دارد گلستانست زندانش
(همان: ۱۳۵۲۵ / ۶۳۴)
- صد شکن در زلف او آماده و یکدل مراست چون کنم ای دوستان یوسف یکی زندان صدست
(همان: ۱۰۶۶۲ / ۴۸۱)
- زشت و زیبا را بهم گر نیست ربطی از چه رو گرگ و یوسف هر دو در تهمت شریک افتاده اند
(همان: ۷۵۵۹ / ۳۷۵)
- حسن دنیا عاشق دین را کجا افتد پسند گرگ یوسف دیده کی گردد بگرد گوسفند
(همان: ۱۰۷۴۲ / ۴۸۵)
- در بسته وار ساکن بیت الحزن مباد گرگی ببوی پیرهن افتد به خانهات
(همان: ۶۷۶۶ / ۲۷۲)
- با من حدیث گریه یعقوب می کنند یاران نکرده اند تماشا گریستن
(همان: ۲۶۴۸ / ۷۳)
- یکی بدست زلیخا نگر بدور و ببین که نیل عشق چها بر سر حیا آورد
(همان: ۱۰۷۷۵ / ۴۸۷)
- قحط مصر خوبی آمد یاد ایامی که حسن کم ز صد یوسف نهان در هر بن چاهی نداشت
(همان: ۶۸۰۴ / ۲۷۴)
- دلو چون فانوس نورانی برون آمد ز چاه آگهم سازید ای کنعانیان کین چاه کیست

(همان: ۷۷۶۸/۲۷۸)

آنانکه دل نهند به هجر تو بهر وصل یوسف ز دوستی به چه زمزم افکنند

(همان: ۹۸۰۸ / ۴۳۵)

اگر از ماه خواهد یوسف امید من یاری ز بخت نامساعد ماه بر وی چاه می‌گردد

(همان: ۱۱۴۷۵ / ۵۲۴)

جان بسته دل بخال زرخدان آن نگار هرگز خیال یوسف و چاهش نمی‌کند

(همان: ۱۱۹۰۷ / ۵۴۷)

از جور حسن ای مه کنعان نهال زار این درد هم به پهلوی اندوه چاه نه

(همان: ۱۱۳۹۵ / ۸۴۱)

پیر کنعان شنید از صد میل ناله یوسفش ز سیمین چاه

(همان: ۲۱۴۰۴ / ۱۰۵۰)

دردا که مالکی به میان نیست ور نه فاش تو یوسف مقید در چاه بیژنی

(همان: ۲۱۹۰۷ / ۱۰۵۹)

به تیغ مصری داری توجهی گوئی که بود همره یوسف به چاه کنعان تیغ

(همان: ۲۰۷۴۸ / ۱۰۲۲)

طالب به تار زلف سیه زان چه ذقن یوسف توان کشید بمشکین رسن برون

(همان: ۶۹۶۸ / ۸۱۹)

دل بزرخدان یار گشته مقید یوسف ما اوفتاده در چه بیژن

(همان: ۲۸۸۸ / ۸۳)

نموده بحسن معنی تو یوسفی سر برون ز چاه سخن

(همان: ۲۹۱۵ / ۸۴)

بختم سر پائی زده افکنده بچاهی

یوسف نیم اما ز چه بی جرم و گناهی

(همان: ۳۱۹۵ / ۹۷)

کز اخوانت اندیشه چاه نیست

تو آن یوسفی مصر اقبال را

(همان: ۳۸۳۵ / ۱۲۶)

سنبل بشکل طره یوسف دمد ز چاه

با فیض حسن خیزی کنعان خلق او

(همان: ۴۶۴۴ / ۱۶۶)

کوکب طالع بمصر عزتم بنمود راه

یوسف بختم بحمدالله برون آمد ز چاه

(همان: ۴۹۷۶ / ۱۸۲)

نمودی فوج یوسف در دل چاه

بسطحش قدسیان عرش خرگاه

(همان: ۵۱۰۹ / ۱۸۹)

صحرای سبز مار سیاهست در نظر

بی یوسفی چمن بن چاهست در نظر

(همان: ۱۳۰۶۵ / ۶۰۹)

زچشم خانه موری در افکنند بچاهم

تمم گداخته زآنسانکه یوسف ار شوم اخوان

(همان: ۱۵۰۶۷ / ۷۱۷)

رهائی بی کمند جذب جبل الله کی یابم

ازین چاه تملق نام گر یوسف شوم طالب

(همان: ۱۵۲۱۶ / ۷۲۵)

لیک آن یوسف که دشمنش در چاهست

دلو است ترازو و شهنشه یوسف

(همان: ۱۸۸۰۲ / ۹۲۰)

از یوسف خویشتن گریزان رفتند	در چاه بریسمان شیطان رفتند
	(همان: ۹۳۷/۱۹۱۱۸)
فتنه حسن چو پیراهن یوسف بدید	عشق طرح دل یعقوب ز خاکش برداشت
	(همان: ۲۹۷/۲۲۰)
مده راه نسیم پیرهن ای پیر کنعانی	که عطر افشانی بیت الحزن غم را زیان دارد
	(همان: ۴۷۵/۱۰۵۴۲)
نسیمی در گذار است ای هوا جوین کنعانی	ببوئیدش مبادا دزد بوی پیرهن باشد
	(همان: ۵۰۴/۱۱۱۰۰)
چه گلها بشکفد یعقوب را از باغ بی تابی	چه بوی شوق او با بوی پیراهن در آمیزد
	(همان: ۵۶۲/۱۲۲۰۰)
نیم عطری از گریبانش بدین روزم نشاند	آه اگر ز آن پیرهن بوئی بساامان بشنوم
	(همان: ۷۱۳/۱۴۹۹۶)
ببوی دوست دادم جان شیرین ای صباعطری	که یوسف را ز پیراهن شنیدی زین کفن بشنو
	(همان: ۸۳۳/۱۷۲۲۲)
هزاران یوسفم جا کرده در یک پیرهن طالب	بیا بوی هزاران یوسف از یک پیرهن بشنو
	(همان: ۸۳۳/۱۷۲۲۷)
بدست حسرت آن بیچاره گرگ تهمت آلودم	که تا مصر از چه کنعان ببوی پیرهن رفتم
	(همان: ۱۰۹۳/۲۲۲۶۹)
شاهد طبعم که از بس نازکی ناید به چشم	بوی یوسف در دماغ پیر کنعانی شد
	(همان: ۱۶/۳۲۸)

- سحر که مژده بر آن صبا به تحفه برند نسیم یوسف مصری به پیر کنعانی
(همان: ۳۴۹۲/۱۱۰)
- ز تأثیر بوی تو یوسف شود گل بگل گر دهی نکهت پیرهن را
(همان: ۶۲۶۵/۲۴۵)
- خاک کنعانم که می چپند گل امداد بخت از نسیم بخت بوی پیرهن خواهم گرفت
(همان: ۸۱۴/۳۶۰)
- ز خوبان غیر مطلوب حقیقی نیست منظورم نه داغ یوسفی در سینه دارم نه زلیخائی
(همان: ۳۶۲۸/۱۱۶)
- عشق بی جلوه حسنی نکشد ناز وجود یوسفی هست بهر جا که زلیخائی هست
(همان: ۷۱۱۹/۲۹۱)

این ابیات که بیشترین بخش اشعار طالب آملی را نیز شامل می شود مربوط است به سوره یوسف و داستان این پیامبر . سوره یوسف آیات:

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (یوسف/۸)

هنگامی که برادران گفتند: با اینکه ما گروهی نیرومندیم، یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما محبوب ترند، واقعاً پدرمان در اشتباه آشکاری است.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (یوسف/۱۰)

یکی از آنان گفت: یوسف را نکشید، اگر می خواهید کاری بر ضد او انجام دهید، وی را در مخفی گاه آن چاه اندازه‌ید، که برخی رهگذران او را برگیرند.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبَابُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (يوسف/۱۳)

گفت: بردن او مرا سخت اندوهگین می‌کند، می‌ترسم شما از او غفلت کنید و گرگ او را بخورد. فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (يوسف/۱۵)

هنگامی که وی را بردند و تصمیم گرفتند او را در مخفی گاه آن چاه قرارش دهند (تصمیم خود را به مرحله اجرا گذاشتند) ما هم به او الهام کردیم که از این کار آگاهشان خواهی ساخت در حالی که آنان نمی‌فهمند.

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذَّبَابُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (يوسف/۱۷)

گفتند: ای پدر! ما یوسف را در کنار کالای خود نهادیم و برای مسابقه رفتیم، ولی گرگ او را خورد و تو ما را اگر چه راست بگوییم تصدیق نخواهی کرد.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (يوسف/۱۹)

و کاروانی آمد، پس آب آورشان را فرستادند او دلوش را به چاه انداخت، گفت: مژده! این پسری نوری است و او را به عنوان کالای (تجارت) پنهان کردند و خدا به آنچه می‌خواستند انجام دهند دانا بود.

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَالْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (يوسف/۲۵)

و هر دو به سوی در کاخ پیشی گرفتند و بانو پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد (در آن حال) در کنار در به شوهر وی برخوردند بانو به شوهرش گفت: کسی که نسبت به خانواده ات قصد بدی داشته باشد، کیفرش جز شکنجه دردناک یا زندان چه خواهد بود.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجُنُّهُ حَتَّىٰ حِينٍ (يوسف/۳۵)

آنگاه آنان پس از آنکه نشانه را دیده بودند، عزمشان بر این جزم شد که تا مدتی او را به زندان اندازند.

وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (يوسف/۸۴)

و از آنان کناره گرفت و گفت: دریغا بر یوسف و در حالی که از غصه لبریز بود دو چشمش از اندوه سپید شد.

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (يوسف/۹۳)

این پیراهنم را برید، و روی صورت پدرم بیندازید، که بینا میشود و همه خاندانتان را نزد من آورید.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ (يوسف/۹۴)

و زمانی که کاروان (از مصر) رهسپار (کنعان) شد، پدرشان گفت: بی تردید، بوی یوسف را می‌بایم اگر مرا سبک عقل ندانید.

فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (يوسف/۹۶)

چون مژده رسان آمد، پیراهن را بر صورت او افکند در آن حال به بینایی بازگشت گفت: آیا به شما نگفتم که مناز خدا حقیقی می‌دانم که شما نمیدانید.

۳-۴- اشاره به احادیث

کاربرد احادیث از جهت تنوع لفظ در آثار ادبی صورت‌های مختلف دارد اما در هر حال قرینه‌ای

لازم است که ذهن را به اصل حدیث یا مفهوم و منظور آن راهنمایی کند. طبیعی است که اگر این

قرینه نتواند ارتباط لازم را برقرار کند یا وجود نداشته باشد ممکن است غرض اصلی گوینده یا نویسنده

حاصل نشود و خواننده از تمسک او به این خصوص ناآگاه بماند (راشدمحصل، ۱۳۸۰: ۳۳).

در دیوان طالب آملی احادیث زیر به کار رفته است:

کَلَّ عَقْلَ اَوَّلِ اَزْ شَاخِ عَدَمِ رَسْتِ گِیَاهِ وَ رُوحِ بَا اَوْ هِمَّ قَدَمِ رَسْتِ

(آملی، ۱۳۴۶: ۲۲/۲)

عَقْلِ نَخَسْتِ اَفْرِیدِ رُوحِ بَا وِیَارِ کَرْدِ خَلْقِ سَمَاوَاتِ رَا کَرْدِه بِه اِیْشَانِ قَرِینِ

(همان: ۲۱۲۷۵/۱۰۴۴)

«عقل» ... فقال ابو عبدالله عليه السلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ اَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ ...

(کلینی، ۱۳۷۵: ۲۱/۱)

خُضْرُ تَبِغْشِ چُونِ بَرُونِ اَیْدِ زِ ظَلَمَاتِ نِیَامِ دَرِ گَلَوِیِ تَشَنَّهُ مَرِگِ اَبِ حِیَوَانِیِ کَنْدِ

(آملی، ۱۳۴۶: ۳۵۶/۸۴)

امام رضا (ع) فرمودند: خضر از آب حیات نوشید پس او زنده است تا نفخ صور دمیده شود.

(ابن بابویه، ۱۳۸۲: ج ۲/ص ۸۹) حلبی نیز در همین راستا آورده است که: «اجمع العلماء بالنقل

علی کون الخضر حیا باقیبا الی الان».

چُو دِیدِ اَیْتِ سِیْفِ اللّهِیِ بَشَأْنِ تُو کَرْدِ رَدِیْفِ مَدْحِ تُو بَا شَاهِ لَافْتِیِ شَمِ

(همان: ۲۰۶۲۷/۱۰۱۶)

حدیث: «لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار»

آنگاه صدایی از آسمان شنیده شد که مکرر می گفت: لا سِیْفَ اِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فِتْیَ اِلَّا عَلِیٌّ وَ لِیْ گُوینْدِه

دیده نمی شد. از پیامبر سؤال کردند که: گوینده کیست؟ فرمود: جبرئیل است (ابن ابی الحدید،

۱۳۸۰: ج ۱۴ / ص ۲۵۱) روایت می‌کند که (علی علیه‌السلام در جریان شورا به این فداکاری که ندای آسمانی را در پی داشت، بر اعضای شورا احتجاج کرد (خوارزمی، ۱۳۷۶: ۲۲۳).

بر همه سوگند که (طالب) صفت؟ خاک در هشت و چهارم کنید

(آملی، ۱۳۴۶: ۵۲۰/۲۵)

خطبه اثناعشر از آب چشم زیب سر لوح مزارم کنید

(همان: ۵۲۱/۲۵)

حدیث: «خلفاء امتی اثنی عشر» پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: جانشینان من دوازده نفر هستند. حضرت فرمودند:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمْضِيَ فِيهِمْ أَثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً قَالَ ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ خَفِيَ عَلَىَّ قَالَ فَقُلْتُ لِأَبِي مَا قَالَ قَالَ كَلِمَةً مِنْ قُرَيْشٍ (نیشابوری، ۱۳۸۹: ج ۳ / ص ۱۴۵۲) و یا: الائمه بعدی اثنی عشر، من اهل بیته. (دیلمی، ۱۹۸۷: ج ۲، ص ۳۶۰) و یا به آیه ۱۲ سوره مائده: وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا (مائده/ ۱۲) در قرآن استناد کرده است.

ور سلیمان خـلاف اندیشید از کف انگشتریش بیرون باد

(آملی، ۱۳۴۶: ۶۸۵/۳۲)

مه خرمن آصفی که فلک خوشه چین اوست داغ دل سلیمان مهر نگین اوست

(همان: ۴۶۲۳/۱۶۵)

ترا بدستی جام جهان نمای جم است بدست دیگر انگشتر سلیمان باد

(همان: ۴۸۴۷/۱۷۶)

سلیمان کزین کوچگه بست بار باو داد انگشتری یادگار
(همان: ۲۰۴/۵۴۶۰)

خط بجادو صفتی مهر لعلت بر بود همچو آن دیو که خاتم ز سلیمان بر بود
(همان: ۵۳۱/۱۱۶۱۳)

«کان نقش خاتم سلیمان بن داود: سبحان من الجمن بکلماته» (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۷۰: ص ۶۳)

می‌گویند حضرت سلیمان انگشتری داشت که اسم اعظم بر آن نقش بسته بود و بسیاری از کارها را با آن سامان می‌بخشید. در تاریخ و ادبیات از انگشتر سلیمان سخن‌های زیادی گفته شده استدر تفسیر قمی می‌خوانیم: حضرت سلیمان علیه السلام خاتمی داشت که بر روی آن اذکار مخصوصی نوشته شده بود و چنان اثری داشت که همه جنّ و شیاطین را در تحت فرمان او آورده بود. امام صادق (ع) می‌فرمایند: خداوند متعال آن قدرت عظیمی که به سلیمان عطا کرده بود، در انگشتر او قرار داد و هر زمانی که حضرت سلیمان (ع) این انگشتر را در دست می‌کرد، تمامی اجنه و شیاطین و حیوانات مسخر او شده و از او اطاعت می‌کردند (نمازی شاهرودی، ۱۴۰۹: ج ۳/ص ۲۳)

برتافت عنان زبونی بخت منش یا مانع شد حدیث حب الوطنش
(آملی، ۱۳۴۶: ۱۹۳۵۵/۹۵۰)

حدیثی از حضرت علی علیه السلام است: عمرت البلدان بحب الاوطان؛ «شهرها با حب وطن آباد می‌شود.» (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۷۵/ص ۴۵) و یا حدیث حب الوطن من الایمان (ری شهری، ۱۳۷۵، ج ۴، ص: ۳۵۶۶).

غضنفری که به سر پنجه شجاعت او بروز معرکه چون گردد آشنا شمشیر

(أملی، ۱۰۱۳: ۲۰۵۷۲)

دادن لقب غضنفر به امام علی علیه السلام نشانگر بُعد شجاعت و دلیری و قوت و قدرت بالای بدنی ایشان می‌باشد. چراکه غضنفر در لغت به معنای غلظت، ضخامت و درشتی است. شیر را به دلیل هیكل درشت و شجاعتش غضنفر می‌گویند و مجازاً به انسان‌هایی که شجاع و دارای بدن و جثه ای قوی و نیرومند باشند، غضنفر گفته می‌شود (ابن منظور، ۱۹۵۶: ج ۵/ ص ۲۵).

میان باطل و حق حجتش نماید فرق بدان شتاب که عضوی جدا کند شمشیر

(همان: ۱۰۱۴/۲۰۵۷۶)

حضرت علی علیه السلام جداکننده حق از باطل است. یکی از روایان حدیث می‌گوید: پس از مراسم حج نزد ابوذر رفتم و به او گفتم: «ای ابوذر، پس از وفات پیامبر، حوادثی پیش آمده و من از اختلاف میان مردم و تعیین امام پس از پیامبر نگرانم. نظر تو چیست و چه توصیه‌ای می‌کنی؟ ابوذر گفت: «از کتاب خدا (قرآن) جدا مشو و همواره همراه علی بن ابی طالب باش. گواهی می‌دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود علی نخستین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد. او صدیق اکبر (بزرگترین راستگو) است و حق و باطل را از هم جدا می‌کند (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۳۸/ ۲۱۰).

کسوت هلالی ارکند از آب خنجرش گر قطره بچشمه کوثر فرو چکد

(أملی، ۱۳۴۶: ۵۶۵/۲۷)

نوشم می‌اگر در مجلس روحانیان باشم بغیر از ساقی کوثر نخواهم باده پیمائی

(همان: ۱۱۷/۳۶۴۶)

حوض کوثر نام نهر یا حوضی در بهشت است. واژه کوثر یک بار در قرآن آمده و سوره‌ای نیز به همین اسم نامگذاری شده است. اما «حوض کوثر» در قرآن نیامده و صرفاً در احادیث معصومین به آن اشاره شده؛ از جمله در حدیث متواتر ثقلین چنین آمده است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي؛ أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»

رسول خدا در حدیثی دیگر فرمود: «هر کس قطره‌ای از حوض کوثر بنوشد هیچ‌گاه تشنه نخواهد شد. امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز فرمود: «من به همراه عترت و خاندانم در کنار حوض کوثر با رسول خدا هستم. هر کس می‌خواهد با ما باشد باید گفتار ما را فرا گیرد و به روش ما عمل کند. علامه مجلسی در جلد هشتم بحار الانوار، فصل مستقل و مفصلی به کوثر اختصاص داده و به ویژگی‌های حوض کوثر و ساقی و صاحب آن پرداخته است (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۱۶/۸).

تا فرش عدل او شده زینت گر زمین
برچیده دست ظلم بساط ستمگری
(همان: ۳۴۶۶/۱۳۴۴)

حدیث عدل مهدی (عج): او پس از غیبتی طولانی و حیرتی گمراه‌کننده ظهور کند و دین خدای تعالی را چیره گرداند و به یاری خدا و نصرت ملائکه خدا مؤید باشد، زمین را از عدل و داد آکنده سازد همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده باشد (ابن بابویه، ۱۳۸۲: ج ۵۲/۲).

همین حبل‌المتین کافی بود خلق دو عالم را
بذات او تولائی ز غیر او تبراءِی
(آملی، ۱۳۴۶: ۳۶۶۴/۱۱۸)

ازین چاه تملق نام گر یوسف شوم طالب
رهائی بی‌کمند جذب حبل‌الله کی یابم
(همان: ۷۲۵: ۱۵۲۱۶)

قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هُوَ (الْقُرْآنُ) حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ عُرْوَتُهُ الْوُثْقَى»
 قرآن ریسمان محکم الهی و رشته استوار و مطمئن او در میان بندگان است (مجلسی، ۱۳۶۲: ج
 ۱۷/ص ۲۱۰).

علی ولی آنکه از ضرب تیغش تن خصم چون فرقدان اوفتاده
 (آملی، ۱۳۴۶: ۱۳۲۰/۹۲)

ضیای دیده دانش صفای سینه عقل فروغ ناصیه دین علی ولی الله
 (همان: ۳۱۶۲/۹۵)

سلمان با سندش به فاطمه زهرا(س) نقل می کند که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «علیکم بعلی بن ابی طالب علیه السلام فانه مولاکم فاحبوه، و کبیرکم فاتبعوه، و عالمکم فاکرموه، و قائدکم الی الجنة(فعرزوه) و اذا دعاکم فاجیبوه و اذا امرکم فاطیعوه، احبوه بحبی و اکرموه بکرامتی، ماقلت لکم فی علیّ الا ما امرنی به ربی جلّت عظمته؛ بر شما باد به (همراهی) علی بن ابی طالب علیه السلام، بر راستی او مولا و سرپرست شماست پس او را دوست بدارید، و بزرگ شماست پس از او پیروی کنید و دانشمند شماست پس از او اکرام کنید و پیشوای شما به سوی بهشت است پس او را عزیز دارید، هرگاه شما را (به کاری) دعوت کند اجابت کنید، و اگر دستور داد اطاعت کنید، بخاطر دوستی من او را دوست بدارید و به خاطر بزرگی من او را بزرگ شمارید. (بدانید) من چیزی درباره علی به شما نگفتم جز آنچه خدای بزرگ عظمت به آن امر کرده است (هندی، ۱۳۶۴: ج ۱۱ /ص ۶۱۴).

صدف گشته خاک نجف گوهرش را از آن آبروی جهان اوفتاده
 (آملی، ۱۳۴۶: ۱۳۲۸/۹۳)

برای شهر مقدس نجف فضایل فراوانی نقل کرده اند: از امام امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل است: «اول مکانی که در آن خدا را عبادت کرده اند پشت کوفه (نجف) است زیرا در آن جا ملائکه به فرمان خداوند آدم را سجده کردند (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۱۰۰ / ص ۲۳۲). گویند حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این شهر ساکن شد و با اقامت او برکت و رحمت بر این سرزمین نازل گردید. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «هفتاد هزار شهید از این سرزمین بدون حساب محشور می شوند». امام علی (علیه السلام) نیز این حدیث را به نقل از پیامبر روایت کرده است. امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که «علی (علیه السلام) کوفه را مقدس و حرم اعلام کرد همان گونه که حضرت ابراهیم بیت الله الحرام و پیامبر که مدینه را حرم قرار داد. از امام صادق (علیه السلام) نقل است: «ما شما را به پشت کوفه سفارش می کنیم، در آن جا قبری است که هر بیماری به آن جا رود خداوند او را شفا می دهد» و یا از امام صادق (علیه السلام) روایت است: «بخش شرقی (سمت راست) کوفه، باغی است از باغ های بهشت از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل است: «اگر پرده از روی شما بردارند ارواح مؤمنین را می بینید که در این صحرا (صحرای نجف) دسته دسته نشسته اند و به زیارت یک دیگر رفته و با هم سخن می گویند، روح هر مؤمنی در این جا و روح هر کافری در برهوت است (همان: ج ۱۰۰ / ص ۲۳۵).

در این خواری یکاش می مردم آری جوانمرد را مرگ بهتر ز خواری
(آملی، ۱۳۴۶: ۴۴۱۶/۱۵۴)

حسین می گوید: هیئات منا الذله

الموتُ اولى من ركوبِ العار - مرگ از متحمل شدن یک ننگ بالاتر است. (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۷۸ / ص ۱۲۸).

موت فی عز خیر من حیاه فی ذل - مردن با عزت از زندگی با ذلت بهتر (همان: ج ۴۴ / ص ۱۹۲).

ای اهل نظر دیده گل را صلواتیست دیدید رخ او صلواتی بفرستید
(آملی، ۱۳۴۶: ۱۱۶۰/۱۵۳۰)

یکی از مواردی که صلوات فرستادن مورد تأکید قرار گرفته است، هنگام بوییدن گل است. در احادیث آمده است: عن مالک الجهینی قال: ناولت أبا عبدالله الصادق عليه السلام : شَيْئاً مِنَ الرِّيحِ فَأَخَذَهُ فَشَمَّهُ وَ وَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ: مَنْ تَنَاوَلَ رِيحَانَةً فَشَمَّهَا وَ وَضَعَهَا عَلَى عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ تَقَعْ عَلَى الْأَرْضِ حَتَّى يُغْفَرَ لَهُ

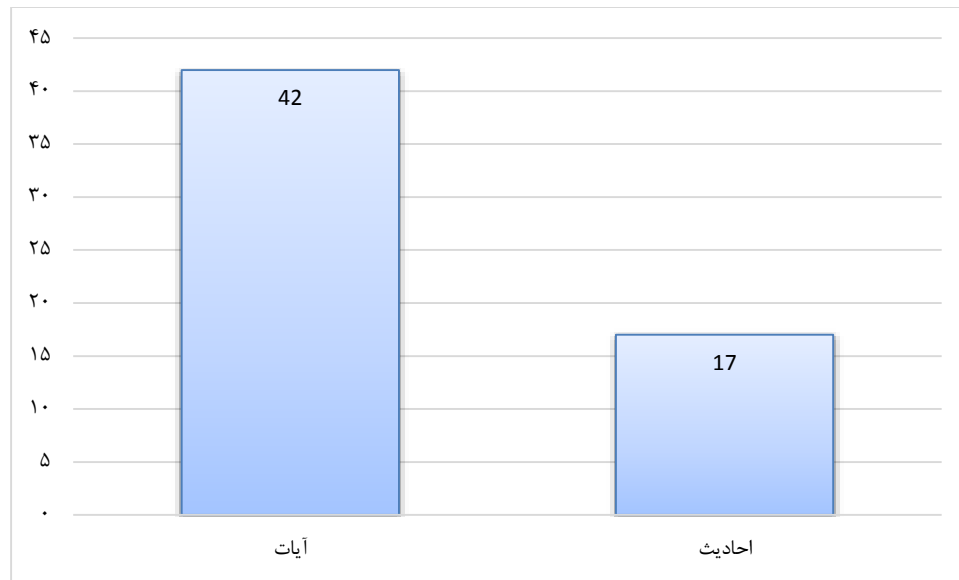
مالک می گوید: گلی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دادم، گرفتند و بوییدند و بر هر دو دیده گذاشتند. پس فرمودند: هر که گلی را بگیرد و ببوید و بر دیده ها بگذارد و بگوید

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

هنوز بر زمین نگذاشته باشد؛ گناهانش آمرزیده می شود

جدول ۲-۴- بسامد آیات و احادیث در اشعار طالب آملی

آیات و احادیث		
عنوان	تعداد	درصد
آیات	۴۲	۷۱/۱۹
احادیث	۱۷	۲۸/۸۱
جمع کل	۵۹	



نمودار ۲-۴- بسامد آیات و احادیث در اشعار طالب آملی

با توجه به جدول فوق تعداد ۵۹ تلمیح با مضمون آیات و احادیث در میان اشعار طالب آملی مشاهده شد که از این تعداد بیشترین بسامد مربوط به آیات با ۴۲ مورد و پس از آن احادیث با ۱۷ مورد در این میان به چشم می خورد.

فصل پنجم:

تلمیحات علمی (علم نجوم)

۱-۵- اصطلاحات نجومی

کسانیکه با ادب فارسی و متون نظم و نثر مربوط به این ادب عملاً آشنایی نزدیک دارند، به خوبی می‌دانند که شعر و ادب فارسی تنها گنجینه بی‌انتهای مفاهیم و ابداعات و توصیفات کم‌نظیر در خصوص جنبه‌های کمی و کیفی زندگی نیست، بلکه بخشی بزرگ ازین گنجینه را، به همین علت، انعکاس دانشهای کهن که علم نجوم در شمار قدیمی‌ترین آنها است، به خود اختصاص داده است. و با تعمق در متون ادبی، بویژه متن‌های شعری، در می‌یابیم که این علم، با بسیاری از مسائل و معماهای خود، در دوره‌های معینی بیشتر و در ادوار دیگر کمتر، شعر و همچنین نثر فارسی را میدان ظهور و بروز خود ساخته است. به نحوی که فهم بسیاری از اجزاء این متون، در بیشتر ادوار، بدون آشنایی قبلی با مصطلحات نجومی، به ویژه نجوم احکامی، دشوار به نظر می‌آید.

«در زمینه علم نجوم و احکام آن، بسیاری از قصاید و منظومه‌های شعری رماتیک یا عاشقانه و عرفانی و نیز حماسی، و گاه برخی از تعذلات، با این مصطلحات، یا با اشارات گوناگون به علوم فلکی، آمیخته شده‌اند. این معنی در شعر دوره سلجوقی و در نظم گویندگانی چون منوچهری و انوری و ظهیر فاریابی و خاقانی و نظامی به وضوح دیده می‌شود. و بسا اتفاق می‌افتد که در یک قصیده وصفی یا مدحی، یا در بخشی از یک منظومه عشقی یا عرفانی، قبل از آنکه آن قصیده یا منظومه به پایان خود نزدیک شود، و گاهی از همان آغاز، تبدیل به نوعی شعر تعلیمی در علم نجوم و بیان موقع ظاهری اشکال فلکی می‌گردد» (مصفی، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۲).

در اشعار طالب آملی اشعار او با توجه به داشتن باورهای عامیانه شاعر تحلیل می‌شود.

۱-۵-۱- اسد

در نجوم احکامی، اسد برج است ثابت و نر، ربیعی، شمالی، آتشی و گرم و خشک و روزی، خانه

شمس و شریک زحل و وبال زحل است، رب رور اسد، شمس و رب شب او مشتری است و علامت اسد

در تقویم حرف (د) و طالع او پنج طا و پنجاه دقیقه می‌باشد. در احکام و درذ منسوبات بروج، دلیری و سخن دلی و جفاکاری و غرورو فراموشی به او نسبت داده می‌شود. اسد خداوند سواران و ضربان و صیادان است. کوهها و بناهای بلند و قصور شاهان و بیابان‌ها به او نسبت دارد. برج اسد، نماینده اسبان و شیران دست‌آموز و وحش و هرچه چنگال دار می‌باشد و تاریکی‌ها به وی نسبت دارد (مصفی، ۱۳۸۱: ۳۹-۴۰).

در اشعار طالب آملی تنها یک بار به اسد اشاره شده است.

حمل گوید او را شکار کمندم اسد گوید او را سگ آستانم

(آملی، ۱۳۴۶: ۳۳۱۲/۶۰)

در بیت فوق شاعر با استفاده از اجرام آسمانی ممدوح خویش را مدح می‌کند.

۲-۱-۵- برجیس

(←مشتري)

۳-۱-۵- بنات النعش

ستاره هایی که به سه دختران و هفت دختران معروفند که هم در دب اکبر قرار دارند و هم در دب اصغر، سه دختران دب اکبر را بنات النعش الكبرى و سه ستاره مندرج در دب اصغر را بنات النعش الصغری می‌نامند (مصفی، ۱۳۶۶: ۴۶۸). بر پایه اعتقادات عوام، «در مجموعه کوكب بنات‌النعش، دختران (بنات) به دنبال مادرند و بر نعش او می‌گریند. اما نعمة پنجه زهره چنان شوق‌انگیز است که ماتم زدگان را به رقص و پایکوبی وا می‌دارد» (ماهیار، ۱۳۸۲: ۲۸).

همیشه تا متفرق بود بنات النعش ترا عناصر اقبال جمع چون پروین

(آملی، ۱۳۴۶: ۴۲۲۷/۱۴۶)

۴-۱-۵- پروین

ستارگان ثریا(پروین) را شش تا هفت عدد دانسته‌اند که با چشم عادی می‌توان در آسمان دید. در باورهای بسیار کهن عامیانه، پروین نمودار جمعیت است و نگرستن به پروین را موجد جمعیت دانسته‌اند(مصفی، ۱۳۶۶: ۱۰۴).

در اشعار فارسی نیز همین ویژگی آن مورد نظر بوده و در تشبیهات و تصویرسازی‌ها به کار برده‌اند. هم از کلک او در نظر عقد پروین هم از نطق او در شهوار دارم (آملی، ۱۳۴۶: ۱۲۲۴/۵۶)

همیشه تا متفرق بود بنات النعش تورا عناصر اقبال جمع چون پروین (همان: ۴۲۲۷/۱۴۶)
چو جوزا که با صبح هم‌ره بود چه پروین که آویزۀ ره بود (همان: ۵۶۲۷/۲۱۲)

۵-۱-۵- جوزا

جوزا (دو کودک برپای ایستاده) جوزا بدان سبب گفته‌اند: یعنی جوز هر چیز میان یا وسط آن چیز است و چون باین صورت بر میان آسمان است آنرا جوزا گفته‌اند. در شعر فارسی جوزا و توامان و دو پیکر نامهای مشترکی است هم برای صورت جبار و هم برای دو پیکر و تشخیص میان آن دو مشکل است مگر با وجود قرینه‌ای مانند کمر بند و حمایل و کمر ترکش به معنی نطاق الجوزا یا منطقه الجوزا که مخصوص صورت جبار است. (مصفی، ۴۸۷، ۱۳۶۶).

دو دست جوزا، رخ زهره، لب سهیل یمن فروغ ناصیه مه رأی انورش خورشید (آملی، ۱۳۴۶: ۳۹۳۹/۱۳۲)

خورشید نعل پاره جوزا ستام چرخ اینک لگام خایان در زیز زین اوست (همان: ۴۶۲۶/۱۶۵)

دلیری را ز ند بر میل مغفر که جوزا هیأتش سازد دو پیکر

(همان: ۵۳۹۵/۲۰۱)

چو جوزا که با صبح همره بود چو پروین که آویزه مه بود

(همان: ۵۶۲۷/۲۱۲)

۶-۱-۵- زحل

زحل یا کیوان از سیاره های منظومه شمسی است. زحل به معنی بسیار دور گریخته است. در شعر فارسی علاوه بر اینکه با نام کیوان و زحل فراوان از این اختر و منسوبات او یاد شده است، او را به کنایه و با توجه با مدلولات احکامی وی پاسبان هفتمین طارم، پیر فلک، مهندس فلک، نحس اکبر، و غیره فراوان وصف کرده اند (مصفی، ۱۳۸۱: ۴۸۶). منجمان احکامی، زحل را «کوکب پیران و دهقانان و ارباب قلاع و خاندان های قدیم و غلامان سیاه و صحرائشینان و مردم سفله، خسیس و زاهدان بی علم و موصوف به صفات مکر و کینه و جهل و بخل و وقار و ستیزه و کاهلی می شمردند» (مصفی، ۱۳۶۶: ۳۲۷). منجمان آن را نحس می گفتند و می پنداشتند که نگاه کردن در آن غم و اندوه می آورد، آنچنان که نگاه کردن در سیاره زهره سرور آفرین دانسته می شد.

زحل را نحس بزرگ و از روزهای هفته، شنبه و از بروج، جدی و دلو و از اقالیم، نخستین اقلیم از

خط استوا تا آخر آن، از اوست (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۶۷).

در این اشعار ۲ بار از زحل یاد شده است که یک بار به صورت زحل و یک بار به صورت کیوان می-

باشد.

عطارد بشکند لوح تفاخر بر سر کیوان بتحسین خطش گر گوشه ابرو بجنبانی

(آملی، ۱۳۴۶: ۱/۱۰۶: ۳۴۰)

چه باشد سپهر عشق حال مشتری کانجا زحل را شکرگوی طالع مسعود میبینم

(همان: ۱۴۲۹۶/۶۷۶)

۷-۱-۵- زهره

زهره از سیاره های منظومه شمسی است. از این اختر در زبان فارسی با نامهای ناهید و بیدخت یاد شده است. زهره در اساطیر یونان آفرودیت و نزد رومیان ونوس الهه عشق بود. اما پاکی و معصومیت آناهیتای ایرانی را نداشته است. با توجه به تمام باورهای کهن در خصوص زهره یا ناهید یا بیدخت، منجمان احکامی این ستاره را در تحول زنان و مردان و اهل زینت و تجمل و سهو و شادی و طرب و عشق و ظرافت نام داده‌اند. با توجه به همین نسبت‌هاست که شاعران پارسی زهره را ارغنون زن گردون، رودگر فلک و عروس ارغنون زن، و چنگی و مزمزساز و بربط نواز وزن بربط زن، و زهره تقریباً هر جا در شعر نام زهره می‌آید به سرود و نوازندگی و حالت سمبلیک او در زیبایی نیز حتی در نثر فارسی اشاره می‌رود (مصفی، ۱۳۸۱: ۳۴۴-۳۴۵).

« سیاره زهره در آسمان، ساکن فلک سوم و خنیاگر آن است و در اشعار، متصف به صفاتی مانند

چنگ زدن، باده‌نوشی، پایکوبی و شعرخوانی است» (ماهیار، ۱۳۸۲: ۲۷).

زهره که در ادب فارسی مظهر طرب و خنیاگری است در اشعار آملی با همین ویژگی انعکاس یافته

است و آملی در اشعار خود بیشتر به همین جنبه از باورها در مضمون‌آفرینی با سیاره زهره نظر داشته است.

در اشعار طالب آملی ۴ بار از زهره یاد شده است که دوبار به صورت ناهید و دوبار به صورت زهره

می‌باشد.

مطربان نواى بزمست را زلف ناهید تار قانون باد

(آملی، ۱۳۴۶: ۶۳۷/۳۰)

در بیت بالا مایه طرب و شادی بزم ممدوحش را زلف ستاره زهره دانسته است و از زهره برای بزرگداشت مقام ممدوح استفاده کرده است.

دو دست جوزا، رخ زهره، لب سهیل یمن فروغ ناصیه مه رأی انورش خورشید

(همان: ۳۹۳۹/۱۳۲)

یک عمر خضر طره ناهید و چشم ماه دل در نهاد حشرشان خون ناب شد

(همان: ۴۶۵۱/۱۶۶)

نبود از ارغنون زهره تاری در میان طالب که من از هر سر مو کار صدمضراب می کردم

(همان: ۱۵۶۰۳/۷۴۶)

۸-۱-۵- سها

یعنی ستاره کوچک، یکی از سه ستاره دب اکبر است میان (جون) و (عناق) ستاره ایست بسیار خرده قوت چشم و دوربینی را با سها امتحان می کردند. در باورهای هندی، سها زنی است همراه با هفت زاهد که بصورت بنات العنش یا هفت رنگ درآمده و در آسمان زندگی می کند. دهان کوچک را به سها مانند کرده اند (مصفی، ۱۳۸۱: ۴۱۳). در اشعار آملی ۲ بار از سها یاد شده است آن هم در وصف و مدح ممدوحش.

بر فرق سها کس ننهد افسر خورشید کان سر نبود در ور این جنس کلاهی

(آملی، ۱۳۴۶: ۳۲۲۷/۹۸)

روشن‌دلان رأی تو چون حمله آورند خورشید را به حکم تکلف سه‌ها کنند

(همان: ۳۸۹۴/۱۳۰)

۹-۱-۵- سهیل

«از ستارگان صورت سفینه است و بر لنگر آن قرار دارد. بدین صورت آنرا لنگر کشتی هم گفته-

اندو بعد از شعری یمانی از درخشنده‌ترین کواکب ثابت به شمار می‌رود. در نقاطی که در عرض

۳۸ درجه و ۳۵ دقیقه شمالی واقع‌اند، سهیل در افق جنوبی آنها دیده می‌شود و هرچه این عرض کمتر

به همان نسبت سهیل در افق جنوبی بالاتر نمودار است» (مصفی، ۱۳۸۱: ۴۱۸).

«پیشینیان ویژگی‌های چندبرای سهیل می‌پنداشتند: از آن میان: رنگ دادن به چرم، درمان ناخنه

در چشم، از میان بردن فعاکان شب تاب، پروردن سیب آوازه‌ای بیشتر یافته است» (کزازی، ۱۳۹۱:

۳۶۰).

هم از یاد یمانی خاتم رایش شعاع افشان سهیلی گشته بر پیشانی خورشید تابیدم

(آملی، ۱۳۴۶: ۲۴۰۰/۶۴)

دو دست جوزا، رخ زهره، لب سهیل یمن فروغ ناصیه مه رأی انورش خورشید

(همان: ۳۹۳۹/۱۳۲)

۱۰-۱-۵- عطارد

عطارد سیاره منظومه شمسی و نزدیکترین سیارات به خورشید است، و کوچکترین آنهاست. نام

یونانی عطارد، هرمس و رومی آن «مرکور» و فارسی آن «تیر» است. پیک خدایان بود و فرامین ایشان

را حمل می کرده است و خدای فصاحت و دبیری و تجارب و یار مسافران و دزدان است و ارواح مردگان را به دوزخ هدایت می کند از عطارد در شعر فارسی با القاب: اختر دانش، کاتب گردون، دبیر انجم، کاتب علوی، منشی دیوان گردون، دبیر و جوان یاد شده است (مصفی، ۱۳۸۱: ۵۱۱-۵۱۲). «عطارد یا تیر رب النوع کتابت و سخنوری و کوکب دیوانیان و مترسلان است و او را دبیر فلک خوانند و به دانش و خرد به او مثال زنند» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۸۲۴).

در نجوم احکامی، عطارد را «کوکب حکما و طبیبان و منجمان و شعرا و اذکیا و دیوانیان و کاتبان و نقاشان و تجار و اهل بازار و دین و نطق پاکی و ادب و صنایع دقیقه دانسته اند» (مصفی، ۱۳۶۶: ۵۱۲).

در اشعار طالب آملی نیز اعتقاد به این باور با دادن صفاتی مانند سخنوری، کاتبی، دیوانبانی، نویسنده افلاک و ... به عطارد اشاره شده است:

چون شوی خامه زن عطارد را از کف انگشت و خامه بیرون باد
(آملی، ۱۳۴۶: ۶۴۸/۳۱)

غباری کز شرف بالا گرفت از نعل شبدیزش عطارد را ردا و مشتری را طیلسان آمد
(همان: ۶۹۷/۳۳)

در بیت بالا شاعر اشاره‌ای به عطارد که نماد دبیری و مشتری که نماد سعد اکبر است دارد، همچنین تلمیح به اعتقادات کهن در مورد سیارگان.

کلک خود را یا بنان چون بشکنم ای روزگار من دبیرم این دبستان را عطارد هم دبیر
(همان: ۸۹۲/۴۲)

شاعر در این بیت با تلمیح به عطارد که دبیر فلک است برای بیان مضمون خود، خودش را همانند عطارد دبیر می‌خواند.

عطارد رقم شاعر شوخ طبعم که ختم است نظم گوهر بر زبانم

(همان: ۲۳۰۰/۶۰)

کی باشد ای سپهر که در برج اشتیاق با آفتاب خود چو عطارد قران کنم

(همان: ۲۵۹۰/۷۰)

بلرزیده آن نوع دست عطارد که همراه کلکش بنان اوفتاده

(همان: ۳۰۸۴/۹۲)

بصفحه رخ خورشید وصف او دیدم که می‌نوشت عطارد به خط دیوانی

(همان: ۳۲۶۵/۱۰۰)

عطارد بشکند لوح تفاخر بر سر کیوان بتحسین خطش گر گوشه ابرو بجنبانی

(همان: ۳۴۰۱/۱۰۶)

از خجالت عرق فشان برخواست گر عطارد بمکتبش بنشست

(همان: ۷۴۱۹/۳۰۷)

۱۱-۱-۵- قاضی فلک

(←مشتري)

۱۲-۱-۵- کیوان

(←زحل)

۱۳-۱-۵- مشتری

بزرگترین سیاره منظومه شمسی است. نام‌های فارسی آن هرمزد، اورمزد و رامش است و نام دیگر آن برجیس است. مشتری در اسطوره‌ها و نزد شاعران کهن خدای خدایان محسوب شده است. به علت سعد بودن مشتری، و قاضی ولایت ششم کنایه از مشتری است و صدر ششم فلک مشتری است (مصفی، ۱۳۸۱: ۷۳۵). در اشعار شعرا غالباً از مشتری به عنوان «قاضی فلک» نام برده می‌شود. این مورد، به باوری در میان احکامیان بر می‌گردد. در نجوم احکامی، مشتری «کوکب قضا و علما و اشراف و اصحاب مناصب و ارباب نوامیس و ترسایان است» (مصفی، ۱۳۶۶: ۷۳۶).

بر پایه همین باورها، مشتری در شعر فارسی با القابی چون قاضی افلاک، حاکم ایوان ششم، خواجه اختران و ... نامیده شده است.

در اشعار طالب آملی ۵ بار از مشتری یاد شده است که دوبار به صورت مشتری و دوبار به صورت برجیس و یک بار هم به صورت قاضی فلک آمده است.

مگر هم قاضی پیروزه خرگاه به پیروزی ببندد عقد آن ماه

(آملی، ۱۳۴۶: ۵۳۰)

مشتری از آسمان گو دیده بگشا و ببین در نشاط آباد عهدت گرمی بازار عید

(همان: ۶۲۳/۲۹)

همان تابنده خورشیدی که چشم مشتری و مه جواهر سرمه گرد رهش را سرمه دان آمد

(همان: ۶۹۶/۳۳)

دفتر مدح تو را نظم لالی میدهند در جواهرخانه گردون چه برجیس و چه تیر

(همان: ۹۱۹/۴۳)

طالب آملی در این بیت با تلمیح سیارات سماوی و به آنچه که معروف و مشهورند مقام ممدوح

خویش را بالا می‌شمارد.

« گوهراست این در صدف یا از پی کسب شرف ماه تو برجیس را بگرفته تنگ اندر کنار» (همان:

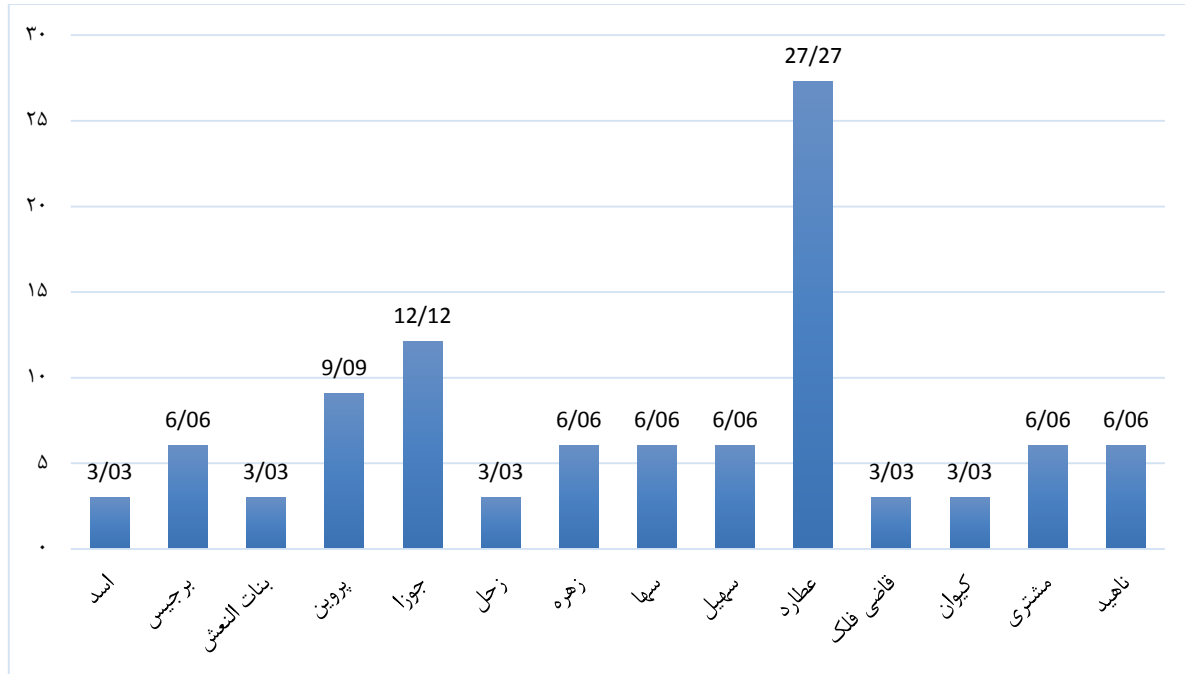
۲۰۴۷۷/۱۰۰۹).

۱۴-۱-۵- ناهید

(← زهره)

جدول ۱-۵- بسامد و درصد تلمیحات علمی (علم نجوم) در اشعار طالب آملی

اصطلاحات نجوم								
عنوان	تعداد	درصد	عنوان	تعداد	درصد	عنوان	تعداد	درصد
اسد	۱	۳/۰۳	زهره	۲	۶/۰۶	مشتري	۲	۶/۰۶
برجیس	۲	۶/۰۶	سها	۲	۶/۰۶	ناهید	۲	۶/۰۶
بنات النعش	۱	۳/۰۳	سهیل	۲	۶/۰۶			
پروین	۳	۹/۰۹	عطارد	۹	۲۷/۲۷			
جوزا	۴	۱۲/۱۲	قاضی فلک	۱	۳/۰۳			
زحل	۱	۳/۰۳	کیوان	۱	۳/۰۳			
جمع کل				۳۳				



نمودار ۱-۵- بسامد و درصد تلمیحات علمی (علم نجوم) در اشعار طالب آملی

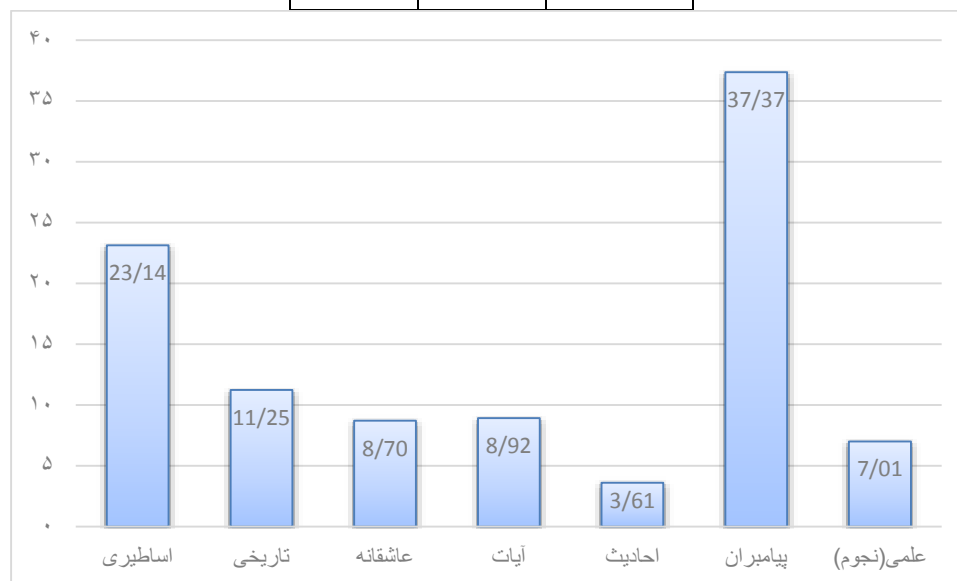
با توجه به پژوهش انجام شده در اشعار طالب آملی، تعداد کاربرد اصطلاحات نجومی در شعر طالب

۳۳ مورد است که بیشترین استفاده از عطارد با ۹ مورد بوده است که ۲۷/۲۷ درصد را به خود

اختصاص داده است.

جدول ۲-۵- بسامد و درصد تلمیحات بکار رفته در اشعار طالب آملی

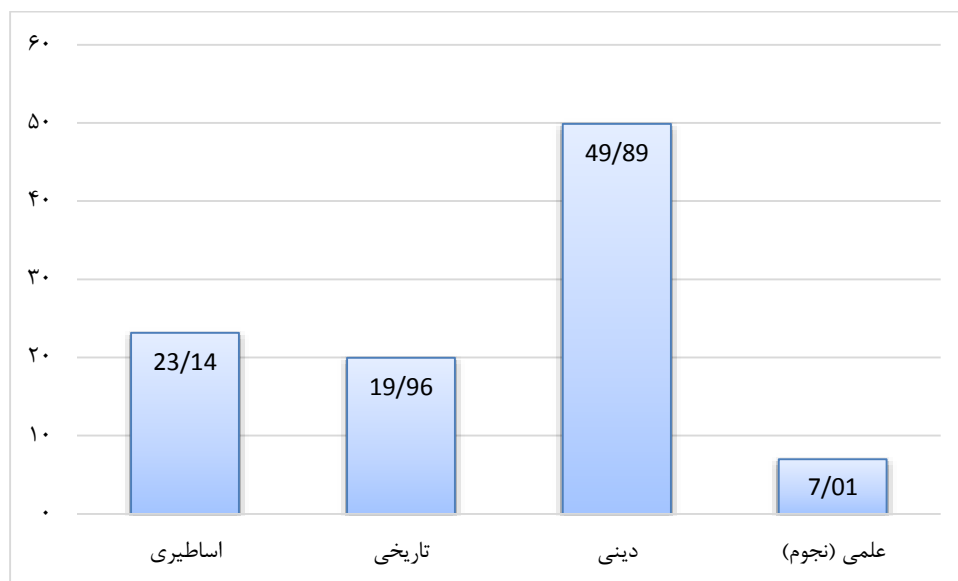
عنوان	تعداد	درصد
اساطیری	۱۰۹	۲۳/۱۴
تاریخی	۵۳	۱۱/۲۵
عاشقانه	۴۱	۸/۷۰
آیات	۴۲	۸/۹۲
احادیث	۱۷	۳/۶۱
پیامبران	۱۷۶	۳۷/۳۷
علمی(نجوم)	۳۳	۷/۰۱
جمع کل	۴۷۱	۱۰۰



نمودار ۲-۵- بسامد و درصد تلمیحات بکار رفته در اشعار طالب آملی

جدول ۳-۵- بسامد و درصد کل تلمیحات بکار رفته در اشعار طالب آملی

عنوان	تعداد	درصد
اساطیری	۱۰۹	۲۳/۱۴
تاریخی	۹۴	۱۹/۹۶
دینی	۲۳۵	۴۹/۸۹
علمی (نجوم)	۳۳	۷/۰۱
جمع کل	۴۷۱	۱۰۰



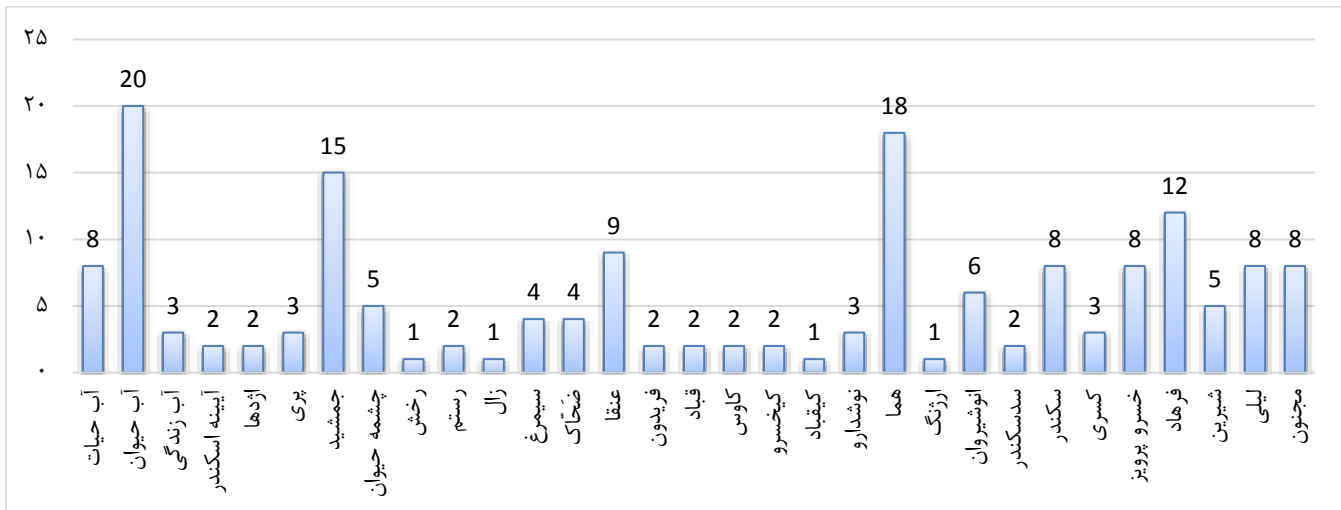
نمودار ۳-۵- بسامد و درصد کل تلمیحات بکار رفته در اشعار طالب آملی

۵-۲- تقسیم‌بندی تلمیحات بر اساس بن مایه

۵-۲-۱- تلمیحات ایرانی

این تلمیحات، ادامه فرهنگ ایران پیش از اسلام در فرهنگ ایران پس از اسلام است. مهم‌ترین این تلمیحات، اشاراتی به اساطیر و باورهای قومی در میتراباوری، آیین زرتشت و مانویت بوده است. در اشعار طالب آملی موارد زیر را شامل می‌شود:

کسری، اژدها، ضحاک، جمشید، رستم، رخس، آب حیات، سیمرغ، عنقا، فریدون، کیخسرو، کی‌قباد، آب حیوان، نوشدارو، آیینه اسکندر، کاووس، زال، فرهاد، خسرو پرویز، لیلی و مجنون، پری، هما، ارژنگ، اسکندر، سدا اسکندر، انوشیروان، چشمه حیوان، آب زندگی. بسامد کل این نوع تلمیحات ۱۷۰ مورد است.



۵-۲-۲- تلمیحات اسلامی

این نوع از تلمیح نشانه نفوذ فرهنگ اسلامی در ایران بود که به صورت قصص قرآن و احادیث و اخبار و روایات، خود را نشان داده است. چنین تلمیحاتی فرهنگ ایرانی را نه تنها با فرهنگ اسلامی، بلکه با

مجموع فرهنگ سامی آشنا کرده است. زیرا بسیاری از این قصص با وجود تفاوت‌هایی اندک، در کتاب مقدس نیز آمده‌اند. از نظر تاریخی، تلمیح در آثار شاعران دوره سامانی و اوایل دوره غزنوی، بیشتر مربوط به تلمیحات ایرانی - و اغلب مربوط به آیین زرتشت - بوده است اما با رشد و گسترش فرهنگ اسلامی در ایران، دامنه تلمیحات به کار رفته در آثار شاعران و نویسندگان به سوی قصص قرآنی بیشتر شده است، چنانکه در ادبیات قرن ششم ه.ق جاذبه اشاره به فرهنگ اسلامی بسیار بیشتر به چشم می‌خورد تا اشاره به فرهنگ پیش از اسلام و در عین حال گرایش به داستان‌های غنایی و عاشقانه عرب هم رواج می‌یابد.

به طور کلی «این نوع تلمیح بیش‌تر به احوال و اقوال پیامبر اکرم (ص) به خصوص معراج آن حضرت، احوال و اقوال حضرت علی (ع) و خلفا، رویدادهای مهمی چون واقعه کربلا، داستان‌های قرآنی درباره سرگذشت پیامبران اشاره می‌کند» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۹).

در دوره‌ها و سبک‌های گوناگون شعر فارسی، تلمیحات با بسامد متفاوتی آمده‌اند بعد از اسلام فرهنگ جدیدی در ایران پدیدار شد که به فرهنگ اسلامی معروف است شاعران و نویسندگان که قاعدتاً جزء مردمان با فضل بودند هم خود به تحقیق این فرهنگ پرداختند و هم موجب اشاعه آن شدند.

«انعکاس این فرهنگ در ادبیات فارسی از اواخر قرن چهارم یعنی از عصر رودکی به بعد است. اگر چه در آثار شاعران عهد ساسانی و حتی اوایل دوره غزنوی (یعنی قبل از قرن پنجم تا اواخر آن) از قبیل رودکی، دقیقی، فردوسی، فرخی، عنصری، منوچهری و فخرالدین اسعد گرگانی و امثال ایشان هنوز ذکر اساطیر ایرانی از قبیل زرتشت، انوشیروان، بزرگمهر، اوستا و .. زیاد است اما توجه به قصص اسلامی هم به شهرت نضج یافت؛ چنان که در اشعار معدود بازمانده از ابوحنیفه اسکافی و ابن توبه توجه به تلمیحات اسلامی کاملاً مشهود است. در دیوان قطران (متوفی در ۴۶۵هـ ق) بین اساطیر ایرانی و اسلامی تعادل وجود دارد؛ یعنی او در خوار شمردن اساطیر ایرانی کوششی نکرده است. اما در

دیوان منوچهری (متوفی ۴۳۲ هـ ق) نسبت تلمیحات اسلامی از نوع ایرانی آن بیش تر است. و از این دوره اندک اندک جریان کوچک شمردن اساطیر ایرانی نشأت می گیرد». (صغری نژاد و اسماعیل زاده، ۱۳۹۰: ۴۸)

بسامد این نوع تلمیحات در اشعار طالب آملی ۲۳۵ مورد است که در بخش دینی به طور کامل مطرح شده است.

در دیوان طالب آملی تلمیحات اسلامی در موارد زیر دیده شده است:

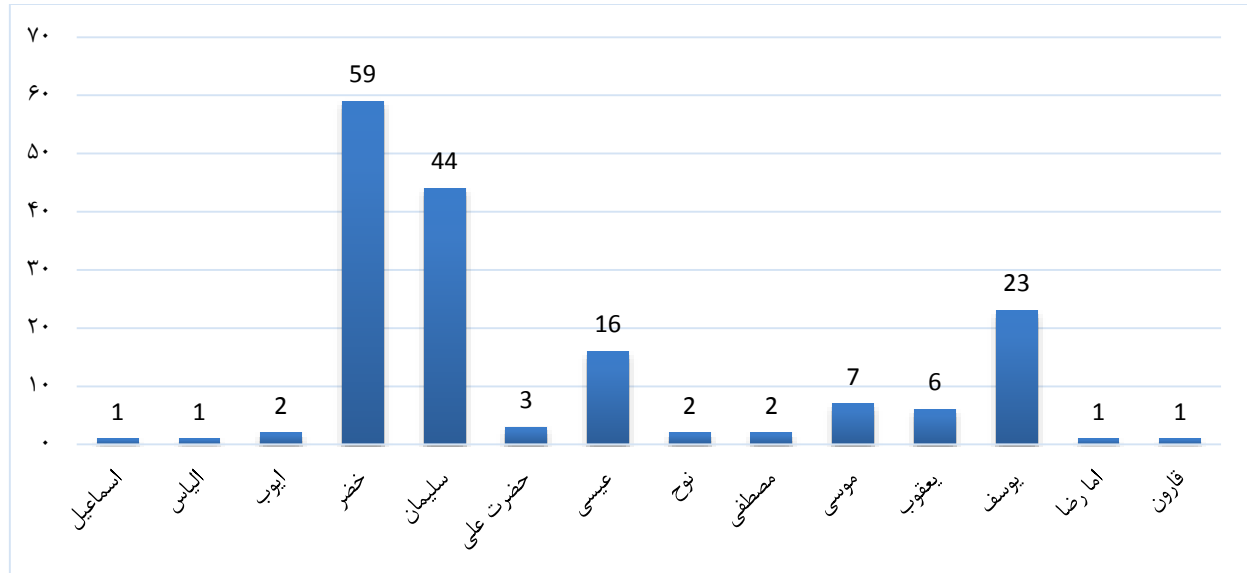
چشمه خضر، آب خضر، قارون، اسماعیل، الیاس، ایوب، خضر، سلیمان، داوود، علی، عیسی، نوح، مصطفی، موسی، یعقوب، امام رضا.

علاوه بر موارد مذکور آیات با بسامد ۴۲ و احادیث با بسامد ۱۷ مورد شامل این نوع تلمیح می شود. طالب آملی رمز مؤفقیّت همه ائمه (ع) و سایر پیامبران دیگر را همراهی حضرت محمد (ص) دانسته است. پیامبر هم در جهاد و هم در خطبه شمشیر به دست می گرفته است و طالب به این مضمون اشاره داشته است:

چه در جهاد و چه در خطبه چون عصای کلیم نمود مهرهی دست مصطفی شمشیر

(همان: ۲۰۵۶۶/۱۰۱۳)

بسامد کل این نوع تلمیحات در دیوان طالب آملی ۲۱۳ مورد است.



۳-۲-۵- تلمیحات سامی

تلمیحات سامی که شامل تلمیحات سامی اسلامی و تلمیحات سامی عربی است که دومی مربوط به

فرهنگ دوره جاهلی عرب است. (اعلاء، ۱۳۸۹: ۶۰)

« تلمیحات سامی اسلامی که به رجال اسلام مانند حضرت مرتبت یا به تفسیر قرآن (اسرائیلات)

مربوط می‌شود که بیش‌تر به تاریخ پیامبران قوم یهود اختصاص دارد» (همان: ۶۰)

در دیوان طالب آملی بسامد این نوع تلمیح بدین گونه است:

۱-۳-۲-۵- سامی عربی

تلمیحات سامی عربی در دیوان طالب آملی شامل حاتم طایی می‌شود. که با بسامد ۵ مورد آمده است

و در همه موارد بر بخشندگی وی اشاره شده است.

«جوانمرد و بخشنده عرب از قبیله طیّ که در نجد بین مدینه و شام ولادت یافت و همان جاهم

درگذشت» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۲۹).

گراو نبودی در عرصه دودمان کرم بمرگ حاتم پذیرفته بود استیصال

(آملی، ۱۳۴۶: ۵۲/۱۱۲۰)

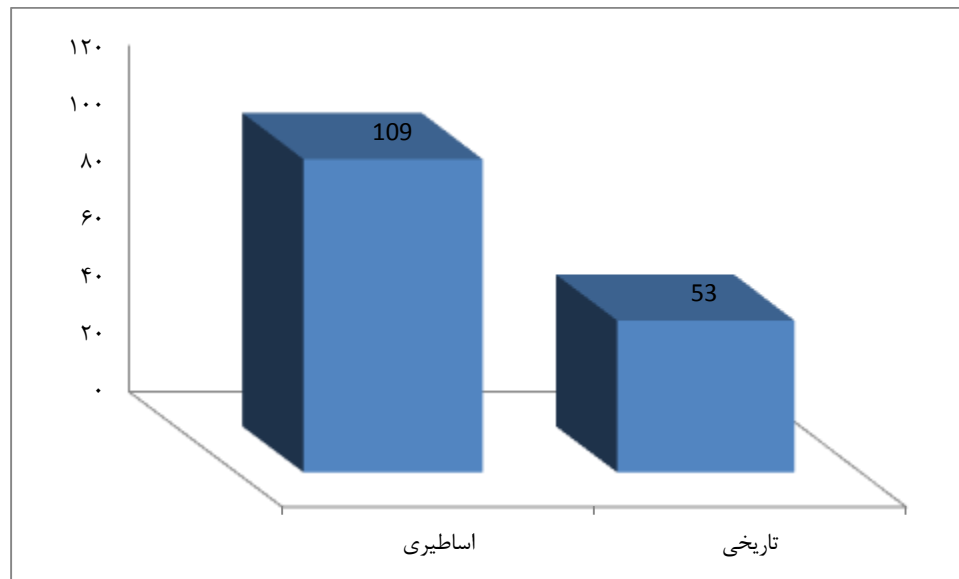
۲-۳-۵- سامی اسلامی

تلمیحات سامی اسلامی در دیوان طالب آملی شامل؛ مصطفی، موسی، منصور حلاج می‌شود.

در بیته نام حضرت موسی ذکر شده که دیدار موسی موجب سلب آرامش از وی شده است

ور شوق تو آرام نمیبرد ز موسی در یوزه گر نعمت دیدار نمی‌گشت

(همان: ۷۸۴۳/۳۳۰)



۲-۴-۵- تلمیحات یونانی و هندی

در شعر کهن پارسی تلمیحات اندک یونانی وجود دارد (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۲۴۲). ولی بیشتر

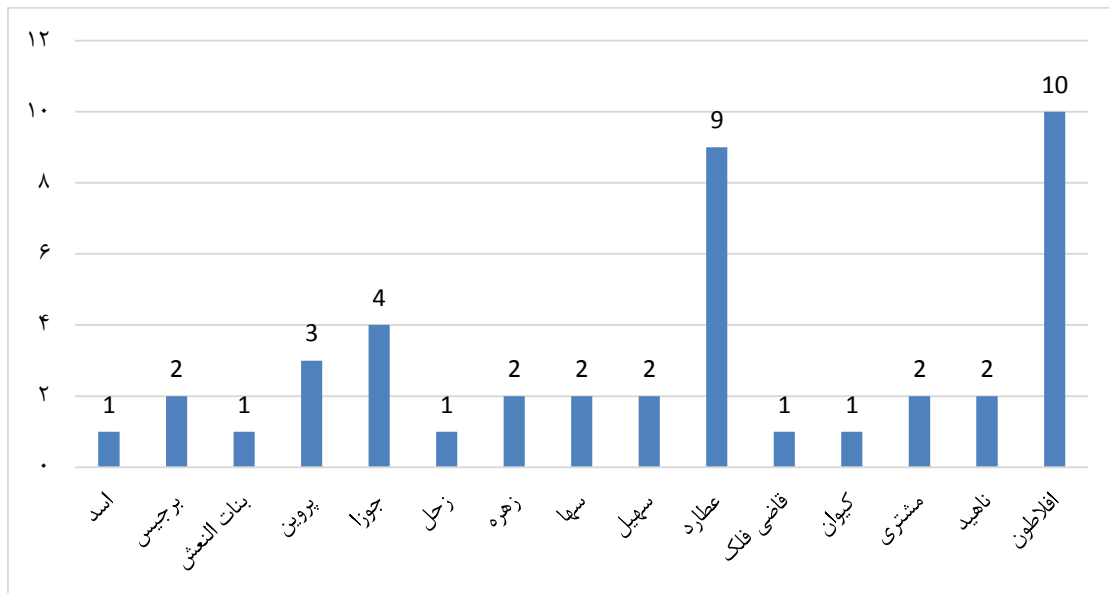
مربوط به نام دانشمندان (مانند: بلیناس، هرمس، افلاطون و ...) است (شمیسا، ۱۳۷۸: ۹).

در شعر طالب آملی موارد زیر را شامل می‌شود:

افلاطون، ارسطو، بنات النعش، جوزا، زحل، زهره، سها، عطارد، کیوان، مشتری، ناهید، پروین، سهیل، اسد، برجیس.

دو دست جوزا، رخ زهره، لب سهیل یمن فروغ ناصیه مه رأی انورش خورشید
(همان: ۳۹۳۹/۱۳۲)

بسامد این نوع تلمیحات در دیوان طالب آملی ۴۵ مورد است.



نتیجه گیری

تلمیح در اشعار طالب آملی، عنصری قابل ملاحظه می‌باشد. انواع تلمیحات اساطیری، تاریخی، دینی و علمی در این اشعار به چشم می‌خورد. به طور کلی، در این اشعار تلمیحات دینی، بیشترین کاربرد را دارا می‌باشد و بخش اعظم اشعار وی را شامل می‌شود. پیامبران با بسامد ۱۷۶، آیات با بسامد ۴۲ و احادیث با بسامد ۱۷ در اشعار وی مشاهده شد. از میان پیامبران خضر و سلیمان نمود بیشتری دارند تلمیحات اساطیری، تاریخی و علمی به ترتیب در مراتب بعدی قرار دارند. تلمیح در اشعار طالب

آملی، علاوه بر ایجاز به زیبایی شعر این شاعر افزوده و به عنوان ابزاری مناسب تأثیر مستقیمی در خیال انگیزی شعر طالب آملی داشته و باعث گردیده تا شاعر بتواند به کمک این آرایه پیامهای مورد نظرش را به مخاطب انتقال دهد. بخش قابل توجهی از تلمیحات طالب آملی را تلمیحات دینی در بر می‌گیرد، به طوری که از کل تلمیحات اشعار او ۴۲/۳۴ درصد را به خود اختصاص داده است. بن‌مایه‌های تلمیحات اشعار طالب آملی تاریخی، ایرانی و اسلامی است. تلمیحات ایرانی اشعار طالب آملی شخصیت‌ها، رویدادهای اساطیری، داستانی و تاریخی را شامل می‌شود و بن‌مایه‌های تلمیحات اسلامی اشعار وی را رجال اسلامی، احوال ختمی مرتبت، زندگانی پیامبران شامل می‌شود و توجه طالب آملی به تلمیحات از نظر بن‌مایه به تلمیح اسلامی بیشتر است زیرا شعر وی شعر اسلامی است و فرهنگ اسلامی در آن بیش‌تر رونق دارد. طالب آملی در اشعار خود از تلمیحات اساطیری مانند آب حیات، آب حیوان، ضحاک، رستم و... بهره برده است که بیشترین بسامد مربوط به آب حیوان با ۲۰ مورد و پس از آن هما ۱۸ مورد می‌شود. تلمیحات اساطیری در اشعار طالب آملی انعکاس بارزی یافته به گونه‌ای که، از کل تلمیحات ۲۳/۱۴ درصد را شامل می‌شود. از میان تلمیحات تاریخی، بیشترین بسامد مربوط به حلاج با ۱۱ مورد و افلاطون با ۱۰ مورد می‌شود که (تلمیحات تاریخی) از کل تلمیحات ۱۹/۹۶ درصد را به خود اختصاص داده است. از میان تلمیحات عاشقانه بیشترین بسامد شامل فرهاد با ۱۲ مورد می‌شود. که (تلمیحات عاشقانه) از کل تلمیحات ۸/۷۰ درصد را به خود اختصاص داده است آملی در کاریست تلمیح با رویکرد مدح از صور فلکی همچون: زهره، مشتری، عطارد و... بهره برده و ۷/۰۱ درصد از کل تلمیحات را شامل می‌شود.

منابع و مآخذ

منابع

- قرآن مجید
- آملی، طالب، (۱۳۴۶)، *کلیات اشعار*، به اهتمام و تصحیح محمد طاهری شهاب، ج اول، چ اول، تهران: سنایی.
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، (۱۳۸۰)، *شرح نهج البلاغه*، گردآورنده محمد بن حسین شریف الرضی، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
- ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۷۰)، *تاریخ کامل*، برگردان: محمد حسین روحانی، ج ۱ و ۲، چ اول، تهران: اساطیر.
- ابن اثیر، علی بن محمد، (بی تا)، *اسد الغابه*، ج ۴، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، (۱۳۸۲)، *متن و ترجمه کمال الدین و تمام النعمه* / تالیف شیخ صدوق ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی قدس سره، مترجم منصور پهلوان، مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۹۵۶)، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
- اردلان جوان، سیدعلی، (۱۳۸۷)، *تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی*، چ ششم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- اشرف زاده، رضا، (۱۳۷۳)، *تجلی رمز و روایات در شعر عطار نیشابوری*، چ اول، تهران: اساطیر.
- اعلاء، محسن، (۱۳۸۹)، «کندوکاوی در آرایه تلمیح»، *مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۹، صص: ۵۸-۶۱.
- انزابی نژاد، رضا، (۱۳۵۵)، «چهره پیامبران و قصص قرآن در ادبیات فارسی»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، سال ۲۸، شماره مسلسل ۱۱۸ و ۱۱۹، صص ۲۰۹ - ۲۴۱.

- ایزدی، ام البنین، (۱۳۹۲)، «تحلیل درون مایه‌های غزلیات طالب آملی»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران.
- بهار، مهرداد، (۱۳۸۶)، پژوهشی در اساطیر ایران، چ سوم، تهران: آگاه.
- بوکاتی، بیانه، (۱۳۹۲)، «سبک شناسی ۵۰ غزل از غزلیات دیوان طالب آملی»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی تهران.
- بیرونی، خوارزمی، ابوریحان محمدبن احمد، (۱۳۶۲)، التفهیم لاولئ صناعه التنجیم، با تجدید نظر، تعلیقات و مقدمه استاد جلال الدین همایی، تهران: بابک.
- تقی زاده، سیدحسن، (۱۳۸۳)، مانی شناسی، به کوشش ایرج افشار، چ اول، تهران: توس.
- حاجی باباییان، مهدی، (۱۳۹۰)، «مقایسه مولفه‌های اخلاقی و اجتماعی در دیوان طالب آملی و اشعار امیر پازواری»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه پیام نور مازندران.
- حسن پورآلاشتی، حسین، (۱۳۹۰)، «عوامل ابهام معنایی در شعر طالب آملی»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، شماره ۹، صص ۹۳-۱۰۸.
- حلبی، علی اصغر، (۱۳۸۹)، تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی، ویرایش دوم. چ هفتم، تهران: اساطیر.
- خرّمشاهی، بهاءالدین، (۱۳۷۱)، حافظنامه، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- خزائلی، محمد، (۱۳۷۸)، اعلام قرآن، تهران: امیرکبیر.
- خوارزمی، خطیب، (۱۳۷۶)، المناقب خوارزمی در منصب امام علی، تهران: سامه.
- داد، سیما، (۱۳۷۸)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.

- دایره المعارف بزرگ اسلامی، (۱۳۷۷)، زیر نظر کاظم موسوس بجنوردی، چ اول، تهران: مرکز دایرالمعارف بزرگ اسلامی.
- دیلمی، شیرویه بن شهردار بن شیرویه، (۱۹۸۷)، فردوس الأخبار بمأثور الخطاب المخرج علی کتاب الشهاب، ومعه تسدید القوس، و مسند الفردوس، بغداد: دار الکتب العربی
- رادیوانی، محمد، (۱۳۶۲)، ترجمان البلاغه، به تصحیح: احمدآتش، چ سوم، تهران: اساطیر.
- رازی، شمس‌الدین محمدبن قیس، (۱۳۷۳)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش سیروس شمیسا، چ اول، تهران: فردوس.
- راشد محصل، محمدرضا، (۱۳۸۰)، نشانه شناسی، کاربرد قرآن و حدیث در ادب فارسی، چ اول، مشهد: آهنگ قلم با همکاری نشر روزگار.
- رامپوری، غیاث‌الدین، (۱۳۷۵)، غیاث اللغات، تهران: امیرکبیر.
- رستگارفسایبی، منصور، (۱۳۷۹)، فرهنگ نامهای شاهنامه، مجلد اول، چ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رواقی، علی، (۱۳۸۵)، تفسیر پاک قرآن، به کوشش دکتر علی رواقی همراه با تعلیقات ایشان با مقدمه حافظ محمود خان شیرانی ترجمه مقدمه از دکتر عارف نوشاهی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ری شهری، محمد، (۱۳۷۵)، میزان الحکمه، قم: دارالحدیث.
- زحیلی، وهبه، (۱۳۸۹)، تفسیر المنیر، مترجم عبدالله خاموش هروی، تربت جام: احمدجام.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۲)، تاریخ در ترازو، چ نهم، تهران: امیرکبیر.
- _____، _____، (۱۳۶۷)، سیری در شعر فارسی، چ چهارم، تهران: نوین.
- زنجانی، محمود، (۱۳۷۲)، فرهنگ جامع شاهنامه، چ سوم، تهران: عطایی.

- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، (۱۳۵۲)، یوسف و زلیخا به کوشش پرویز ناتل خانلری و ذبیح الله صفا، چ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۶۶)، فرهنگ تلمیحات، چاپ اول، تهران: فردوس.
- _____، _____، (۱۳۷۷)، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، ج ۱ و ۲، چ اول، تهران: فردوس.
- _____، _____، (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران، ج دوم، تهران: فردوس.
- _____، _____، (۱۳۷۸)، فرهنگ تلمیحات، چ ششم، تهران: فردوس.
- _____، _____، (۱۳۸۳)، نگاهی تازه به بدیع، چ چهاردهم، تهران: فردوس.
- _____، _____، (۱۳۸۷)، حماسه‌سرایی در ایران، چ چهارم، تهران: فردوس.
- _____، _____، (۱۳۸۹)، فرهنگ تلمیحات، چ هفتم، تهران: فردوس.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۸)، صور خیال در شعر فارسی، چ هفتم، نشر آگه.
- صادقیان، محمدعلی، (۱۳۸۸)، زیور سخن در بدیع فارسی، چ دوم، انتشارات دانشگاه یزد.
- صغری‌نژاد، حسین و اسماعیل‌زاده، جبار، (۱۳۹۰)، «نگاهی به تلمیح و بازبینی تلمیحات اسلامی در دیوان نزاری قهستانی»، کتاب ماه ادبیات، شماره ۵۸، صص ۴۷-۵۳.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات ایران، ج ۵، بخش دوم، چ هفتم، تهران: فردوس.
- _____، _____، (۱۳۸۷)، حماسه‌سرایی در ایران، چ چهارم، تهران: فردوس.
- طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۴)، تفسیرالمیزان، ترجمه محمد باقر موسوی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، انتشارات اسلامی.
- طبری، محمدبن جریر، (۱۴۲۸)، تاریخ طبری یا، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه حسین پاینده، تهران: اساطیر.
- طبسی نجفی، محمدرضا، (۱۳۸۴)، الشیعه و الرجعه، تهران: جمهوری.

- عطار، فریدالدین محمد نیشابوری، (۱۳۷۹)، *تذکره الاولیاء*، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهارس، محمد استعلامی، چ یازدهم، تهران: زوار.
- کاشفی سبزواری، کمال الدین حسین واعظ، (۱۳۶۹)، *بدایع الافکار فی صنایع الاشعار*، ویراسته میر جلال الدین کزازی، چ اول، تهران: نشر مرکز.
- کاظمی، داریوش، صابری، مصطفی، (۱۳۹۵)، «بازنمود آموزه‌های تعلیمی در شکوائیه‌های طالب آملی»، فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره ۱۴، صص ۱۱-۲۶.
- کافی، غلامرضا، (۱۳۹۲)، «بررسی گونه‌های فخر در دیوان طالب آملی»، فصلنامه شعرپژوهی (بوستان ادب)، شماره ۷۰، دوره ۵، صص: ۱۰۳-۱۴۰.
- کریستن سن، آرتورا مانوئل، (۱۳۸۶)، *وضع دولت و ملت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*، ترجمه تحریر، مجتبی مینوی، چ اول، تهران: اساطیر. کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۵)، *بدیع*، (زیبا شناسی سخن پارسی)، چاپ پنجم، تهران، نشرمرکز.
- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۵)، *بدیع*، (زیبا شناسی سخن پارسی)، چاپ پنجم، تهران، نشرمرکز.
- _____، _____، (۱۳۸۶)، *سوزن عیسی (گزارش چامه ترسایی خاقانی شروانی)*، تبریز: انتشارات آیدین.
- _____، _____، (۱۳۹۱)، *رخسار صبح*، (گزارش چامه‌ای از خاقانی شروانی)، چ هفتم، تهران: مرکز.
- کلینی الرازی، ابی جعفر محمد ابن یعقوب ابن اسحاق، (۱۳۷۵)، *اصول کافی*، ترجمه و شرح به قلم جواد مصطفوی، تهران: ولی عصر.
- کهخا اویسی، محسن، (۱۳۹۳)، «بررسی اصطلاحات عرفانی در غزلیات طالب آملی»، پایان نامه کارشناسی ارشد، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان*.

- گلزار فشاملی، سمیرا، (۱۳۹۳)، « بررسی سبک‌شناسانه غزلیات طالب آملی با رویکرد صورت‌گرایی و تأملی بر اثرپذیری غزلیات صائب از او»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان.
- ماهیار، عباس، (۱۳۸۲)، شرح مشکلات خاقانی (دفتر یکم: از ثری تا ثریا)، ج اول، تهران: جام گل.
- مجلسی، محمدباقر، (۱۳۶۲)، بحار الانوار، تحقیق و تعلیق سید جواد علوی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- محبتی، مهدی، (۱۳۸۰)، بدیع، چ اول، تهران، سخن.
- محمدی، محمد حسین، (۱۳۷۴)، فرهنگ تلمیحات شعر معاصر، تهران: میترا.
- _____، _____، (۱۳۸۵)، تلمیحات شعر معاصر، چ دوم، تهران: میترا.
- _____، _____، (۱۳۸۱)، فرهنگ اصطلاحات نجومی، چ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مصفی، ابوالفضل، (۱۳۶۶)، فرهنگ اصطلاحات نجومی، چ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- معین، محمد، (۱۳۶۴)، فرهنگ فارسی، چ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود، (۱۳۸۵)، تاریخ روضه الصفا فی سیرع الانبیا و الملوک والخلفا، تصحیح و تحشیه: جمشید کیان فر، چ دوم، تهران: اساطیر.
- نمازی الشاهرودی، شیخ علی، (۱۴۰۹)، مستدرک سفینه البحار، چ اول، تهران: بنیاد بعثت.
- نوربخش، جواد، (۱۳۸۰)، حلاج (شهید عشق الهی)، چ دوم، تهران: یلداقلم.
- نیشابوری، مسلم بن حجاج، (۱۳۸۹)، صحیح مسلم، ترجمه عبدالقادر ترشابی، زاهدان: حرمین.
- هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۵۵)، مدارج البلاغه در علم بدیع، شیراز: معرفت.

- هندی، علی‌المتقی ابن حسام‌الدین، (۱۳۶۴)، *کنز العمال*، ناشر: دائرة المعارف العثمانية.
- وحیدیان کامیار، تقی، (۱۳۸۵)، *بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی*، چ دوم، تهران: سمت.
- وطواط، رشیدالدین، (۱۳۶۲)، *حدائق السحر، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی*، چ طهوری و سنایی.
- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۶۹)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و سروش.
- _____، _____، (۱۳۷۵)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، چ دوم، تهران: سروش و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____، _____، (۱۳۸۶)، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.

Abstract

Allusion is rhetorician to references that in terms of word can be done to stories, verses, sayings and proverbs. Allusions element in the most important works of world literature's has the highest semantic load and is one of the fundamental talent and imagination of the poet. Taleb Amoli (Taleba) is of the famous Iranian poet in the eleventh century had a reputation in the land of India, and pay special attention to the application of allusion elements along other and imagery and imager's element. In this study, considering that Taleb Amoli has make use of allusions to his poems' good effect, it is tried using descriptive- analytical method, to examine a variety of allusions, roots and elements of allusions in the lyrics of Talib Amoli. The results suggest that the allusions in the the lyrics of Talib Amoli is divided into four parts: Mythological, historical, religious and scientific. religious allusions are more used in these poems and science allusions had the lowest usage.

Key words: Taleb Amoli, Sequence, Eeloquence, Allusion.



University of Zabol

Graduate school

Faculty of Literature and Human science

Department of Persian Literature and Language In the field of Persian

Literature and Language

Title:

Analysis of Allusions in the Lyrics Taleb Amoli

Supervisor:

Dr. H.A. Dahmardeh

Advisor:

Dr. M. Mojavezi

By:

Z. Rejaee Moghadam

November 2016